

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# مکارم الاخلاق

شرح احوال زندگانی امیر علی شیرنوابی

تألیف

غیاث الدین بن ہمام الدین خاند میر

(۸۸۰ - ۹۴۲ھ ق)

مقدمہ، تصحیح و تحقیق

محمد اکبر عشیق

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین، ۸۸۰-۹۴۲ ق.  
 مکارم الاخلاق: شرح حال امیرعلی شیر نوایی / تألیف غیاث‌الدین بن همام‌الدین خواندمیر: مقدمه،  
 تصحیح و تحقیق محمد اکبر عشیق -- تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، آینه میراث، ۱۳۷۸.  
 ۲۹۵ ص: نمونه -- (میراث مکتوب: ۶۷ تاریخ و جغرافیا: ۷)  
 ISBN 964-6781-28-4  
 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
 Ğeyāṣ al-Din ibn Homām al-Din Xwāndmir  
 Makārem Al-Axlaq  
 ص.ع. لاتینی شده:  
 کتابنامه: ص. [ ۲۸۹ ] - ۲۹۵: همچنین به صورت زیرنویس.  
 ۱. امیرعلی شیر نوایی، علشیر بن کیچکنه ۸۴۴-۹۰۶ ق. ۲. نثر فارسی - قرن ۱۰ ق. ۳. ایران  
 - تاریخ - تیموریان، ۷۷-۹۱۱ ق. الف. عشیق، محمد اکبر، ۱۳۳۲ - ، مصحح و مقدمه‌نویس.  
 ب. عنوان.  
 ۹۵۵/۰۶۶۵۲ DSR ۱۱۳۲ / خ ۹ م ۷  
 کتابخانه ملی ایران  
 ۹۵۰۱-۷۸ م



## مکارم الاخلاق

شرح حال امیرعلی شیر نوایی

تألیف: غیاث‌الدین بن همام‌الدین خواندمیر

مقدمه، تصحیح و تحقیق: محمد اکبر عشیق

ناشر: آینه میراث «وابسته به مرکز نشر میراث مکتوب»

چاپ اول: ۱۳۷۸

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۴-۲۸-۶۷۸۱-۹۶۴

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

این اثر زیر نظر مرکز نشر میراث مکتوب انتشار یافته است.

همه حقوق متعلق به مرکز نشر میراث مکتوب و محفوظ است

نشانی مرکز نشر میراث مکتوب: تهران، ص. پ: ۵۶۹-۱۳۱۸۵، تلفن: ۳-۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۴۰۸۷۵۵



دریابی از فرهنگ پر مایه اسلام و ایران در نسخه های خطی موج می زند. این نسخه ها، حقیقت، کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ هویت نامه ما ایرانیان است. بر عهده هر نسلی است که این میراث پرج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به جیاد بازسازی آن اهتمام ورزد.

با همه کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و جمع در آنها انجام گرفته و صد ها کتاب رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کار ناکرده بسیار است و هزاران کتاب رساله خطی موجود در کتابخانه های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگر چه بارها به طبع رسیده منطبق بر روش علمی نیست و تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارد. این نوشته کتابها و رساله های خطی و طیفه ای است بر روش محققان و مؤسسات فرهنگی. مرکز نشر میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۴ بنیاد نهاده شد تا با حمایت از کوششهای محققان و مصححان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه مندان به دانش و فرهنگ سبب نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه ای ارزشمند از متون منابع تحقیق به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

مرکز نشر میراث مکتوب



تقدیم به :

استادان صاحبِ دلِ عرصہِ فرهنگ و سیاست:  
دکتر عبدالاحمد جاوید، دکتر عبدالصمد  
حامد، محمد سرور ہمایون، علی محمد زہما



## فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱۷
زندگانی خواندمیر.....	۱۷
دودمان خواندمیر.....	۱۸
راه یافتن خواند میربه دربار سلطان حسین بایقرا.....	۱۸
مأموریت‌های خواندمیر.....	۱۹
مرگ نوایی و پیوستن خواندمیر به دربار بدیع الزمان میرزا.....	۱۹
چیرگی صفویان بر هرات و نگارش تاریخ حبیب السیر.....	۱۹ - ۲۲
ترک هرات به قصد قندهار.....	۲۳
رسیدن خواند میر به هند و راه یافتن به دربار ظهیر الدین محمد بابر.....	۲۴
مرگ بابر و پیوستن به دربار همایون.....	۲۵
نگارش قانون همایونی و یافتن لقب امیر الاخبار از سوی همایون.....	۲۵
مرگ خواندمیر.....	۲۵
فرزندان خواند میر.....	۲۶
آثار خواند میر.....	۲۷ - ۳۱
نگاهی به مکارم الاخلاق.....	۳۱ - ۳۵
معرفی نسخه‌های خطی مکارم الاخلاق.....	۳۵، ۳۶
<b>مکارم الاخلاق</b>	
دیبچه مکارم الاخلاق.....	۳۹
شهرت کامل خواندمیر.....	۴۱
سبب تصنیف مکارم الاخلاق.....	۴۲
ختم دیبچه به نام سلطان حسین بایقرا.....	۴۵

**مقدمه**

- ۴۷ ..... در بیان فضیلت مکارم الاخلاق و ذکر ولادت با سعادت آن ملاذ اکابر آفاق
- ۴۸ ..... هفدهم رمضان ۸۸۴ هـ. ق تولد امیر علی شیر و یادی از سلطنت شاهرخ سلطان
- ۴۹ ..... رویدادهای هفدهم رمضان در تاریخ
- ۵۰، ۴۹ ..... خرد سالی امیر علی شیر نوایی

**مقصد اول**

- ۵۳ ..... در بیان شرف و منزلت عقل و ادراک
- ۵۳ ..... نظر پیامبر درباره عقل
- ۵۵ ..... حکایت اول: رویداد سال ۸۷۴ و توجه میرزا یادگار به تسخیر خراسان
- ۵۶ ..... حکایت دوم: تسلط میرزا یادگار محمد بر هرات، مشورت دادن امیر علی شیر به سلطان حسین

**مقصد دوم**

- ۵۹ ..... در بیان فضیلت علم و مرتبه علماء
- ۶۰ ..... نظر پیامبر درباره علم و مقام علماء
- ۶۰ ..... ابیات علی علیه السلام و التحية در وصف علم
- ۶۱ ..... تحصیلات امیر علی شیر در هرات و سمرقند
- ۶۱ ..... مصاحبت امیر علی شیر نوایی با خواجه فضل الله ابواللیثی در سمرقند
- ۶۱ ..... آمدن علی شیر نوایی در روزگار سلطان حسین به هرات
- ۶۱ ..... مصاحبت نوایی با محمد نظامی
- ۶۲ ..... هرات و مجلس فرهنگی امیر علی شیر
- ۶۳ ..... مدارس که امیر علی شیر بنا کرده است: مدرسه اخلاصیه و استادان آن
- ۶۳ ..... خانقاه اخلاصیه و علما و مدرسان آن
- ۶۳ ..... شفاییه و مدرسان آن
- ۶۳ ..... مدرسه نظامیه و مدرسان آن
- ۶۳ ..... مدرسه خسرویه، وجه تسمیه و مؤسس آن
- ۶۵، ۶۴ ..... کتابهای که دانشمندان روزگار امیر علی شیر نوایی به نام وی تصنیف کرده اند

**مقصد سوم**

- ۶۷ ..... در بیان فضیلت شعر و عظم شأن شعرا
- ۶۸ ..... جنگ حنین و شعر حضرت پیامبر صلی الله علیه و سلم
- ۶۹ ..... شعر و انواع آن از نظر خواند میر
- ۷۰ ..... شعر ترکی امیر علی شیر

۷۰	..... اقامت امیر علی شیر در مرو و تتبع قصیده بحر الابرار
۷۰	..... پاسخ جامی به امیر علی شیر نوایی
۷۱	..... منظومات امیر علی شیر، خمسه ترکی
۷۲	..... چهار دیوان ترکی امیر علی شیر: غرایب الصغر، نوادر الشَّبَاب، بدایع الوسط
۷۲	..... مصنفات امیر علی شیر: میزان الادوار، چهل حدیث و سبب تألیف هر یک
۷۳	..... دیوان قصاید و غزلیات فارسی
۷۳	..... رساله مفردات در شرح اعمال معما
۷۴	..... نمونه معماهای امیر علی شیر
۷۶	..... ماده تاریخ هایی که امیر در مرگ بزرگان هم عصرش سروده
۷۸	..... فهرست آثار جامی و دیگر بزرگان آثاری که به نام امیر علی شیر نوایی تصنیف کرده

#### مقصد چهارم

۸۱	..... در ذکر فضیلت انشا و بیان افاضل سخن آرا
۸۱	..... معنای انشا از نظر خواند میر
۸۳	..... مجالس النفایس
۸۳	..... تاریخ مجمل در ذکر انبیاء مرسلین، تاریخ مجمل در بیان احوال ملوک عجم
۸۳	..... خمسة المتحیرین
۸۳	..... منشات ترکی
۸۳	..... رساله در بیان امیر سید حسن
۸۳	..... رساله در ذکر اطوار پهلوان محمد ابوسعید
۸۳	..... محبوب القلوب
۸۴	..... رقعہ ای امیر علی شیر نوایی در نصیحت خواجه افضل الدین محمد و خواجه شهاب الدین عبداللہ
۸۵	..... آثار منثوری که علمای هم عصر امیر علی شیر به وی اهدا کرده اند

#### مقصد پنجم

۸۷	..... در بیان انداختن ذخایر عقبی و اعراض از دنیا و مافیها
۹۰	..... سال ۸۹۲ و رفتن امیر علی شیر به استرآباد و برگشت وی از آنجا
۹۱	..... امیر علی شیر و رابطه وی با جامی و کتابهایی که در محضر جامی خوانده
۹۱	..... نسایم المحبّه و رساله لسان الطیر دو اثر عرفانی امیر علی شیر
۹۱	..... فهرست خانقانهها، پلها و حمامهایی که امیر علی شیر در اطراف خراسان ساخته

#### مقصد ششم

۹۵	..... در بیان رعایت ارکان شریعت حضرت رسالت علیه السلام و التحیات
----	--

- ۹۶ ..... امیر علی شیر و تعیین محتسب در هرات
- ۹۶ ..... ساختن مسجدی در محاذی باغ مرغنی
- ۹۶ ..... تعمیر مسجد جامع هرات
- ۹۹ ..... ساخت منبر از سنگ مرمر به دستور امیر علی شیر
- ۱۰۰ ..... قطعه تاریخ اتمام منبر سنگی
- ۱۰۰ ..... سال و پایان کار مسجد جامع هرات
- ۱۰۱ ..... فهرست مساجدی که به دستور امیر علی شیر ساخته شده
- ۱۰۲ ..... رمضان و سفره افطار امیر علی شیر
- ۱۰۳ ..... سال ۹۰۴ و درخواست امیر علی شیر از سلطان حسین بایقرا به جهت ادای فریضه حج
- ۱۰۴ ..... نامه سلطان حسین بایقرا به امیر علی شیر در پاسخ به نامه فریضه حج
- ۱۰۶ ..... انصراف امیر علی شیر از سفر حج و آمدن به هرات
- ۱۰۷ ..... جشن امیر علی شیر در آستانه علیه انصاریه
- ۱۰۸ ..... فهرست بزرگانی که در جشن انصاریه شرکت داشتند
- ۱۰۹ ..... ساختن خانقاه در جانب شرق آستانه انصاریه
- ۱۰۹ ..... سال ۹۰۵ و درخواست مکرر امیر علی شیر از سلطان حسین بایقرا به جهت ادای فریضه
- ۱۰۹ ..... صورت اجازه نامه ای سلطان حسین به امیر علی شیر به جهت ادای فریضه حج
- ۱۱۲ ..... فهرست بزرگان هرات و فسخ سفر دوم حج از سوی امیر علی شیر

#### مقصد هفتم

- ۱۱۵ ..... در بیان رأفت و رحمت
- ۱۱۶ ..... چهار حکایت درباره مهربانی، گذشت و وساطت امیر درباره مجرمان از سلطان و دیگران

#### مقصد هشتم

- ۱۲۱ ..... در فضیلت تواضع
- ۱۲۴ ..... حکایت عدی بن حاتم
- ۱۲۶ ..... منصب مهر زدن امیر علی شیر نوایی در روزگار سلطان حسین و تواضع امیر
- ۱۲۷ ..... دادخواه پرسیدن امیر علی شیر و شکایت مولانا قطب الدین محمد خوافی

#### مقصد نهم

- ۱۲۹ ..... در شرف وجود و سخاوت
- ۱۳۰ ..... نظر جامی در کتاب بهارستان درباره جود
- ۱۳۱ ..... حکایت درباره سخاوت امیر علی شیر
- ۱۳۳ ..... پیشکش کردن محمد دهدار ایالت استرآباد را به سلطان بدیع الزمان میرزا

- سال ۹۰۵ و قحطی در خراسان و بخشیدن مقدار غله در قلعه سبزوار به سلطان بدیع الزمان .. ۱۳۳  
پرداخت بدهی یکی از اولاد خواجه عبیدالله احرار توسط نوایی ..... ۱۳۴  
امیر علی شیر و بخشیدن خانه به امیر برهان الدین عطاءالله ..... ۱۳۵  
سال ۹۰۶ و پرداخت هزار دینار کپکی به جهت بدهی بلده و بلوکات هرات ..... ۱۳۷

#### مقصد دهم

- در بیان لطایف و مطایبات..... ۱۳۹  
هیجده لطیفه و مطایبه امیر که در مواقع مختلف گفته: ..... ۱۴۱

#### خاتمه

- در ذکر بعضی از غرایب حالات و عجایب حکایات..... ۱۵۱  
حکایتی خرد سالی امیر و حوادثی که روی داده ..... ۱۵۲  
حکایت خواب دیدن امیر علی شیر نوایی ..... ۱۵۳  
توارد ادبی امیر علی شیر..... ۱۵۳  
حکایت مصحفی به خط یاقوت..... ۱۵۴  
سال ۹۰۵ و سرزنش خواجه یحیی فرزند خواجه عبیدالله احرار از سوی نوایی ..... ۱۵۴  
ذکر انتقال عالی جناب مقرب الحضرت السلطانی به جهان جاودانی از عالم فانی ..... ۱۵۷  
سال ۶۰۹ و حرکت امیر علی شیر از استرآباد به سوی هرات ..... ۱۵۸  
رباط امیر شاه ملک و سکنه ای امیر علی شیر..... ۱۶۰  
عبدالحی و محمد گیلانی طیب و قصد کردن امیرعلی شیر ..... ۱۶۱  
درگذشت امیر علی شیر و دفن وی در جنب مسجد جامع ..... ۱۶۲  
برگزاری روز چهل امیر علی شیر از سوی سلطان حسین بایقرا..... ۱۶۴  
ماده تاریخیایی که شاعران درباره مرگ امیر علی شیر سروده اند..... ۱۶۵

#### تعلیقات

- دارالسلطنه هرات و مسما شدن به این لقب ..... ۱۷۱  
میمنه و سوابق تاریخی آن ..... ۱۷۱  
باغ زاغان و سوابق تاریخی آن..... ۱۷۲  
خواجه فضل الله ابواللیثی و شرح حال وی..... ۱۷۳  
نهر انجیل و جایگاه آن در خراسان ..... ۱۷۳  
امیر برهان الدین عطاء الله نیشابوری و شرح حال وی ..... ۱۷۴  
قاضی اختیار الدین حسن ترتبی و شرح حال وی ..... ۱۷۴  
امیر مرتاض و شرح حال وی ..... ۱۷۵

- ۱۷۵ ..... امیر جمال الدین عطاء الله اصیلی و شرح حال وی.
- ۱۷۶ ..... امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی.
- ۱۷۶ ..... مدرسه نظامیه.
- ۱۷۷ ..... مرو و سوابق تاریخی آن.
- ۱۷۸ ..... میرزا محمد مشهور به کیچیک میرزا و شرح حال وی.
- ۱۷۸ ..... کمال الدین مسعود شروانی و شرح حال وی.
- ۱۷۹ ..... مولانا درویش علی طیب و شرح حال وی.
- ۱۷۹ ..... مولانا لطفی و شرح حال وی.
- ۱۸۰ ..... خمسه ترکی و سال تألیف آن.
- ۱۸۱ ..... غریب الصغر و سال تألیف آن.
- ۱۸۱ ..... نوادر الشباب و سال های تألیف آن.
- ۱۸۱ ..... بدایع الوسط.
- ۱۸۲ ..... فواید الکبر.
- ۱۸۲ ..... میزان الاوزان.
- ۱۸۲ ..... ترجمه چهل حدیث.
- ۱۸۲ ..... دیوان قصاید فارسی و مقدمه آن.
- ۱۸۴ ..... رساله مفردات در فن معما.
- ۱۸۴ ..... مولانا طوطی و شرح حال وی.
- ۱۸۴ ..... خواجه ناصر الدین عبیدالله و شرح حال وی.
- ۱۸۵ ..... پهلوان محمد ابو سعید و شرح حال و رابطه وی با امیر علی شیر.
- ۱۸۵ ..... مولانا اهلی شیرازی و شرح حال وی.
- ۱۸۶ ..... خواجه مسعود گلستانی و شرح حال وی.
- ۱۸۷ ..... مولانا شمس الدین محمد بدخشی و شرح حال وی.
- ۱۸۸ ..... امیر نظام الدین احمد سهیلی و شرح حال وی.
- ۱۸۹ ..... امیر کمال الدین حسین جلایر و شرح حال وی.
- ۱۸۹ ..... مولانا نظام الدین استرآبادی و شرح حال وی.
- ۱۸۹ ..... مولانا فصیح الدین صاحب دارا و شرح حال وی.
- ۱۹۰ ..... مجالس و ترجمه های فارسی آن.
- ۱۹۱ ..... تاریخ مجمل در ذکر انبیاء مرسلین و سال تألیف آن.
- ۱۹۱ ..... تاریخ مجمل در بیان احوال ملوک عجم.

۱۹۲	.....	خمسة المتحیرین و چگونگی تألیف آن
۱۹۲	.....	منشآت ترکی نوایی
۱۹۲	.....	رساله در بیان احوال امیر سید حسن
۱۹۲	.....	رساله در احوال پهلوان محمد ابوسعید
۱۹۳	.....	محبوب القلوب
۱۹۳	.....	خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید و شرح حال وی
۱۹۴	.....	مولانا کمال الدین عبدالواسع و شرح حال وی
۱۹۵	.....	نسایم المحبّة
۱۹۵	.....	لسان الطیر
۱۹۵	.....	خانقاه اخلاصیه و مدرسه اخلاصیه و جایگاه آن در خراسان
۱۹۶	.....	خانقاه جماعتخانه سر مزار مولانا شمس الدین محمد تبادکانی و شرح حال وی
۱۹۶	.....	عمارت سر مزار ابوالولید و شرح حال وی
۱۹۷	.....	عمارت سر مزار امیر عبدالواحد و شرح حال وی
۱۹۷	.....	خانقانه سر مزار شیخ فریدالدین عطار
۱۹۸	.....	رباط سر خیابان
۱۹۸	.....	تقوز رباط و سوابق تاریخی آن
۱۹۸	.....	رباط سر کوچه علامت
۱۹۹	.....	پل تولکی و سوابق تاریخی آن
۱۹۹	.....	باغ مرغنی و سوابق تاریخی آن
۱۹۹	.....	مسجد جامع پل کارد
۲۰۰	.....	مولانا نظام عبدالحی طیب و شرح حال وی
۲۰۰	.....	فلوری و محلّ ضرب آن
۲۰۱	.....	شمس الدین محمد روجی و شرح حال وی
۲۰۱	.....	شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و شرح حال وی
۲۱۰۱	.....	خواجه کلان و شرح حال وی
۲۰۲	.....	حمید الدین تبادکانی و شرح حال وی
۲۰۲	.....	امیر ابراهیم مشعشع
۲۰۲	.....	امیر صدر الدین یونس و شرح حال وی
۲۰۳	.....	خواجه عبدالرحمان
۲۰۳	.....	احمد تفتازانی و شرح حال وی

۲۰۳	..... مولانا کمال الدین حسین کاشفی و شرح حال وی
۲۰۴	..... آمویه و سوابق تاریخی آن
۲۰۵	..... بدیع الزمان میرزا شرح و حال وی
۲۰۶	..... امیر سیّد حسن اردشیر و شرح حال وی
۲۰۶	..... مولانا قطب الدین خوافی و شرح حال وی
۲۰۷	..... خواجه حسین گیرنگی و شرح حال وی
۲۰۷	..... محمّد معمایی و شرح حال وی
۲۰۷	..... مولانا صانعی و شرح حال وی
۲۰۸	..... میر سر برهنه و شرح حال وی
۲۰۹	..... آصفی هروی و شرح حال وی
۲۱۰	..... مسجد جامع هرات و سوابق تاریخی آن
۲۱۱	..... میرک نقاش و شرح حال وی
۲۱۲	..... خواجه حافظ محمّد خطاط و شرح حال وی
۲۱۲	..... شاه بخت پادشاه اوزبک و شرح حال وی

#### فهرستها

۲۱۵	..... ۱. آیات قرآن
۲۱۷	..... ۲. احادیث، اخبار و امثال
۲۲۱	..... ۳. ابیات و مصراعهای فارسی
۲۲۷	..... ۴. ابیات و مصراعهای عربی و ترکی
۲۲۹	..... ۵. ماده تاریخها
۲۳۳	..... ۶. معماها
۲۳۵	..... ۷. نامها و اصطلاحات دیوانی
۲۳۷	..... ۸. اصطلاحات دبیری
۲۴۳	..... ۹. نام کسان
۲۵۵	..... ۱۰. نام طایفهها، فرقهها و طریقهها
۲۵۷	..... ۱۱. نام جایها
۲۶۷	..... ۱۲. نام کتابها
۲۷۵	..... ۱۳. واژهنامه
۲۸۹	..... مشخصات منابع

## پیشگفتار

غیاث الدین فرزند همام الدین که بیشتر با نامهای خواندمیر، خوندمیر، خوندامیر، خواندامیر و آخوند امیر شناخته شده، یکی از تاریخنگاران بزرگ و نامور زبان پارسی در پایان سده نهم و آغاز سده دهم هجری بوده که در روزگار فرمانروایی تیموریان هرات و هند می‌زیسته است.

پدرش همام الدین محمد فرزند برهان الدین محمد شیرازی، مدتی در دستگاه میرزا سلطان محمود (۹۰۰ - ۸۵۷ هـ ق / ۱۴۹۵ - ۱۴۵۳ م) فرزند میرزا ابوسعید گورکانی وزارت داشت<sup>۱</sup> و در هرات می‌زیست. وی دختر میرخواند، نویسنده تاریخ روضة الصفا را به زنی گرفت و به همین سبب خواندمیر به پاس احترام از استاد و پدر بزرگ خود پیوسته از میرخواند به عنوان حضرت مخدومی ابوی<sup>۲</sup> یاد کرده است و همین عنوان موجب اشتباه برخی تاریخنگاران شده است که او را فرزند میرخواند بدانند، در حالی که وی در حیب السیر در ضمن شرح حال سید برهان الدین خواند شاه، درباره چگونگی قرابت خویش با مؤلف روضة الصفا می‌نویسد:

نسب شریف آن حضرت به چهار واسطه به خواند شاه سید اجل بخاری که در سلک

۱. حیب السیر، ج ۴ / ۹۸.

۲. حیب السیر، ج ۴ / ۱۳ و ۲۴۱.

اعظام سادات ماوراء النهر انتظام داشت، اتصال می‌یابد و سلسله آبا و اجداد سید اجل به زید بن امام زین العابدین - علیهما السلام - منتهی می‌گردد، و پدر عالی گهر امیر خاوند شاه، کمال الدین محمود نام داشت و چون سید محمود به ریاض رضوان انتقال نمود، سید خاوند در صغر سن بود و بواسطه نوایب روزگار از وطن مألوف سفر کرده، در قبه السلام بلخ رو به تحصیل علوم و اکتساب فنون محسوس و مفهوم آورد و به اندک زمانی در سلک اعظام دانشمند زمان انتظام یافته به سلوک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر فرموده، خود را به صحبت مشایخ عظام هرات رسانید و شیخ بهاء الدین عمر نسبت به آن حضرت محبت بی‌نهایت داشت...

بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر از هرات به بلخ مراجعت فرمود و در سنه<sup>۱</sup> (۹) وفات یافت و از آن حضرت سه پسر ماند: امیر خواند محمد که والد بزرگوار والده مسوده اوراق است و سید نظام الدین سلطان احمد که سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا، منصب صدارت داشت و سید نعمت الله که مجذوب متولد شده بود.<sup>۲</sup>

از اشارات خواندمیر در نگاشته‌هایش پیداست که دودمان میرخواند به پرهیزگاری و دانش معروف بودند و خواندمیر نیز تحت توجهات جدّ مادری خود رشد یافت و به علم و ادب بویژه تاریخ توجهی شایان از خود نشان داد و در تاریخنگاری از سرآمدان روزگار خود شد.

مآخذ عصری خواندمیر و پژوهشگران معاصر درباره سال تولد وی اختلاف نظر دارند، اما از گفتار خود وی در حبیب السیر که در سال (۹۲۷ ه. ق. / ۱۵۲۰ م.) شروع به نگارش آن کرده است، چنین پیداست که هنگام نوشتن اثر یاد شده سال عمر او از «حدود اربعین، هفت - هشت مرحله<sup>۳</sup>» بیشتر بوده است. پس می‌توان گفت که خواندمیر حدود سال (۸۸۰ ه. ق. / ۱۴۷۵ م.) در هرات زاده شده است.

خواندمیر در جوانی به دربار سلطان حسین بایقرا (۹۱۱ - ۸۷۲ ه. ق. / ۱۵۰۶ -

۱. چنین پیداست در نسخه‌های چاپی حبیب السیر، که ظاهراً مؤلف جای ارقام سال فوت سید برهان الدین را

بیاض گذارده بوده است. ۲. حبیب السیر، ج ۴ / ۱۰۵.

۳. حبیب السیر، ج ۱ / ۴.

۱۴۶۸ م.) راه یافت و بزودی مورد توجه و عنایت امیر علی شیر نوایی (۹۰۶ - ۸۴۴ هـ. ق. / ۱۵۰۰ - ۱۴۴۰ م.) قرار گرفت. و به یاری او نخستین اثر خود، مآثر الملوک را در سال (۹۰۳ هـ. ق. / ۱۴۹۸ م.) یا پیش از آن به نگارش درآورد. در سال (۹۰۴ هـ. ق. / ۱۴۹۹ م.) نوایی کتابخانه خود را در اختیار خواندمیر قرار داد و او هم از این فرصت بهره برد و دومین اثر خود خلاصه الاخبار را پس از گذشت شش ماه فراهم آورد و آن را نیز در سال (۹۰۵ هـ. ق. / ۵۰۰ - ۱۴۹۹ م.) به امیر علی شیر پیشکش کرد. در سال (۹۰۶ هـ. ق. / ۱۵۰۰ م.) امیر علی شیر - حامی خواندمیر - در گذشت. مرگ نوایی بر خواندمیر تأثیر ژرفی بر جای گذاشت، که آن تأثیر را می‌توان از قطعه‌ای که در رثای امیر سروده است به خوبی دریافت.<sup>۱</sup>

خواندمیر پس از مرگ نوایی، به خدمت بدیع الزمان میرزا (فرزند سلطان حسین بایقرا) در آمد و پس از چندی به وزارت شاهزاده مذکور برگزیده شد. بدیع الزمان نسبت به وزیر خردمند خود احترام زیادی قایل بود، او را محرم اسرار خود می‌دانست، کمتر نکته‌ای را از وی پنهان می‌داشت و بیشتر امور دیوانی و مأموریت‌های سیاسی را به او واگذار می‌کرد، نخستین مأموریتی که به خواندمیر واگذار شد زمانی بود که محمد خان شیبانی (۹۰۹ هـ. ق. / ۱۵۰۳ م.) بر خراسان تاخت. بدیع الزمان میرزا برای جلوگیری از پیشروی ازبکان شیبانی از پدرش یاری خواست، اما سلطان حسین میرزا بر اثر رنجشی که از پسر خود داشت به درخواست وی توجهی نشان نداد.<sup>۲</sup> بناچار بدیع الزمان با اندیشه و تدبیر خود در صدد جلوگیری از پیشروی ازبکان برآمد:

بنابر استصواب اصحاب رأی و تدبیر، خاطر مهر تأثیر بر آن قرار داد که از امراء عظام امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و ناصرالدین عمر... نزد امیر خسرو شاه رفته به هر نوع که توانند او را مستمال و مطمئن گردانند... و امرا با هزار سوار عازم قندز گشته مسؤد اوراق نیز حسب الحکم در مراقبت ایشان روان شد.<sup>۳</sup>

۱. مقدمه محمد هدایت حسین بر: قانون همایونی، ص ۱۹ و ۱۸؛ تاریخ ادبیات فارسی، ص ۲۸۲، ۲۸۳؛ همین

۲. حبیب السیر، ج ۴ / ۲۹۲ - ۲۹۹.

کتاب ص ۴۳.

۳. حبیب السیر، ج ۴ / ۳۰۳.

زمانی که هیئت امرا به قندز رسید، امیر خسرو شاه حکمران آن سامان دستخوش حملات محمود سلطان، برادر محمد خان شیبانی، قرار گرفته بود و نمی‌توانست به بدیع‌الزمان میرزا یاری رساند. اندکی پس از این رخداد امیر خسرو شهر را رها کرد و به کوهستان گریخت. امیر ذوالنون که در رأس هیئت قرار داشت گفت:

«شهری چنین معمور را به تصرف ازبکان گذاشتن و از این موضع رایت معاودت افراشتن شیوه مردان مرد... نیست، بلکه انساب آن است که به قندز رویم و آن بلده را مستحکم ساخته به تصرف محمود سلطان باز نگذاریم. امراء در امضاء این عزیمت با امیر ذوالنون اتفاق نموده... راقم حروف را فرمود که به سرعت هر چه تمامتر خود را به ملازمت حضرت سلطانی رساند... چون امیر ذوالنون در ظاهر قندز نزول نمود، به تحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی در قندز صغار و کبار را به متابعت محمد خان شیبانی مایل گردانید»<sup>۱</sup>.

پس از مرگ سلطان حسین بایقرا (در روز دوشنبه ۱۱ ذی الحجه ۹۱۱ ه. ق. / ۱۵۰۵ م.) سلطنت به موجب وصیت وی میان دو تن از فرزندان: بدیع‌الزمان میرزا و مظفر حسین تقسیم شد و هر یک از آن دو شاهزاده برای اداره امور دیوانی خود وزیری برگزیدند. به نوشته خواندمیر «صدارت بدیع‌الزمان میرزا به قاعده مستمره به مسود اوراق و مولانا غیاث‌الدین جمشید جلالی تعلق گرفت»<sup>۲</sup>؛ این وزیر دانشمند به پاس حمایت و اعتمادی که سلطان حسین بایقرا در دوران زمامداری خود به وی داشت در مقابل خاندان تیموری وفادار ماند و بدین جهت تا واپسین روزهای سلطنت بدیع‌الزمان میرزا در هرات باقی ماند؛ اما مرگ سلطان حسین بایقرا - که در روزگار وی هرات از نظر اقتصادی رونق یافته و از طرفی به کانون علمی تبدیل شده بود - موجب شد تا در میان فرزندان و خویشان او - که هر یک در دستگاه وی صاحب مقامی بودند - کشمکشهایی رخ دهد و زمینه را برای چیرگی ازبکان شیبانی فراهم سازد. چنانکه امیر محمود خواندمیر از دوران سلطنت فرزندان بایقرا به تلخی یاد کرده است و چنین می‌نویسد:

«بعد از انقضای یک سال از فوت خسرو صاحب کمال، شایک خان که از اعظم

۱. حیب السیر، ج ۴ / ۳۰۴.

۲. حیب السیر، ج ۴ / ۳۶۴، ۳۶۵.

نبایر ابوالخیر بوده و در الوس چنگیز خان و هلاکوخان در شجاعت و دلاوری و بهادری مانند او پادشاهی برمسند فرمانروایی متمکن نگشته، از قبه الاسلام بلخ متوجه بلده هرات شد و در موضع مرل از ولایت بادغیس که داخل ولایت هرات است، میرزا بدیع الزمان و مظفرحسین میرزا، که به شوکت در دار السلطنه مذکور قایم مقام والد ماجد خود بودند، شکست داده، بر تخت سلطنت هرات متمکن گردید.<sup>۱</sup>

بدیع الزمان میرزا پس از شکست در جنگ «مرل» به هرات بازگشت و از آنجا رهسپار گرگان شد و به دربار شاه اسماعیل صفوی پناه برد و بدین گونه هرات در بهار (۹۱۳ هـ. ق. / ۱۵۰۷ م.) به تصرف اوزبکان شیبانی درآمد و دولت تیموری که بیش از دو قرن در خراسان صاحب نفوذ و سلطه بود، از قدرت بیفتاد.

از دیگر سو، مردم هرات که از سختگیریهای اوزبکان شیبانی در هراس بودند، تصمیم گرفتند تا هرات را بدون پایداری به اوزبکان شیبانی تسلیم کنند. به نوشته خواندمیر، بدین منظور، روز جمعه هشتم محرم (۹۱۳ هـ. ق. / ۱۵۰۷ م.) سادات، قضات و اکابر و اعیان هرات در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده، در باب واقعه‌ای که روی نموده بود، قرعه مشورت در میان انداختند. خواطر اکابر و اصاغر بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان قرار گرفته<sup>۲</sup>، غیاث الدین خواندمیر را - که پس از نبرد مرل در هرات مانده بود - مأمور نوشتن نامه‌ای مبنی بر تسلیم شهر به محمد خان شیبانی کردند. خواندمیر نامه مزبور را نوشته و توسط برادرزاده خود مولانا عثمان - که محتسب شهر بود - به اردوگاه شیبانی فرستاد. مولانا هنوز به مقصد نرسیده بود که،

«در سرخیابان غارت یافت و پیاده و عریان نزدیک به تقوز رباط خود را به محمد تیمور سلطان رسانید و کیفیت حال خود را عرض کرد. محمد تیمور او را نزد پدر فرستاد<sup>۳</sup>».

محمد خان شیبانی پس از دریافت نامه مذکور، بزرگان شهر را امان داده، مولانا عبدالرحیم ترکستانی را که به نوشته خواندمیر «منقلب الاحوال و مختلف الاقوال و

۱. ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، ص ۱۲۹.

۲. حبيب السیر، ج ۴ / ۳۷۶.

۳. حبيب السیر، ج ۴ / ۳۷۶.

علامت یبوست دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا بود<sup>۱</sup>» به تصرّف شهر مأمور کرد. مردم هرات اگر چه دست از پایداری و مقاومت برداشته و مطیع ازبکان گشته بودند، اما از غارت و چپاول آنان برکنار نماندند. خواندمیر که پیش از رویداد مرل مقام صدارت داشت هم از زحمت و آزار ازبکان به دور نماند و در رنج و زحمت با هراتیان شریک و همدرد بود. چنانکه در این باره در تاریخ حبیب السیر آمده است:

«در آن اوقات چندان محنت و مشقت متوجه ما گشت که شرح آن به نوشتن و گفتن راست نیاید، از جمله آنکه در مبادی احوال که مولانا عبدالرحیم از پشت دروازه خوش پایان آمده، در منازل جان مزید میرآخور - که نزدیک به دروازه مذکور است - منزل گزید. روزی امیر سلطان ابراهیم و محرّر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید جلال را فرمود که از گوسفندانی که نوکران ما آنچه گرفته‌اند، شصت سر ستانده در وجه بهای هر گوسفندی مبلغ بیست تنگه خانی که ششصد دینار تبریزی باشد، جواب گویند، و ما انگشت قبول بر دیده نهاد، چون روز بیگانه بود و از جنس نوکر و خدمتکار کسی همراه نداشتیم، التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین دولتخانه باشند تا صباح کس فرستاده به منازل خود ببریم و قسمت کرده، بها جواب گوئیم. این ملتمس درجه قبول نیافت و ما به ناکام عوض عصابایی که به تکلیف در ایام صدارت به دست می‌گرفتیم، چوبهای چوپانی برداشته، گوسفندان را در پیش انداختیم»<sup>۲</sup>.

خواندمیر از سال (۹۱۳ ه. ق. / ۱۵۰۷ م.) تا تصرّف هرات به دست صفویان، در آن سرزمین بود. شاه اسماعیل صفوی پس از آرامش ایران باختری به اندیشه کوتاه کردن دست تنگ‌چشمان ازبک از ایران خاوری - بویژه هرات - افتاد و در سال (۹۱۶ ه. ق. / ۱۵۱۰ م.) متوجه خراسان شد. پس از قتل محمد خان شیبانی، در همان سال به دست سپاهیان شاه اسماعیل صفوی، تهدیدات ازبکان موقتاً پایان پذیرفت و خواندمیر در پناه آرامش و آسایش نسبی که پدید آمده بود، فراختی یافت و به نگارش وقایع مصیبت بار آن سالها مشغول شد<sup>۳</sup>، اما این آرامش دیری دوام نیافت و با یورش عبیدالله خان ازبک در

۱. حبیب السیر، ج ۴ / ۳۸۱.

۲. حبیب السیر، ج ۴ / ۳۸۲، ۳۸۳.

۳. حبیب السیر، ج ۴ / ۳۹۴؛ تاریخ ادبی ایران، ج ۳ / ۵۹۹ - ۶۰۱.

سال (۹۱۹ ه. ق. / ۱۵۱۳ م.) به طرف خراسان، هرات بار دیگر مورد چپاول و غارت قرار گرفت. ظاهراً خواندمیر در تمام سالهای اغتشاش (۹۱۶ - ۹۲۰ ه. ق. / ۱۵۱۰ - ۱۵۱۴ م) همراه خانواده خود، به دور از دخالت در جنگهای مدعیان سلطنت، در روستای بشت غرjestان توطن داشت<sup>۱</sup>، زیرا رویدادهای این دوران و به تبع آن هرات در تاریخ حبیب السیر به راستی و درستی مذکور است.

در اواخر سال (۹۲۰ ه. ق. / ۱۵۱۴ م.) میرزا محمد زمان - فرزند بدیع الزمان - به یاری امیر اردوشاه در غرjestان بر مسند حکومت تکیه زد و به فکر تجدید و احیای دولت تیموری افتاد. خواندمیر نیز در همان سال به پاس حقگزاری به خدمت مخدومزاده پیوست و به عنوان وزیر در سفر و حضر همراه وی بود<sup>۲</sup>.

در سال (۹۲۱ ه. ق. / ۱۵۱۵ م.) میرزا محمد زمان به اتفاق امیر اردوشاه - حاکم غرjestان - متوجه بلخ شد و در همان سال آن دیار را از دست دیو سلطان، حاکم صفوی، خارج ساخت، دیری نگذشت که اختلافی میان شاهزاده و امیر اردوشاه پیدا شد و بلخ به تصرف اردوشاه درآمد. میرزا محمد زمان ناگزیر خواندمیر را برای مصالحه نزد اردوشاه فرستاد؛ اما توافقی حاصل نشد و میرزا محمد زمان هم پس از چندی او را با نیرنگ و خدعه به قتل رسانید. قوام بیگ - برادر اردوشاه - نیز پس از این واقعه، شهر بلخ را به سپاهیان ظهیرالدین محمد بابر تسلیم کرد. محمد زمان میرزا که در اهدافش شکست خورده بود، دوباره به غرjestان برگشت تا از آنجا رهسپار قندهار شود. در همه مسافرتها و درگیریها، خواندمیر شاهزاده تیموری را - که از او به نام مخدومزاده یاد می‌کند - همراهی می‌کرد؛ ولی هنگامی که محمد زمان میرزا آهنگ قندهار کرد، بسبب نداشتن ساز و برگ کافی، نتوانست شاهزاده را همراهی کند و با اجازه مخدومزاده خود در غرjestان سکنی گزید<sup>۳</sup>.

۱. حبیب السیر، ج ۴ / ۳۹۷.

۲. ایضاً؛ ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، ص ۱۷۱ - ۱۷۵.

۳. حبیب السیر، ج ۴ / ۴۰۰ - ۴۰۳.

به نظر می‌رسد، خواندمیر بعدها به هرات برگشت و بازگشت او احتمالاً حدود سال (۹۲۷ ه. ق. / ۱۵۲۱ م.) بود که دنباله اقامتش در هرات به ظاهر تا سال (۹۳۳ ه. ق. / ۱۵۲۷ م.) به طول انجامید. در هرات غیاث الدین امیر محمد، فرزند امیر یوسف حسینی، او را به نوشتن کتابی مفصل در تاریخ ترغیب و تشویق کرد. خواندمیر جلد اول تاریخ معروف حیب السیر را به سفارش این امیر به پایان رسانده بود که اوضاع هرات دوباره برآشف و حامی و مشوق او - در فتنه داخلی - به دست امیر ابراهیم موصول گشته شد و نگارش کتاب چند ماه به تعویق افتاد، تا اینکه عزل و نصب جدیدی در سال (۹۲۸ ه. ق. / ۲ - ۱۵۲۱ م.) به امر شاه اسماعیل صفوی در هرات صورت گرفت و درمیش خان به نیابت سام میرزا به حکومت خراسان رسید؛ سام میرزا مقام وزارت را به خواجه حبیب‌الله ساوجی سپرد. این وزیر دانش‌پرور از یاری و تشویق ارباب دانش کوتاهی نکرد، از جمله به تشویق همین وزیر بود که خواندمیر دوباره به نگارش تاریخ بزرگش پرداخت. او کتاب تاریخ خود را در (۹۳۰ ه. ق. / ۱۵۲۴ م.) یعنی پیش از مرگ شاه اسماعیل تمام کرد و به پاس حق شناسی، نام مخدومش - حیب‌الله ساوجی - را برای عنوان کتاب برگزید و آن را حیب السیر نامید. دو سال پس از تألیف کتاب مذکور، حیب‌الله ساوجی، در زمان حکوت حسین خان - برادر درمیش خان - به دست سپاهیان طایفه شاملو از پای در آمد (۹۳۲ ه. ق. / ۱۵۲۵ م.)<sup>۱</sup>.

خواندمیر پس از قتل حامی خود، حدود سال (۹۳۳ ه. ق. / ۷ - ۱۵۲۶ م.) هرات را به قصد قندهار ترک کرد و در سال (۹۳۴ ه. ق. / ۱۵۲۸ م.) از آنجا رهسپار هند شد. او پس از گذشت هشت ماه در سال (۹۳۵ ه. ق. / ۱۵۲۸ م.) به شهر آگره رسید و با شهاب‌الدین معمایی و میرزا ابراهیم قانونی به دربار ظهیرالدین محمد بابر راه یافت. خواندمیر بزودی توجه امپراتور مغولی هند را به خود جلب کرد و از جمله مقربان او گشت. چنانکه در سال (۹۳۵ ه. ق. / ۱۵۲۹ م.) در لشکرکشی بابر به سوی بنگال وی را

۱. حیب السیر، ج ۱ / ۴ - ۷؛ ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، ص ۲۱۵ و ۲۴۹ - ۲۵۵؛ أحسن التواریخ، ص ۲۵۸.

همراهی کرد و در «تری معینی» یا سه راه رودخانه «سرجو» و «گنگا» با او بود. خواندمیر در دربار بابر از احترام ویژه‌ای برخوردار بود، ولی مدّت کوتاهی از محبت فرمانروای هند بهره برد؛ زیرا بابر در نزدیکی شهر اگره بدرود حیات گفت (ششم جمادی الاول ۹۳۷ هـ. ق. / ۲۶ دسامبر ۱۵۳۰ م).<sup>۱</sup>

خواندمیر، واپسین سالهای زندگی خود را در دربار همایون (۹۳۷ - ۹۶۳ هـ. ق. / ۱۵۳۰ - ۱۵۵۶ م.) سپری کرد و به دستور او قانون همایونی را نوشت که ابوالفضل علامی، تاریخنگار دوران جلال‌الدین اکبر، در اثر خود اکبر نامه از آن کتاب یاد کرده و بهره برده است. همایون در مواقع مختلف به دانشمندی و آگاهی خواندمیر در تاریخ و تاریخنگاری اشاره و اعتراف کرده و به خاطر احترام بیشتر، به وی لقب امیر الاخبار داده است.<sup>۲</sup>

در سال (۹۴۱ هـ. ق. / ۱۵۳۴ م.) همایون بر ضد بهادر شاه - حاکم گجرات - لشکر کشید و در این سفر، خواندمیر را نیز با خود برد. سرزمین خشک و گرم گجرات هند و نیز مشکلات طول راه، خواندمیر سالخورده را متأثر و بیمار کرد و به نوشته همه تذکره‌نویسان هندی در همان سال درگذشت؛ ولی بداونی، تاریخنگار اکبر شاه (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ. ق. / ۱۵۵۵ - ۱۶۰۶ م.) بر این باور است که خواندمیر در سال (۹۴۲ هـ. ق. / ۱۵۳۵ م.) در گذشته است<sup>۳</sup>، زیرا ماده تاریخ «شهاب ثاقب» را که در مرگ شهاب‌الدین معمایی ساخته، با سال ۹۴۲ هـ. ق.، برابر است؛ بنابر این، می‌توان گفت که وی در همان سال درگذشته است. پس از مرگ وی، بنابر وصیت خودش، جنازه او را به دهلی بردند و در جنب مزار خواجه نظام‌الدین اولیا به خاک سپردند.<sup>۴</sup>

۱. منتخب اللباب، حصه اول / ۶۴؛ مقدمه هدایت حسین بر قانون همایونی، ص ۱۷۷: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱ / ۲۴۰.

۲. مقدمه هدایت حسین بر قانون همایونی، ص ۶۰؛ هفت اقلیم، ج ۳ / ۴۳۰.

۳. مقدمه هدایت حسین بر قانون همایونی؛ ص ۱۷۸ - ۱۷۷: منتخب التواریخ بداونی، ج ۱ / ۳۴۲، ۳۴۳: تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱ / ۲۴۰؛ مفتاح التواریخ، ص ۱۴۹، ۱۵۰.

۴. تاریخ فرشته یا گلشن ابراهیمی، مقاله دوم / ۲۱، ۲۲.

از خواندمیر دو پسر بر جای ماند: یکی امیر محمود که هیچ‌گاه به هند مسافرت نکرد و مانند پدر و جدش از مورخان بزرگ به شمار می‌رود و کتاب مستندی به نام: تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب اول نوشته و در آن از روزگار صفویان سخن گفته است. حسینی جنابندی که کتاب روضة الصفویه خود را در سال (۱۰۳۸ ه. ق. / ۱۶۲۷ م.) تصنیف کرده است، در فصل پایانی کتاب، درباره امیر محمود چنین نوشته است:

«از آن زمان [جنگ چالداران] تا وفات پادشاه مبرور [شاه اسماعیل اول] و ابتدای جلوس پادشاه ولی شاه طهماسب حسینی و برخی از احوال آن پادشاه جلیل القدر تا مکاوحات عبیدخان در خراسان خواجه محمود نامی که دعوی فرزندی خواجه امیر می‌نموده و به قدر قدرت در تحریر اخبار تا در قید حیات بوده، کوشیده مُبْتَنَبِت نمود و در این احوال نسخه‌ای پرداخته به اسم محمد خان شرف الدین اوغلی حاکم هرات...»<sup>۱</sup>.

به نوشته محمد هدایت حسین هندی، امیر محمود هروی در سال (۹۵۳ ه. ق. / ۱۵۴۶ م.) به تشویق محمد خان شرف الدین اوغلی حاکم هرات شروع به نوشتن تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب اول، کرد و در سال (۹۵۷ ه. ق. / ۱۵۵۰ م.) آن را به انجام رساند و ظاهراً در حدود همان سال دیده از جهان فرو بست.<sup>۲</sup> کتاب مذکور را دکتر محمدعلی جراحی و غلامرضا طباطبایی هر یک به صورت جداگانه تصحیح و منتشر کرده‌اند.

پسر کوچک خواندمیر، سید عبدالله بود که به همراه پدر به هند رفت. او از خردسالی به دربار جلال الدین اکبر - امپراتور مغولی هند - راه یافت و نزد او پرورش یافت و به منصب هفتصدی رسید. از سال نهم سلطنت جلال الدین اکبر وارد خدمت نظام شد و تا آخر در همان مقام باقی ماند. صمصام الدوله شاه‌نوازخان در باره واپسین سالهای حیات وی چنین می‌نویسد:

«اواخر سال سی و یکم او را نزد قاسم خان که به ایالت کشمیر نامور بود، فرستادند...»

۱. ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، مقدمه ص ۱، ۲.

۲. مقدمه قانون همایونی، ص XVI.

خان مذکور در همان صوبه [ولایت] به بیماری تب، سال سی و چهارم مطابق سنه (۹۹۷ ه. ق.) رخت سفر به عدم آباد بست<sup>۱</sup>.

### آثار خواندمیر

خواندمیر نویسنده‌ای پرکار بود، او از آغاز جوانی تا به هنگام مرگ، حدود چهل سال زندگی خود را وقف این کار کرد. در حالی که چندان در شرایط مناسب و مطلوبی نبود. در طی این دوره آثار گوناگون و مهمی - که بیشتر در پیرامون تاریخ است - از خود به یادگار گذاشت و هرگاه فرصت و فراغتی می‌یافت در آثار قبلی خود تجدید نظر می‌کرد. سام میرزای صفوی، در تذکره خود، از خواندمیر به عنوان شاعر نام برده است و می‌افزاید: «در معما طبعش بانگیز بود<sup>۲</sup>»، خواندمیر در کتابهای تألیفی خود گاهی اشعاری در قالب مثنوی، قطعه و رباعی سروده و از خود با تخلص مورخ<sup>۳</sup> یاد کرده است. بیشترین اشعار بر جای مانده از وی شامل ماده تاریخ و مرآتی است. آثار دیگر خواندمیر در مورد رویدادهای تاریخی بوده و آنها عبارتند از:

۱ - مآثر الملوك که در سال (۹۰۳ ه. ق. / ۱۴۹۸ م.) یا قبل از آن نگاشته شده، حکایت‌هایی است بیشتر پیرامون مقررات مملکتی و امور خیریه که نویسنده آن را همراه با سخنان حکیمانه پیامبران، پادشاهان و خردمندان روزگاران گذشته به ترتیب تاریخی گردآوری کرده است، این اثر که تا روزگار سلطان حسین را در بر گرفته، به تشویق امیر علی شیر نوایی نگارش یافته و به او تقدیم شده است. این کتاب به تصحیح میرهاشم محدث چاپ و منتشر شده است<sup>۴</sup>.

۲ - خلاصه الاخبار فی بیان احوال الاخیار: کتاب مختصری است در تاریخ عمومی که پس

۱. مآثر الامراء، ج ۲ / ۴۰۰ و ۴۰۱. ۲. تذکره تحفه سامی، ص ۱۰۸؛ هفت اقلیم، ج ۳ / ۴۳۰.

۳. قانون همایونی، چاپ هدایت حسین، ص ۱۱۸.

۴. قانون همایونی، مقدمه هدایت حسین، ص XVIII؛ خواندمیر، مآثر الملوك، به ضمیمه خاتمه خلاصه الاخبار، و

قانون همایونی، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: رسا، ۱۳۷۲؛ تاریخ ادبیات فارسی، ص ۲۸۲؛ ادبیات فارسی

بر مبنای تألیف استوری، ج ۲ / ۵۴۸.

از مآثر الملوك تألیف شده و رخدادهای تاریخی را از زمان خلقت تا سال (۸۷۵ ه. ق. / ۱ - ۱۴۷۰ م.) در برمی‌گیرد. امیر علی شیر نوایی در سال (۹۰۴ ه. ق. / ۹ - ۱۴۹۸ م.) کتابخانه بزرگ خود را در اختیار خواندمیر گذاشت و به نوشته مؤلف، نگارش آن پس از شش ماه به پایان رسید و در سال (۹۰۵ ه. ق. / ۱۴۹۹ م.) به نوایی پیشکش شد. خلاصه الاخبار با «مقدمه» ای در شرح خلقت آغاز شده و در ده «مقاله» و یک «خاتمه» پایان می‌پذیرد. این اثر بعدها اساس تألیف حیب السیر قرار گرفته است. خاتمه کتاب که در توصیف هرات و ذکر احوال بعضی از معاصران اوست، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این کتاب بار نخست به همت شادروان سرور گویا اعتمادی در سال (۱۳۲۴ خورشیدی / ۱۹۴۵ میلادی) در مجله آریانا و سپس در سال (۱۳۴۵ خورشیدی / ۱۹۶۶ میلادی) به صورت کتاب مستقل در افغانستان به چاپ رسید. در سال ۱۳۷۳، بار دیگر این اثر به همت آقای میرهاشم محدث در تهران چاپ شده و گویا ایشان کتاب یاد شده را که در کابل به چاپ رسیده است، رؤیت نکرده‌اند.<sup>۱</sup>

۳ - حیب السیر فی اخبار افراد البشر: تاریخی است عمومی به زبان فارسی، که رشته رویدادها از آغاز تاریخ بشر تا مرگ شاه اسماعیل صفوی را در برگرفته و می‌توان حقیقتاً آن کتاب را همان خلاصه الاخبار به صورت گسترده‌تر بشمار آورد. اثر یاد شده را نخست به حمایت غیاث الدین محمد فرزند یوسف حسینی - از رجال سرشناس هرات - تدوین کرده و پس از درگذشت وی در (۹۲۷ ه. ق. / ۱۵۲۱ م.) به تشویق کریم الدین حیب الله ساوجی حکمران کشوری هرات، نگارش آن کتاب را ادامه داده و نیز به نام همان وزیر حیب السیر نامیده و به وی پیشکش کرده است.

به نوشته استوری تحریر نخست کتاب در سال (۹۲۷ ه. ق. / ۱۵۲۰ م.) آغاز و در سال (۹۳۰ ه. / ۱۵۲۴ م.) به انجام رسیده است و در این تحریر رشته رویدادها تا

۱. مقدمه هدایت حسین بر قانون هماپونی، ص XIX؛ مجله آریانا، س ۳ و ۴؛ خواند میر، فصلی از خلاصه الاخبار، با مقدمه و حواشی و تعلیقات گویا اعتمادی، کابل: مدیریت اطلاعات و کلتور، ۱۳۴۵؛ تصحیح آقای محدث، ص ۲۲؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲ / ۵۴۶ - ۵۵۱.

ربیع الاول سال (۹۳۰ هـ. ق. / ژانویه ۱۵۲۴ م.) یعنی تا چند ماه پیش از مرگ شاه اسماعیل صفوی دنبال شده است، اما پس از این تاریخ نگارنده در کار خویش تجدید نظر کرده و در نتیجه جلد نخست آن گویا با سه تحریر موجود است؛ دومین تحریر آن در سال (۹۳۱ هـ. ق. / ۱۵۲۵ م.) و سومین آن در سال (۹۳۵ هـ. ق. / ۱۵۲۹ م.) انجام پذیرفته است. جلد دوم با دو تحریر، که دومین تحریر آن در نیمه دوم سال (۹۳۵ هـ. ق. / ۱۵۲۹ م.) به انجام رسیده و جلد سوم با دو یا سه تحریر صورت پذیرفته، که در تحریر پایانی از بابر نامه نیز بهره برگرفته است.

کتاب یاد شده در برگزیده یک افتتاح و سه مجلد است، که هر یک از مجلدهای آن به نوبه خود به چهار بخش رده بندی شده است. حیب السیر افزون بر اشارات ارزشمند تاریخی، شرح حال شاعران، دانشمندان، خطاطان، نقاشان، موسیقیدانان، سادات و مشایخ دوران فرمانروایی تیموریان را نیز در بردارد. این کتاب چندین بار در شبه قاره هند، ایران، اروپا و روسیه... به زبان فارسی چاپ و منتشر گردیده و همچنین بخشهای مختلف آن، با توجه به اهمیتی که داشته، از سوی خاورشناسان به زبانهای اروپایی ترجمه و چاپ شده است.<sup>۱</sup>

۴ - دستور الوزراء: این کتاب نیز دو تحریر دارد؛ نخستین تحریر آن به روزگار امیر علی شیر نوایی انجام شده، و شرح حال وزرای اسلام را تا همان دوران در بر دارد، اما در تحریر دوم که در زمان چیرگی شیانیان بر خراسان نگاشته شده، از محمد خان شیانی در سه مورد به عنوان «امام الزمان و خلیفه الرحمن» یاد کرده است. آخرین تاریخی که خواندمیر در این کتاب ذکر کرده است، سال (۹۱۴ هـ. ق. / ۱۵۰۸ م.) می باشد، چنان پیداست که تحریر دوم را پیش از کشته شدن محمد خان شیانی در سال (۹۱۶ هـ. ق. / ۱۵۱۰ م.) به پایان برده است. تحریر اول را با نام خواجه محمود - وزیر سلطان حسین بایقرا - پرداخته و در تحریر دوم نیز نام وی را همچنان باقی گذارده است. کتاب یاد شده

۱. مقدمه شادروان استاد جلال الدین همایی بر: حیب السیر، ج ۱ / ۱۷ - ۳۴: تاریخ ادبیات فارسی در ایران، ج ۴ /

۵۴۴: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲ / ۵۵۱ - ۵۶۵.

به همت شادروان سعید نفیسی تصحیح و به چاپ رسیده است.<sup>۱</sup>

۵ - نامه نامی: ترسل منشیانه‌ای است مشتمل بر یک مقدمه و چند عنوان، که خواندمیر در سال (۹۲۵ ه. ق. / ۱۵۱۹ م.) نگارش آن را به پایان برده است و «منشآت لطیفه» ماده تاریخ آن است. کتاب در بردارنده شماری نامه‌های تاریخی، اسناد و فرمانهای سده نهم هجری ایران، خراسان و ماوراءالنهر می باشد که تاکنون به زیور چاپ آراسته نگردیده است.<sup>۲</sup>

۶ - منتخب التواریخ: این اثر که در مقدمه تاریخ حبیب السیر به عنوان یکی از آثار خواندمیر به شمار آمده، تا این زمان به دست ما نرسیده است.<sup>۳</sup>

۷ - جلد هفتم روضة الصفا: هنگامی که امیرخواند در سال (۹۰۳ ه. ق. / ۱۴۹۷ م.) درگذشت، خواندمیر دنباله کار نیای خود را ادامه داد. پژوهشگران بر این باورند که ظاهراً بخش کوتاه دیباچه از نگاهته‌های امیرخواند است و سایر بخشهای کتاب از نوشته‌های خواندمیر می باشد که آن را از کتاب حبیب السیر نقل کرده و بر جلد هفتم روضة الصفا افزوده است. این کتاب به نام تکملة روضة الصفا نیز شهرت دارد.<sup>۴</sup>

۸ - همایون نامه: واپسین نگاهشته خواندمیر است که آن را پس از حبیب السیر در هند به سال (۹۴۰ ه. ق. / ۱۵۳۴ م.) به دستور همایون (۹۳۷ - ۹۶۳ ه. ق. / ۱۵۳۰ - ۱۵۵۶ م.) فرزند و جانشین ظهیر الدین محمد بابر نگاهشته و به وی پیشکش کرده است. چون در این کتاب از قوانین و بناهایی که در سرزمین هند به فرمان همایون بنیان گردیده، سخن رانده است، آن را به نام قانون همایونی هم یاد کرده‌اند.

همایون، امپراتور مغولی هند، بارها به دانشمندی خواندمیر اعتراف کرده، و به جهت

۱. مقدمه هدایت حسین بر: قانون همایونی، ص ۲۲۴ تا ۲۲۷؛ دستور الوزراء، ص / ج.

۲. مقدمه هدایت حسین بر: قانون همایونی، ص ۲۲۹؛ فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی، ج ۷ (بخش ۲) /

ص ۸۷۴ - ۸۷۸ . ۳. حبیب السیر، ج ۱ / ۴.

۴. مقدمه هدایت حسین بر: قانون همایونی، ص ۲۲۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴ / ۵۴۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران،

ج ۱ / ۲۳۹، الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۴ / ۴۱۳؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲ / ۵۲۱ - ۵۴۵.

پاس داشتن و احترام از مقام وی، او را عنوان «امیر الاخبار» داده است. ابوالفضل دکنی، تاریخنگار جلال الدین اکبر، از این کتاب بهره گرفته و از خواندمیر به احترام یاد کرده است. همایون نامه نخستین بار در شبه قاره هند به تصحیح و مقدمه ارزشمند محمدهدایت حسین چاپ شده و دیگر بار همان چاپ به همت میرهاشم محدث همراه با مآثر الملوک و خاتمه خلاصه الاخبار، به صورت یک مجلد، در ایران به چاپ رسیده است.<sup>۱</sup>

۹ - مکارم الاخلاق: خواندمیر پس از پایان بردن دو اثر نخست خود، مآثر الملوک و خلاصه الاخبار، در صدد برآمد تا کتاب دیگری درباره زندگانی و آثار مادی و معنوی امیر علی شیر نوایی به وجود آورد؛ زیرا وی در سایه حمایت آن وزیر دانش‌پرور مراحل ترقی و کمال را پیموده بود. بنابر آن، جهت جبران محبت‌های پشتیبان خود، در واپسین سالهای زندگانی امیر، مکارم الاخلاق را تألیف کرد. بیشتر هدف نویسنده در این کتاب، قدردانی و سپاسگزاری از امیر علی شیر نوایی و نیز ماندگار ساختن نام نیک و بیان خدمات ارزشمند وی بوده است.

خواندمیر در نگارش مکارم الاخلاق، به جهت پایدار ماندن خدمات ارزنده امیر علی شیر در تاریخ، بیشتر از مشاهدات خود - که به خاطر سپرده یا بر کاغذ بازنویسی کرده بود - سود برده است. اما پیش از آنکه این اثر به پایان برسد، امیر علی شیر نوایی در سال (۹۰۶ ه. ق. / ۱۵۰۰ م.) درگذشت و خواندمیر ناگزیر با افزودن شرح درگذشت حامی خود، این اثر را به سلطان حسین بایقرا، فرمانروای وقت خراسان تقدیم کرده است.

مکارم الاخلاق مشتمل است بر دو مقدمه، ده مقصد و خاتمه. نویسنده در مقدمه نخست پس از حمد و ستایش پروردگار درباره تألیف اثر و پیشکش کردن آن به سلطان حسین بایقرا سخن به بیان آورده و پس از آن در مقدمه دوم به ذکر مکارم اخلاق و ذکر

۱. خواندمیر، قانون همایونی، مسمی به: همایون نامه، تصحیح محمدهدایت حسین، کلکته: ۱۳۵۹ ه / ۱۹۴۰ م،

مقدمه ص XXXIV تا XXXVI؛ تاریخ ادبیات فارسی، ۲۸۲/۱؛ نیز تصحیح آقای محدث ص ۲۲.

ولادت امیر علی شیر پرداخته. وی در این بخش باختصار به ذکر رویدادهایی که در طول تاریخ در هفدهم رمضان روی داده است، می‌پردازد، تا بدین گونه به تاریخ ولادت امیر علی شیر نوایی رنگ و بوی مذهبی بخشد و آن را مبارک و میمون بنمایاند.

مقصد اول با مطلبی در منزلت عقل و ادراک شروع شده، که نویسنده پس از بیان شرف عقل و ادراک به توصیف دانش و درک امیر پرداخته و نقش او را در رخدادهای تاریخی تبیین داشته است.

پژوهش در این مقصد نشانگر آن است که خواندمیر هنگام نگارش مکارم الاخلاق به الذریعة الی مکارم الشریعة<sup>۱</sup>، نگاشته راغب اصفهانی توجه بسیاری داشته و از آن بهره برده است؛ چه راغب در باب اول فصل ثانی کتاب خود در فضیلت عقل، و در باب دوم از انواع عقل سخن رانده و سپس به توصیف عقل غریزی پرداخته است. خواندمیر در نگارش مقصد اول به احادیثی که علامه راغب در اثر خود یاد کرده، استناد جسته است و در حکایت اول از رویدادهایی سخن گفته که دلالتی به عقل غریزی امیر علی شیر دارد. در مقصد دوم، نخست به توصیف فضیلت علم و مرتبه علما در جامعه اسلامی پرداخته، آنگاه از دوران تحصیل امیر علی شیر در هرات، سمرقند و پیوستن وی به دربار سلطان حسین بایقرا سخن گفته و در پایان از پایه‌گذاری مدرسه‌ها و نیز فهرست کتابها و آثاری که دانشمندان و نویسندگان روزگار وی به نام امیر علی شیر نوایی تصنیف کرده‌اند، نام برده است.

مقصد سوم به بیان فضیلت شعر و عظم شأن شعرا، اختصاص دارد. این بخش در برگیرنده سه نامه از نورالدین عبدالرحمان جامی به امیر علی شیر و هم‌شماری از معماهای وی می‌باشد و نویسنده در خاتمه به فهرست آثار منظومی بسنده می‌کند که به نام نامی آن حضرت شرف اتمام یافته است. فحوای مطالب چنان می‌نمایاند که خواندمیر در هنگام نگارش مقصد سوم به روضه هفتم بهارستان<sup>۲</sup>، عبدالرحمان جامی نظر داشته است. مقصد دوم و سوم از دیدگاه کتاب‌شناسی و اخوانیات می‌تواند منبع

۱. الذریعة الی مکارم الشریعة، ص ۱۲۳ - ۱۲۷. ۲. بهارستان، ص ۸۹ - ۱۰۹.

بسیار ارزشمندی به شمار آید.

خواندمیر مقصد چهارم را به ذکر فضیلت انشا و بیان منزلت افاضل سخن‌آرا اختصاص داده. وی نخست آثار منثور امیر علی شیر را برشمرده، پس از آن به نقل نامه امیر علی شیر به خواجه افضل الدین محمد و خواجه شهاب الدین عبدالله پرداخته تا ممارست حامی خود را در فن انشا به خواننده بنمایاند، و در پایان، با اندک شرح و توضیح، آثار منثوری را که به امیر اهدا شده است، ارائه می‌کند.

مقصد پنجم که نویسنده آن را در بیان انداختن ذخایر عقبی و اعراض از دنیا و مافیها نامیده، از آثار صوفیانه‌ای که در محضر عبدالرحمان جامی مطالعه کرده و آثاری که جامی به نام امیر علی شیر نگاشته است، اشاره می‌کند. در پایان از سخاوت امیر در امور خیریه مانند ساختن خانقاهها، رباطها، حوضها، حمامهای همگانی در خراسان سخن گفته و هر کدام را با جای و مکان آن مشخص می‌کند. این بخش در شناخت آثار سده نهم هجری بسیار ارزشمند است، زیرا بخش فراوانی از این دست آثار تاکنون از بین رفته و در لابلای برگهای تاریخ بجز نام، هیچ چیز دیگری بر جای نمانده است.

در مقصد ششم نویسنده به بیان رعایت ارکان شریعت حضرت رسالت می‌پردازد و از بنا و مرمت مسجدها - که به دستور امیر علی شیر صورت پذیرفته - با اندک شرح یاد می‌کند و آن را جزئی از وظایف دینی و نیک امیر برمی‌شمارد. این بخش شامل متن نامه سلطان حسین بایقرا خطاب به امیر علی شیر است که جهت مسافرت حج و زیارت خانه خدا برایش فرستاده. همچنین متن یک نشان راه که در سال ۹۰۵ ه. ق، بمناسبت یاد شده، صادر گردیده است. چون نویسنده بیشتر به رویدادهای تاریخی توجه دارد، در این بخش به استیلای محمد خان شیبانی و یورش احتمالی وی به خراسان اشاره می‌کند.

مقصد هفتم به رأفت و رحمت و هشتم به فضیلت و تواضع اختصاص یافته است نویسنده ضمن تمثیل به حکایتها و داستانهای پندآمیز از دلسوزی و فروتنی امیر سخن می‌راند.

خواندمیر در مقصد نهم از جود و سخاوت امیر علی شیر نوایی به سلطان،

شاهزادگان، امیران و سایرین سخن گفته و در مقصد دهم از لطایف و مطایبات پندآمیز امیر علی شیر نوایی سخنانی را ارائه داشته.

خاتمه کتاب شامل دو بخش است؛ در پاره نخست ضمن حکایت، به پیوند نزدیک امیر علی شیر با خواجه عبیدالله احرار اشاره نموده، و در پاره دوم به انتقال مقرب الحضرت سلطانی به جهان جاویدان از عالم فانی پرداخته و با آوردن ماده تاریخی که شاعران، و نیز خود او، درباره مرگ امیر علی شیر نوایی سروده‌اند، کتاب را به انجام برده است.

ابیات و مصراع‌هایی که در ضمن متن داستانها آمده است، به گونه‌ای گزینه گردیده که با محتوای داستانهای منثور کاملاً هماهنگی داشته، و دیگر هدف نویسنده از ارائه این امر توجه دادن خواننده بوده نه صرفاً آراستن متن.

بدانگونه که فحوای موضوع و مضمون اثر می‌نمایند، مکارم الاخلاق تنها شرح احوال امیر علی شیر - که بر پایه سیر رویدادهای تاریخی تنظیم شده باشد - نیست، بلکه اثری ادبی - تاریخی است که نویسنده بتفصیل درباره جنبه‌های زندگانی و روزگار پشتیبان خویش سخن رانده و در عین اختصار، دربرگیرنده اطلاعاتی است که در دیگر آثار دوران یاد شده وجود ندارد. این اثر می‌تواند منبع ارزشمندی جهت بررسی و پژوهش در تاریخ ادبی - اجتماعی پایان دوران تیموریان به شمار آید.

نخستین کسانی که از نسخه خطی مکارم الاخلاق بهره‌مند شده‌اند، دکتر سید محمد عبدالله، دانشمند هندی است که شرح احوال امیر علی شیر نوایی را نگاشته و در شماره ۳۶ «اورینتل کالج میگزین» در لاهور به چاپ رسانده است. مقاله یاد شده در همان سال به وسیله شادروان گویا اعتمادی به فارسی برگردانده شده و در مجله ادبی کابل منتشر گردیده است<sup>۱</sup>، همین ترجمه دیگر بار در سال (۱۳۴۶ ش. / ۱۹۶۷ م.) به پیوست کتابی به نام امیر علی شیر نوایی (فانی) - به مناسبت بزرگداشت پانصد و بیست و پنجمین سال تولد امیر علی شیر نوایی، به کوشش یعقوب واحدی جوزجانی - از سوی انجمن تاریخ

افغانستان انتشار یافته است.

آقای تورخان گنجه‌ای، متن مکارم الاخلاق، نسخه موزه بریتانیا را در سال (۱۳۵۸ ش. / ۱۹۷۹ م.) به صورت عکسی از سوی اوقاف گیب انتشار داده است؛ وی در ضمن هشت صفحه دیباچه‌ای که به زبان انگلیسی بر کتاب یاد شده نگاشته، پاره‌ای از مطالب که به نظر وی نادرست می‌نموده، شکل درست آن را ارائه داده و در پایان، فهرست اعلام، اماکن و نام کتابهایی که در متن مکارم الاخلاق آمده است، به طور جداگانه آورده است.

متن موجود در موزه بریتانیا، دیگر بار در سال (۱۳۶۰ ش. / ۱۹۸۱ م.) به حروف سربی به همّت عبدالغفار بیانی از سوی وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان منتشر شده است، چنین پیدا است که آقایان تورخان گنجه‌ای و عبدالغفار بیانی در یک زمان به انتشار کتاب مذکور اقدام کرده‌اند.

تصحیح کتاب حاضر بر پایه دو نسخه صورت گرفته است: نسخه نخست، که با رمز «اساس» نموده شده، در موزه بریتانیا به شماره Add 7669 نگهداری می‌شود.<sup>۱</sup> نسخه مذکور با لطایف نامه سلطان محمد فخری هروی در یک مجلد بوده و به وسیله محمدبن حمزه الحسینی در سال (۹۶۵ ه. ق. / ۱۵۵۸ م.) کتابت شده است. نسخه دیگر که متعلق به شادروان خال محمد خسته بوده، از روی نسخه مکتوب به سال (۱۰۷۸ ه. ق. / ۱۶۴۷ م.) استنساخ گردیده که با رمز «کا» مشخص شده است. همچنین، نظرات آقایان تورخان گنجه‌ای ذیل نام خود ایشان و عبدالغفار بیانی با رمز «چ» در پایان همان صفحه نشان داده شده و افزوده‌ها را در میان [دو قلاب] آورده است.

در بخش تعلیقات تا حدّ توان تلاش بر آن بوده است تا اعلام و اماکن مهمّ تاریخی، با توجه به منابع موجود شرح داده شود. بهر حال، با همه تلاشی که در تصحیح کتاب، دیباچه و تعلیق آن انجام شده است، بی‌تردید از کاستیها خالی نخواهد بود. در پایان از سروران ارجمند، بویژه آقای عبدالحسین مهدوی که کتاب را مورد مطالعه قرار داده و نیز

۱. فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن: ۱۸۷۹ م. جلد اول / ۳۶۵ - ۳۶۷.

این جانب را از رهنمودهای سودمند خویش بهره‌مند ساختند، کمال امتنان و سپاس دارم؛ همچنین از آقای اکبر ایرانی مدیر مرکز نشر میراث مکتوب که موجبات چاپ کتاب را فراهم آورده‌اند، متشکر و سپاسگزارم. أسئله الله العظیم أن يجعل نیتي خالصه لوجهه وأن يكون هذا الكتاب من العلم الذي یتنفع به وأن یتكتب الأجر والثواب لجامعه ومُحَقِّقه ومُرتِّبه وناشره إنه هو السميع المُجيبُ وصلی الله على سيدنا محمدٍ وعلى آله أجمعين.

محمد اکبر عشیق

۷۶ / ۱ / ۲۴

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَبِعِزَّتِهِ تَوَكَّلْ

حمد و شائستگی که زینت دیاچه مکارم اخلاق را شاید و شکر و سپاس که او را  
مجموعه محاسن او صاف را پدید آید خلاق را سزاوارست که بنوک قلم قدرت  
و ابداع و خالق فطرت و اختراع رقم مستی بر حوائف مخلوقات علوی و سفلی  
و در خزان کنت کنترا مخفیاً در ابغاث خلقت الخلق لا عرفه کتاده جو ایزد  
اسباب معرفت خود را ظاهر کرد ایند مثنوی معرفت شکر نشدی در سخا  
نه ز خود آله بدی نه ز خدای به کریمه زانندیش هر خون کنیم شکر جنبین مرتبتی  
چون کنیم فیاضی که غیب وجود بنی نوع انسان در گلستان غایتش تبسم  
نسیم و نغمه نیست من روحی با حسن وجهی کسوت و نعل اقبال طایفه از ایشان در  
مکرمتش بر طبقه و در رفعا بعضکم فوق بعض سبب ادراک حقایق معارف  
سمت ارتفاع پذیرفت بیت طالع مردم ز شمار نخست کرد بتویم

تصویر صفحه اول نسخه خطی

هجرت بر رسول کردن سید قوم تاریخ وفات اوست هجرت بر رسول و فدوی  
 الفضل سید رحمه الله الملقب بلمیرنش بعد و سنوات سن آن بال بیان هیئات شصت  
 و دو تاریخ یافته است و یکی از جمله این است که شاه راهون بدید خان بسپرد و رقم  
 خودی را این قطعه بخاطر فرستیده که قبا <sup>جناب امیر</sup> هدایت بنامی که فاسر آرد  
 آثار رحمت شد از خار زار جهان سوی باغی که انجا شکفت گلزار رحمت چون  
 شد ایوار رحمت بروش یکو سال نوشتش ز انوار رحمت پوشیده نماند که شعرا و فضلا و ما  
 در بیان تاریخ و مرتبه عالی حضرت خداوندی قدس سره قطعه و قعیده بسیار نظم فرموده اند  
 و این فیترا از نظری اندیشیده بر ابرادیمین مقدار اقتضای نمود و زبان بدعا مستعمل  
 کشور قطعه امیدوار جنابم که فیض فضل اول همیشه کام ده شاه کام ان باشد

بعد دولت او خلعتی بیاراید  
 که عطف دامن او ملک جاودان باشد

در محفل سر حسن شی و نکا

تصویر صفحه آخر از نسخه خطی

بنده کتبی محمد بن محمد حسین  
 علی رضا بیار

## [ دیباچه ]

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و به نتوکل

حمد و ثنایی که زینت دیباچه مکارم اخلاق را شاید و شکر و سپاسی که اوراق مجموعه محاسن اوصاف را بیاراید، خلّاقی را سزاوارست که به نوک قلم قدرت و ابداع و خامه فطرت و اختراع، رقم هستی بر صحایف مخلوقات علوی و سفلی کشید و در خزانه «کنت کنزاً مخفیاً» را به مفتاح «فخلقتُ الخلقَ لأُعرف» گشاده، جواهر زواهر اسباب معرفت خود را ظاهر گردانید.

#### مثنوی

معرفتش گر نشدی رهنمای      نه ز خود آگه بدمی نه ز خدای  
گر همه زاندیشه جگر خون کنیم      شکر چنین مرحمتی چون کنیم؟  
فیاضی که غنچه وجود بنی نوع انسان<sup>۱</sup> در گلستان عنایتش به تبسم نسیم ﴿و نَفَخْتُ  
فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ [۲۹/۱۵] به احسن وجهی شکفت و نهال اقبال طایفه‌ای از ایشان در  
بوستان مکرمتش بر طبق ﴿و رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ﴾ [۳۲/۴۳] به سبب ادراک حقایق و  
معارف سمت ارتفاع پذیرفت.

## بیت

طالع مردم زشمار نخست کرد به تقویم [۱ - پ] عنایت درست  
 کن مکن او راست ز نو تا کهن هر چه کند کیست که گوید مکن!  
 ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [۵۴/۷] و نسایم صلواتی که شمایم آن،  
 روایح ریاض رضوان به مشام جان و جنان رساند و شرایف تحیاتی که لمعات انوار آن  
 باطن خجسته میامن ارباب تحقیق و عرفان را روشن گرداند، تحفه تربت معطر و روضه  
 منور حضرت خیر البشر و شفیع روز محشر؛ گردون رتبتی که اعیان عالم بالا چشم  
 مرحمت از سحاب عنایتش داشته، سهم سعادت از فیض فضل او می جویند، عالی  
 منزلتی که مالکان خطه غبرا سر بر خط فرمانش نهاده، گرد حریم حرمتش به رسم  
 خدمت می پویند.

در تُتَّقُ بارگهش گاه بار مایده کش عیسی و خضر آبدار  
 المشرّف به خطاب مستطاب: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [۴/۶۸]، (المعزّز بکتاب تنزیل  
 عزیز من ربّ رحیم)، مصطفی، معلی، مجتبی، مزکی، مهتدی، هاشمی، مقتدی، قریشی.

## بیت

محمد شه لاجوردی سریر کز و گشت گیتی<sup>۱</sup> عمارت پذیر  
 و درود نامحدود و غفران بی پایان نثار آل واصحاب و عشیرت و احباب او که ارکان  
 اسلام به سعی و اهتمام ایشان سمت استحکام گرفت، [۲-ر] و قواعد قصر شریعت به  
 میامن اجتهاد ایشان متانت<sup>۲</sup> لا کلام پذیرفت.

## نظم

از خداوند سابق الانعام باد بر روحشان درود و سلام  
 اما بعد، بر بصایر اولوالبصایر مختفی و مستتر نماند که چون کرّه بعد اخری، پرتو

۱. کا: هستی.

۲. کا: قوام.

عنایت و آفتاب عاطفت عالی حضرت خداوندگاری، مهر سپهر شرف و بزرگواری، مستخدم صنایع آفاق، مستجمع مکارم اخلاق، مظهر آیات رحمت رحمانی، مظهر انوار عنایات جناب سبحانی، قدوة ارباب علم و عرفانی، قبله اصحاب تحقیق و ایقان، مؤتمن دولت خاقانی، مقرب حضرت سلطانی آنکه،

### مصراع

از فقر غنی آمد و در بذل دلیر

نظام الحق و الحقیقه و الدنیا و الدین امیر علی شیر - رُوح الله تعالی روحه و کثر بین الصّدیقین فتوحه - بر بنده فقیر و ذره حقیر غیاث الدین بن همام الدین المشتهر به خواند امیر - أحسن الله تعالی أحواله و أنجح بالخیر مقاصده و آماله - تافت، بلکه نهال وجودش از مبادی سن صبا تا اواخر اوقات شباب در جویبار بر و نوال آن حضرت نشو و نما یافت، به مقتضای کلمه: (شکر المُنعم واجب)، پیوسته در دل می‌گشت و به خاطر می‌گذشت که، آیا به کدام خدمت [۲ - پ] قیام نمایم تا از عهده ادای شکر بعضی از نعم بی‌کرانش بیرون آیم! عاقبت مرشد عقل در گوش جان گفت، که هر چند صیت مآثر و آوازه مناقب و مفاخر این امیر عادل خیر<sup>۱</sup> در اطراف واقطار عالم شایع است و بر السنه و افواه فرق بنی آدم دایر و سایر. و بر طبق ﴿تَعْرِفُ<sup>۲</sup> فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ﴾ [۲۴/۸۳] انوار مجد و معالی از جبین مبینش لامع است و به مقتضای ﴿سَيَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ﴾ [۲۹/۴۸] آثار جلالت و بزرگی از بشره<sup>۳</sup> همایونش لایح.

### قطعه

سخن به مدح تو آراستن غرض آن است      که نزد اهل هنر رونقی بود ما را  
و گر نه منقبت آفتاب معلوم است      چه حاجت است به مشاطه روی زیبا را

۱. کا: باذل.

۲. اساس: تعرفهم، با توجه به نسخه کا و قرآن مجید تصحیح شد.

۳. اساس: اثره، کا: بشره، در بالا به: اسره، تصحیح شده است، با توجه به نسخه کا، تصحیح شد.

اما اگر جزوی چند ترتیب داده آید مشتمل بر شمه‌ای از فضیلت [و] مکارم اخلاق و محاسن آداب و در ضمن آن بعضی از سیر سنیّه و شیم مرضیه و بدایع حالات و غرایب واقعات [و] خصایص طبع سحر آثار و نتایج خامه لطایف نگار این امیر مؤید [آثار] کامکار شرح پذیر گردد، یمنکن<sup>۴</sup> که دقیقه‌ای از مواجب حق‌گزاری به اقامت توانی رسانید و ذره‌ای از عهده شکر نعمت عالی حضرت هدایت شعاری بیرون توانی آمد، [۳-ر] چه این معنی سبب آن می‌شود که تا قیامت ساعت و ساعت قیام<sup>۵</sup>، ذکر اعمال حمیده و افعال پسندیده آن حضرت بر صفحات روزگار و اوراق لیل و نهار باقی و پایدار ماند.

### مصراع

نام نیکو<sup>۷</sup> را بزرگان عمر ثانی گفته‌اند.

لاجرم من بنده که جز ثناگستری آن مهر سپهر سروری هنری ندارم،

### بیت

من ندارم جز ثنا، خود پیشه‌ای جز دعا، خوش نایدم اندیشه‌ای  
روی به تحریر ما فی الضمیر آوردم و این اجزارا، بر مقدمه‌ای و ده مقصد و خاتمه مرتب  
گردانیده مکارم الاخلاق نام کردم.  
اما، قبل از آنکه این سواد به بیاض رود و منظور نظر فیاض اهل ادراک شود، ندای  
﴿ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴾ [۲۸/۸۹ - ۲۷] به گوش هوش این  
امیر عالی‌مقام رسید و داعی حق را لبیک اجابت گفته، مرغ روح شریفش در حظایر  
قدسی مأوی گزید.

۱. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۲. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۳. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۴. کا: بود.

۵. کا: قیام + قیام.

۶. کا: صحایف.

۷. کا: نکو

### بیت<sup>۱</sup>

دردا که پاکباز جهان از جهان برفت      پاک آنچنان که آمده بود، آنچنان برفت  
 هول این واقعه محنت اندوز، سیلاب اضطراب در جان این ناتوان انداخت و نهیب  
 این حادثه شکیب سوز، بصر بصیرت این سرگشته وادی حیرت را خیره ساخت.

### رباعی

یارب چه کنم با که خورم این غم را      وز دل به چه بیرون برم این ماتم را [۳-پ]  
 حیرت زده ام جز این ندانم که فتاد      جان سوز<sup>۲</sup> مصیبتی همه عالم را  
 دست از کار و زبان از گفتار بازایستاد و دل مستهام از صبر و آرام جدا گشته، بی طاقتی  
 آغاز نهاد.

### رباعی<sup>۳</sup>

از مشکل غمهای تو فریاد ای دل      آمد همه سعیها بر باد ای دل  
 اندر طلب امید بی حاصل تو      جز خون جگر ز دیده نگشاد ای دل  
 هرگاه به لطایف الحیل خاطر به آن آوردم که آنچه سواد کرده شده بود به بیاض برم و  
 کیفیت مرض و وفات آن ذات فایض البرکات را بر لوح بیان نگارم؛ ورق رقت نمود،  
 سیاهی غلظت آغاز نهاد و خامه مشکین عمامه به تقریر این کلمات زبان برگشاد که مدتی  
 حوراوشان نتایج خاطرت<sup>۴</sup> را به مشک و عنبر پرورده بر عذار کافوری جلوه گر ساختم.  
 عاقبت نهال آمال میوه حسرت بار آورده، خاطر از دغدغه آن اندیشه به یکبارگی  
 بازپرداختم، چه یقین می دانم که بعد از این هر صاحب رای معنی آرای که در نهانخانه  
 ضمیر با خوبرویان<sup>۵</sup> عبارات دلپذیر دمسازی کند و به آن وسیله طوطیان چمن بلاغت

۱. اساس: رباعی.

۲. اساس: جانسوزی.

۳. اساس: نظم.

۴. کا: فکرت.

۵. کا: خوبرویان + با

بسان هزارستان هماوازی نماید، از کثرت معاندان زمان و قلت معاونت اخوان حاصل عمر گرامی را به خواندن این ابیات نامی مصروف خواهد داشت که:

### نظم

مرا دلی ست، چو بنیاد کار دهر خراب      چو زلف یار مشوش، چو بخت من در تاب [۴-ر]  
 دلی به آفت بی انتهای چرخ اسیر      دلی بر آتش حرمان روزگار، کسباب  
 دلی که چون هوس بزم باشدش، باشد      گهی ز ناله رباب و گهی ز اشک، شراب  
 هر فاضلی که به تکمیل اصناف فضایل پردازد و خود را در سلک فضلی انام منتظم  
 سازد، از روی اضطرار روی به دیوار ادبار خواهد نهاد و عنان شرایف علوم و زمام بدایع  
 معقول و مفهوم به قبضه اختیار دهر جفاکار خواهد داد.

### بیت

در دست ما چو نیست عنان ارادتی      بگذاشتیم تا کرم او چه می کند  
 هر که چون صبح، آیین غمّازی پیشه<sup>۱</sup> کند، چون آفتاب، تاج زرنگار بر سر خواهد  
 یافت، و هر که چون شب پرده پوش خطا گردد، شهاب آسا دلش در آتش جگرسوز  
 محنت خواهد تافت. سپهر بی مهر، ارباب عقل و دانش را از اهل جنون خواهد شمرد و  
 گردونِ دون و فلکِ بوقلمون کار اصحاب جهل و مردم ناهل را از پیش خواهد برد.

### نظم

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد      تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس  
 چون طفل گریان قلم، این قصه پر غصه و آلم در غایت روانی فروخواند و حکایت  
 شکایت آمیز به زبان سریر<sup>۲</sup> از مرکز ثری به اوج ثریا رساند، دل سودایی می خواست که  
 خامه نسیان بر شرح این قصه و داستان راند و عنان بیان از جاده تصنیف و انشا بگرداند،

۱. کا: پیشه.

۲. اساس: سر تیز از.

امّا به موجب:

### مصرع

هِيَ النَّفْسُ مَا عَوَّدَتْهَا تَتَعَوَّدُ

در حرکت آمد و پناه به درگاه عقل برده، از روی نیاز این نوع [۴-پ] سخن آغاز کرد که:

### مصرع

گر بی هنران قدر هنر هیچ ندانند،

لله الحمد والمِنَّة که طبع سخن شناس و ذهن خرد اقتباس صاحب قران جم اقتدار، سلطان سلاطین روزگار، برازنده خلعت ابّهت و کامکاری و نگارنده رقوم عدالت و بختیاری،

### بیت

فرازنده رایت خسروی      برازنده تاج کیخسروی،

مظهر اسرار الهی و مطلع انوار پادشاهی، آفتاب آسمانِ مرحمت و احسان، معزّ السلطنة والدّین والدّین ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان، لا زالت أطناب خيامِ خلافته، بأوتاد الخلود مشدودة، و ظلال جلال سلطنته علی مفارق الخلائق ممدودة، به دقایق انوار فضل و هنر داناست و به ادراک حقایق اصناف علم و دانش توانا.

### نظم

پیش طبع پاکش آب افسرده‌ای      پیش فهم تیزش آتش مرده‌ای

نهال آمال فضلا در جویبار تربیتش سمت نشو و نما گرفته و شجره اقبال علما از پرتو آفتاب عنایتش صفت خضرت و نصارت پذیرفته.

## بیت

عِلْمُ شَدَّهَ عَامَ زِ احْسَانِ او      جَهْلُ نِيَابِنْدِ بَه دُورَانِ او  
 عَقْلُ دُورَانْدِيش، چُون دَل بِي خُوِيْش رَا دَر غَايَتِ اَنْدُوْه و اَضْطِرَابِ دِيْد و اَز زَبَانِ  
 حَالِشِ اَز اَيْنِ گُوْنَه سَخْنَانِ سَنْجِيْدَه<sup>۱</sup> مَعْقُولِ شَنِيد، خَاطِر و خَاْمَه رَا دَر دَارِ الْمَلَامَه<sup>۲</sup> بَه  
 عَزِيْمَتِ اِبْلَاغِ نَصِيْحَتِ طَلَبِ نَمُوْد و بَه تَرْتِيْبِ اَيْنِ نَامَه نامِي و تَحْرِيْرِ اَيْنِ نَسْخَه گِرَامِي  
 تَرْغِيْبِ [۵-ر] و تَحْرِيْضِ فَرْمُوْد. خَاطِر بَه طَرِيْقِ مَهْر و وِفَا، رَاهِ صَفَا، مَسْلُوْكِ دَاشْت و  
 خِيَالِ خُوْدْرَايِي و بِي پُرُوَايِي بَه صُوْرَتِ دَلْجُوْبِي بَا زِ گِذَاشْت. خَاْمَه نِيْز بَه مَوْافَقَتِ سَرِ  
 اِرَادَتِ جَنْبَانِيْد و اَز عَيْنِ حِيَاْتِ سَرچَشْمَه دُوَاتِ اَيْنِ كَلِمَاتِ رَا بَر اَيْنِ صَفْحَاتِ مَثْبُتِ  
 گِرْدَانِيْد.

## بیت

چُون دَل و خَاطِر و خَاْمَه بَه صَفَا يَارِ شَدْنْد      هَمَه دَر نَزْدِ<sup>۳</sup> سَخْنِ وَاْقِفِ اَسْرَارِ شَدْنْد  
 و مَأْمُولِ اَز الطَّافِ اَهْلِ شَفَقَتِ و اِعْطَافِ اَنْكَه، بَه نَظَرِ اَصْلَاحِ دَر اَيْنِ مَخْتَصِرِ نَگَرْنْد و  
 اَز مَقَامِ عَيْبِ جُوْبِي و اِعْتِسَافِ دَر گِذَرْنْد.

## بیت

بِيْوِشِ دَاْمَنِ عَفْوِ [ت]<sup>۴</sup> بَه زَلَّتِ قَلَمِمْ      كِه كَاتِبِ اَزَلِ اَيْنِ خَطِ نُوْشْتِ بَر رَقْمِمْ

۱. کا: سنجیده+ و.

۲. کا: دار الملام.

۳. اساس: نظر، کا: نظم.

۴. اساس: عفو، با توجه به وزن شعر از کا افزوده شد.

## مقدمه

### در بیان فضیلت مکارم اخلاق و ذکر ولادت با سعادت آن ملاذ اکابر آفاق

بر رای عالم آرای اصحاب کیاست و ضمیر عقده گشای ارباب فهم و فراست، روشن و مبرهن خواهد بود که به حکم کلمه: «من يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيْرًا يُجْعَلْ لَهُ خُلُقًا حَسَنًا»<sup>۱</sup> هرگاه اراده خالق بی چون و مشیت قادر کن فیکون مقتضی آن گردد که یکی از بندگان خود را به وصول دولت دینی و دنیوی و حصول سعادت صوری و معنوی مفتخر و سرافراز گرداند، نخست جمال حالش را به محاسن اوصاف و کرایم اخلاق بیاراید و زنگ آرزایل اطوار و خصایل ناهموار از آینه ضمیر فیض پذیرش به صیقل لطف و احسان بزداید تا به واسطه صفات گزیده و وسیله سمات پسندیده، مقبول درگاه حضرت احدیت و مشمول عنایت و عاطفت بی غایت شود. بی شایبه شبهه [۵-پ] ارباب مکارم اخلاق اگر نه محبوب ربّ الارباب بودی، صاحب مقام محمود را به آن نستودی! حیث قال فی کتابه الکریم: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [۴/۶۸].

بلکه هر خردمندی که نظر صادق مبذول دارد و شرط تأمل و تفکر کما ینبغی به جای

۲. کا: رنگ.

۱. کا: و من یرد الله خیراً یفقهه فی الدین.

آرد به یقین بداند که مقصود از ارسال چندین هزار پیغمبر مرسل و وضع شرایع و ملل، جز تهذیب اخلاق و تحسین سیر، امری دیگر نیست. زیرا که سید المرسلین و خاتم النبیین - صلوات الله علیه و علیهم اجمعین - چنین می فرماید که: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»، یعنی حکمت در رسالت و نبوت من آن است که، قواعدی را که انبیا و رسل در اخلاق کریمه و آداب حمیده بنیاد نهاده اند به اتمام رسانم و نهالی خصال رضیه و افعال مرضیه را که در ریاض طبایع نشانده اند، مثمر و بارور گردانم. از فحوای این کلام صدق انجام به وضوح می پیوندد که فضیلت مکارم اخلاق و منزلت محاسن آداب نه در آن مرتبه است که قلم دو زبان از عهده تفریر آن بیرون تواند آمد و بنان بیان پیرامن<sup>۱</sup> تحریر شمه ای از آن تواند گشت.

#### رباعی

القصة بطولها اگر عمر دراز در ملک سخنوری روم شیب و فراز  
 ناکرده به وصف، آن یکی منزل طی آخر به قرارگاه عجز آیم باز  
 و حکمت کامله آفریدگار بر حق و قدرت شامله مالک الملک مطلق مقتضی آن است  
 که هر چند گاه از افق ولادت، آفتابی طالع گردد که از پرتو لمعات خُلُقِ [۶-ر] کریمش  
 عرصه عالم، سمت روشنی گیرد و از اشعه انوار لطف عمیمش ساحت سینه طوایف بنی  
 آدم صفت اضائت پذیرد.

#### بیت

طالع شود ز برج شرف کوکب منیر خورشید رای و زهره رُخ و مشتری ضمیر  
 مؤید این حال و مؤکد این مقال آنکه در زمان سلطنت و آوان خلافت خاقان  
 عالی مکان معین الدنیا و الدین شاهرخ سلطان - أفاضَ اللهُ عَلَيْهِ شَابِيبَ الْعُفْرَانِ - که  
 اطراف و اقطار جهان مانند روضه جنان از فیض عدل و احسان حضرت و نصارت داشت

در گلشن عزّ و اقبال نهالی دمید، مثمر ثمره<sup>۱</sup> آمال و امانی و بر سپهر جاه و جلال کوكبى طالع گردید، منور دیده دولت و کامرانی.

### بیت

دمید از بوستان دل، نهالی نمود از آسمان جان، هلالی  
یعنی عالی حضرت هدایت منقبت، صوفی صفت، صافی طویّت، رکن السّلطنة و  
عمدة المملكة، اعتضاد الدولة الخاقانیة، مقرب الحضرة السّلطانیة، در هفدهم رمضان  
سنه اربع و اربعین و ثمانمائه (۸۴۴) موافق تخاقوی ئیل، قدم از کتم عدم به عالم وجود  
نهاد و روی زمین را به عزّ طلعت با بهجت خویش زیب و زینت داد.

### نظم

بسی باید به سرگشت آسمان را که روشن سازد از ماهی جهان را  
جهان، خود هیچگه در هیچ حالی نباشد<sup>۲</sup> خالی از صاحب کمالی<sup>۳</sup>  
أمارات لطف و کرم در چهره همایونش پیدا و علامات محاسن شیم از جبین مبینش  
هویدا. آثار اسره خجسته اش [۶-پ] به زبان حال خبر داد که عن قریب حقیقت آیت:  
﴿آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيحًا﴾ [۱۲/۱۹] به مردم نماید و انوار بشره فرخنده اش به گوش هوش  
همگنان رسانید که بزودی مسند فضل و کمال را به پای<sup>۴</sup> مبارک بیاراید.

### بیت

آن را که نشان ضرب اعلاست بر چهره او چو نور پیداست  
ابوین بزرگوار آن مولود عالی مقدار به شکر حضرت واهب العطیّات و ایفای ندور و  
صدقات قیام نمودند و به مراسم جشن و سور و لوازم فرح و سرور اقدام فرمودند. بر  
ضمیر منیر ارباب تاریخ و خبر پوشیده نماند که روز هفدهم رمضان را که هنگام طلوع

۲. کا: نبود.

۴. کا: قدم.

۱. کا: ثمر.

۳. کا: جمالی.

آفتاب طلعت آن حضرت بوده، شرف و منزلت بی‌نهایت است؛ زیرا که به مذهب بسیاری از مفسران ابتدای وحی و نزول قرآن به خاتم پیغمبران<sup>۱</sup> - علیه صلوات من الملک المنان - در این روز به وقوع<sup>۲</sup> انجامیده و به اتفاق جمهور اهل سیر، جنگ بدر که آیت ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ﴾ [۱۲۳/۳] از عظم شأن آن حکایت می‌کنند در همین روز روی نموده، و به زعم فرقه‌ای از مورخان شاه مردان - علیه افضل الصلوات - را در همین روز تیغ بر فرق<sup>۳</sup> مبارک رسید و بدان سبب به عزّ شهادت فایز گردید و ایضاً زمره‌ای از علما بر آنند که شب قدر عبارت از شب هفدهم رمضان است.

### بیت

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است یارب این<sup>۴</sup> تأثیر دولت<sup>۵</sup> از کدامین کوکب است  
 القصّه: نهال قامت مقرب حضرت سلطانی [۷-ر] بر جویبار عزّت و کامرانی بالا  
 کشیده، روز به روز علامت فضل و کمال از افعال و اقوال او ظاهرتر می‌شد و ساعت به  
 ساعت امارت امارت و اقبال از حرکات و سکنتش لایحتر می‌گشت.

### نظم

چو طالع شود صبح گیتی فروز شود هر زمان بیشتر نور روز  
 و در سن طفولیت سخنانی در غایت غرابت بر زبان مبارک آن حضرت جریان  
 می‌یافت، چنانچه شنوندگان در بحر حیرت می‌افتادند و والد نامدار بزرگوار صاحب‌قران  
 کامگار سلطان غیاث الدین منصور - انار الله مرقدہ بقنادیل السّور - و شهریار سعادت  
 انما، میرزا سلطان محمد بایقرا و دیگر قرابتان و خویشان ایشان همواره به نظر شفقت و  
 عطوفت در آن غنچه گلبن جلالت می‌نگریستند و به کلمات الهام‌آیاتش تفاعل گرفته،

۱. کا: پیغامبران.

۲. اساس: بقوع.

۳. کا: شمشیر بر تارک.

۴. اساس: این + این.

۵. کا: در.

نسبت به آن حضرت در غایت لطف و مرحمت می‌زیستند.

### مصرع

اهل دل در صورتش معنی رحمت دیده‌اند

و چون چهار سال از عمر شریف آن دایرهٔ نقطهٔ فضل و کمال درگذشت و از دیوان قضا پرورش و تربیتش به تیر روشن ضمیر که معلم دبیرستان افلاک<sup>۱</sup> است، مفوض گشت و در ملازمت و مصاحبت صاحب‌قرانِ گردون منزلت به مکتب رفته، آغاز تعلّم نمود و به توفیق الهی به اندک زمانی قصب السبق از امثال و اقران درر بود<sup>۲</sup> صیت سلامت طبع لطیفش در اطراف آفاق مشهور شد و حدیث استقامت ذهن شریفش [۷- پ] بر السنه و افواه خلائق مذکور گشت و درّ منثوراتش<sup>۳</sup> اوراق افلاک [را]<sup>۴</sup> زیب و زینت بخشید و جواهر منظوماتش صدف جهان را پُر درّ گرانبها گردانید.

### بیت

لبالب است جهان چون<sup>۵</sup> دهان لاله رخان ز فیض نطق شریفش به لؤلؤی منثور  
از شمایم لطف عمیمش دماغ جان ارباب دولت و اقبال معطر گردید و از نسایم خُلق  
کریمش نهال آمال اهل علم و کمال سر به فلک اخضر کشید.

### نظم<sup>۶</sup>

به روزگار همایون او محقق شد که چیست معنی لفظ مکارم الاخلاق!

۱. کا: فلک.

۲. کا: ربوده و

۳. اساس: منشوراتش.

۴. اساس: ندارد از کا، افزوده شد.

۵. کا: چو.

۶. کا: بیت.



## مقصد اول

### در بیان شرف و منزلت عقل و ادراک

قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ» از فروغ این کلام صدق انجام نزد فضلالی انام چنین واضح و مبرهن می‌گردد که فضای دماغ هر کس که از نور عقل و تمیز بی‌بهره باشد، چراغ دین و اسلام در خانه دل وی برافروخته نگردد و نیز عقل دراک بر جسم هر کس پرتو اندازد، از اشعه آفتاب شریعت خیر الأنام چشم جاننش صفت روشنی یابد.

### رباعی

عقل است که بنیاد همه عالم ازوست<sup>۱</sup> عقل است که کار ملک و دین محکم ازوست  
در حضرت قدس و صفه مجمع انس هر رونق و حشمتی که بینی هم ازوست  
بی شایبه اشتباه، به دستگیری خرد، سعادت معرفت حضرت الوهیت احراز توان  
نمود و به پایمردی عقل، ساحت [۸- ر] درگاه عبودیت جناب ربوبیت توان پیمود. کما  
رُوی عن رسول الله صلى الله عليه و سلم: «إِنَّهُ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَقْلَ، قَالَ لَهُ:

۱. کا: هم از اوست.

۲. کا: فقال.

«أَقْبِلْ» فَأَقْبِلَ، قَالَ لَهُ: «أَذْبِرْ» فَأَذْبِرَ، فَقَالَ: مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ إِنِّي بِكَ أُعْبَدُ وَبِكَ أُعْرَفُ وَبِكَ آخُذُ وَبِكَ أُعْطَى».

### رباعی<sup>۱</sup>

عقل است کزو کار جهان منتظم است پیوسته اساس دین بدو معتصم<sup>۲</sup> است  
هرجا که در او عقل نباشد سلطان انصاف که انصاف از او منعدم است  
به هدایت عقل فرق میان خیر و شر و نفع و ضرر<sup>۳</sup> و صواب و خطا توان کرد و به دلالت  
خرد تجارب تصاریف ایام و ممارست گردش شهرور و اعوام به دست توان آورد.

### مثنوی

خرد رهنمای و خرد در گشای خرد دست گیرد به هر دو سرای  
خرد افسر شهرياران بود خرد زیور نامداران بود  
هر آن کس که او را نباشد خرد خردمندش از بخردان نشمرد  
چو مایه خرد یافتی در جهان بمانی به هر دو سرا شادمان  
فی الواقع این جوهر نفیس در مخزن دماغ هر که درآید، هزار گنج معانی<sup>۴</sup> به دیده و  
دل او فرا نماید و در باطن خجسته میامن هر کس مأمن سازد، بنگاه خیل جهالت را از  
آنجا براندازد.

### رباعی<sup>۵</sup>

این لعل گرانها ز کانِ دگر است وین درّ یگانه را نشان دگر است  
اندیشه کج هیچ میاور به خیال کافسانه عقل را زبان دگر است  
والحمد لله تعالی که [۸-پ] بصر بصیرت اهل علم و کمال در صحایف احوال و  
لطایف اقوال آن برگزیده مهیمن متعال، انوار عقل و تدبیر و آثار خرد و تمیز به نوعی

۱. کا: قطعه.

۲. اساس، کا: معتبر؛ با توجه به وزن شعر تصحیح شد.

۳. کا: ضرر.

۴. اساس: معافی.

۵. کا: نظم.

مشاهده می‌نمود که مزیدی بر آن ممکن و متصور نبود، به متانت عقل دوربینش امور دین و دولت صفت انتظام گرفت و به رزانت رأی خرد آیینش مهام ملک و ملت سمت سرانجام پذیرفت.

#### بیت

هر چه مثبت کرد بر لوح ضمیر از قضا غیرش نشد صورت پذیر  
به لوازم اندیشه ثاقبش مشکلات معضله منجلی گشت و به میامن تدبیر صایبش، مهمات  
کلیه از هم گذشت.

#### بیت

هر چه تدبیرش رقم زد بر ورق راست آمد نسخه تقدیر حق  
جهت صدق این دعوی و تحقیق این معنی دو حکایت که به منزله دو گواه عدل است  
در سلک تحریر کشیده می‌شود، بعد از آن عنان بیان به صوب دیگر انعطاف می‌یابد -  
ومن الله الإعانة والتوفيق.

#### حکایت اول

در اوایل سنه اربع و سبعین و ثمانمائه (۸۷۴) که میرزا یادگار محمد به مدد حسن بیک  
ترکمان روی توجه به تسخیر خراسان آورد، سلطان صاحب‌قران جمعی از امرا و  
لشکریان را به استقبال دشمنان فرستاده، به نفس همایون از عقب ایشان نهضت کرد.  
چون رایات نصرت آیات از مشهد مقدسه درگذشت، خبر قرب وصول مخالفان به امرای  
ایلغار<sup>۱</sup> متواتر گشت. لاجرم پادشاه مظفر لواء داعیه فرمود که بر سبیل سرعت به جانب

---

۱. امرای ایلغار: مقامی بوده است در روزگار تیموریان. این ترکیب در آثار دوره تیموریان بویژه حبیب‌السیر به  
کرات به کار رفته است. در روزگار اوزبکان شیبانی و در سده‌های اخیر در متون بر جای مانده به شکل: الامان یا  
المان، که همان حکم ایلغار کردن را دارد به کار رفته است.

مخالفتان حرکت فرماید. اما به زبان خجسته بیانش جریان یافت که از برای اختیار ساعت، منجمی حاضر سازید. [۹- ر] عالی حضرت خداوندی مقرب الحضرت السلطانی به موقف عرض رسانید که در احضار منجم و تفحص سعادت و نحوست زمان فایده‌ای متصور نیست، زیرا که اگر ساعت مناسب باشد و اگر نباشد تعلل و توقف از قبیل ممتنعات است و تعجیل در نهضت از مقوله واجبات.

#### قطعه

آن را که بود سابقه لطف خداوند      گو انجم و افلاک مکن کارگذاری  
طوبی که خورد<sup>۱</sup> آب ز سرچشمه کوثر      فارغ بود از تربیت ابر بهاری  
حضرت صاحب‌قرانی، رای عالم آرای آن مهبط الهامات ربّانی را استحسان فرموده، روی به دشمنان آورد و بعد از قطع مقداری مسافت چنان به وضوح پیوست که ساعت رکوب جهت شروع در مطلوب بغایت موافق بود.

#### قطعه

دیده فکر دوربینش دید      هر چه بود از ورای<sup>۲</sup> پرده غیب  
کم و بیشی بر آن نکرد قضا      هر چه آمد به خاطرش لاریب  
و در موضع چناران تلاقی فریقین به وقوع انجامیده، نسیم فتح و ظفر بر پرچم<sup>۳</sup> علم  
صاحب‌قران عالی‌گهر وزید و میرزا یادگار محمد به موافقت ترکمانان به اقبیح وجهی  
منهزم گردید، چنانچه تفصیل این حکایت در خلاصه الأخبار مسطور است.

#### حکایت [دوم]<sup>۴</sup>

در آن اوان که میرزا یادگار محمد بر دارالسلطنه هرات استیلا یافت و سلطان صاحب‌قران

۱. کا: خرد.

۲. اساس: برای.

۳. کا: «پرچم» ندارد.

۴. اساس: ندارد، از کا افزوده شد.

به مقتضای زمان به طرف میمنه و فاریاب شتافت، روزی در آن ولایت، در خلوت، امیر هدایت منقبت را طلب فرمود،<sup>۱</sup> بر سیبل مشورت بر زبان گذرانید که چنان استماع می‌افتد که ترکمانان در دار السلطنه هرات اعلام ظلم و عدوان برافراخته‌اند [۹-پ] و میرزا یادگار محمد در غایت فراغت و غفلت چراغ عیش و عشرت برافروخته. بنابراین به خاطر می‌گذرد که اگر رأی شما اقتضا فرماید بدانجانب ایلغار کنیم، شاید که کاری از پیش رود و رعایا که ودایع خالق البرایانند از چنگ محنت و تعدی خلاص شوند. آن حضرت بقدرالامکان این اندیشه را استحسان فرموده در اخفای آن وصیت فرمود و به زبان الهام بیان راند که اگر این سخن با من نیز گفته نشدی بهتر بودی.

سلطان صاحب‌قران پرسید که سبب این همه مبالغه و الحاح در این باب چیست؟ امیر عالی‌جناب جواب داد که نگاه داشتن این را<sup>۲</sup> از جمله واجبات است؛ زیرا که هر روز جمعی از مردم ما گریخته، پیش یادگار محمد میرزا می‌روند و هیچ بیلاکی گرامیتر از رسانیدن این خبر نمی‌دانند و دور نیست که چون پرتو شعور مشار الیه بر این عزیمت افتد، من بعد به احتیاط سلوک نماید، بلکه لشکری بدین‌جانب روان گرداند.

بالجمله، بعد از این قیل و قال، صاحب‌قران بی‌همال بر سیبل استعجال متوجه هرات گشته، به موجب وصیت امیر عالی‌منزلت تا زمان وصول به لنگر بوکن، مکنون ضمیر همایون را با هیچ کس در میان ننهاد و در آن منزل با سایر امرا و ارکان دولت در باب آن عزیمت جانقی فرموده، جمیع ایشان شرط استحسان به‌جای آوردند. اما اکثر بر این بودند که به وقت استوا که در خانه سلاطین خالی می‌باشد به باغ زاغان درمی‌باید رفت تا مهم دشمنان بر حسب دلخواه دشمنان سرانجام یابد.

امیر صائب تدبیر این رأی را نپسندید و فرمود که [۱۰-ر] انسب آن است که شب به باغ درآییم؛ زیرا که احتمال قریب دارد که روز، ملازمان میرزا یادگار محمد از عزیمت ما آگاه گشته، بزودی فراهم آیند و مهمی از پیش نرود، و نزد عقل بغایت دور می‌نماید که در شب با وجود آنکه مخالفان از حال ما آگاه گردند، مجتمع توانند گشت. دیگر آنکه بر

۱. کا: فرموده.

۲. کا: راز.

تقدیری که مقصود ما به حصول نیبوندد، در شب که پردهٔ ظلمانی در پیش چشم افراد انسان آویخته بُود، به طرفی بیرون توان رفت، به خلاف روز که این معنی میسر نمی شود. سلطان صاحب‌قران این سخنان را به سمع قبول جای داده، در شب به باغ زاغان درآمد و تدبیر امیر صافی ضمیر موافق تقدیر افتاده. چنانچه در خلاصه الأخبار مذکور است، میرزا یادگار محمد گرفتار شد و روی به عالم آخرت آورد<sup>۱</sup>. لاجرم روزگار، امیر هدایت شعار را مخاطب ساخته به مضمون این مقال ترنم کرد:

#### قطعه

مشتری عقل دوربین تو را	در بد و نیک پیشوا داند
ماه عالم‌نورد، در شبِ تار	رای تو مشرق رجا داند

۱. کا: به عالم باقی شتافت.

## مقصد دوم

### در بیان فضیلت علم و مرتبت<sup>۱</sup> علما

بر حاشیه ضمیر اصحاب فضل و هنر، به قلم قضا و قدر، شرح پذیر گشته که در صدف بحار آفرینش هیچ درّی گرانمایه تر از گوهر خجسته اثر علم و دانش نیست، زیرا که حضرت حق سبحانه و تعالی این صفت بلند رتبت را به ذات همایون خود نسبت داده، كما قال عزّ و علا: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ [۶۵/۱۸] و به سبب این عطیّت عظمی، بر حضرت خاتم الانبیاء علیه من الصلوات اتمّها و انماها، منت نهاده، [۱۰-پ] حیث قال: ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾<sup>۲</sup> [۱۱۳/۴].

و ایضاً آن حضرت را به طلب علم مأمور گردانیده<sup>۳</sup>، چنانچه گفته که: ﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [۱۱۴/۲۰] و اولوا العلم را در شهادت الوهیت با ملائکه مقربین قرین ساخته، در وقتی که ملائکه مقربین را قرین خود گردانیده، چنان که فرموده که: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ﴾ [۱۸/۳] و از کلام حلاوت انجام طوطی شکرخای ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ [۳/۵۳] چنان مستفاد می‌گردد که علمای امت روز قیامت در باب شفاعت ارباب معصیت با انبیا سمت مشارکت خواهند داشت، حیث قال علیه من الصلوات اکملها ومن التّحیّات افضلها: «یشفع يوم القيامة الأنبياء ثمّ العلماء ثمّ الشهداء». و در

۲. اساس: وکیلاً، با توجه به قرآن کریم تصحیح شد.

۱. کا: مرتبه

۳. کا: گردانید.

حدیث دیگر ایشان را در اطوار و سیر به انبیا تشبیه فرموده که: «علماء امتی کأنبیا بنی اسرائیل» و ایضاً فرموده که: «من صلی خلف العالم من العلماء فکأنه صلی خلف نبی<sup>۱</sup> من الأنبیاء».

و جای دیگر این طایفه برگزیده را وارث انبیا خوانده که: «العلماء ورثة الأنبیاء». و در تفضیل عالم بر عابد بر این وجه سخن رانده که: «فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلۃ البدر علی سائر الکواکب». و ایضاً فرموده که: «فضل العالم علی العابد کفضلی علی أدناکم». و در سلک الفاظ در بار و اشعار گوهرنثار حضرت امیر المؤمنین و امام المسلمین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب - علیه السلام والتّحیّة - این دو بیت شرف انتظام یافته که:

#### شعر

رَضِينَا قِسْمَةَ الْجَبَّارِ فِينَا لَنَا عِلْمٌ وَ لِجُهَّالٍ<sup>۲</sup> مَالٌ  
فَإِنَّ الْمَالَ يَفْنَى عَنْ قَرِيبٍ [۱۱- ر] وَ إِنَّ الْعِلْمَ بَاقٍ لَا يَزَالُ

از سیاق این کلمات و مضمون این مقدمات - کالشمس فی وسط السماء - ظاهر و هویداست که درجه و مرتبه علم و دانش بلندترین مدارج است و مراتب و تقدیم و ترجیح علما بر کافه برایا لازم و واجب؛ و به حکم کلمه صحیحه<sup>۳</sup> «طلب العلم فريضة علی کلّ مسلم و مُسلمة» سزاوار چنان است که جمیع افراد انسان به قدر طاقت و توان در طلب علم سعی نمایند، تا به استضائت مصباح دانش، راه به سرمنزل هدایت برده در زمرة ﴿أَوْلَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ﴾ [۱۵۷/۲] داخل گردند.

#### بیت

به دانش فراى و به دانش گرای که دانش<sup>۴</sup> بود مرد را رهنمای  
بنابراین، امیر هدایت‌قرین، از مبادی سن صبا تا آخر زمان حیات اکثر اوقات فیاض

۱. اساس: البنی.

۲. اساس: للاعداء

۳. کا: حدیث شریفه.

۴. کا: یزدان.

البرکات را به تحصیل علم و کمال صرف نمودند و از اکتساب اصناف علوم و استحصال انواع فنون لحظه‌ای به فراغت نیاسودند. در زمان شباب و جوانی که بهترین اوان حیات زندگانیست، در بلده فاخره هرات که مجمع علمای اعلام و مرجع فضیلتی لازم الاحترام است، به جدّ تمام و جهد لاکلام به مطالعه کتب متداوله اشتغال می فرمودند.

و در ایام دولت سلطان سعید، میرزا سلطان ابوسعید، در مصاحبت جناب افادت پناه خواجه فضل الله ابواللیثی - رحمه الله - که از غایت فقاہت و دانش ملقب<sup>۱</sup> به ابوعلی سینای ثانی بود به سمرقند رفته در خانقاه آن جناب حجره گرفتند و مدّتی کما ینبغی، به شرط استفاده قیام نمودند. جناب خواجه همواره به جودت طبیعت آن حضرت [را]<sup>۲</sup> می ستودند و بر سایر تلامذه ترجیح می فرمودند. [۱۱ - پ].

و بعد از انتقال سلطان سعید از این منزل پر ملال، چون صاحب قران پسنندیده خصال، در دار السلطنه هرات علم سلطنت و اقبال برافراشت و آن نقطه فضل و کمال، بدان بلده فاخره تشریف قدوم ارزانی داشت. با وجود وصول اسباب جاه و حشمت و حصول نیابت پادشاه ذوشوکت و تکفل مهمات طبقات انام و تعهد مرام خواص و عوام و تنسیق امور ملک و ملت و تنظیم احوال دین و دولت، به دستور معهود، همگی روزگار فرخنده آثار را به تصحیح الفاظ و تحقیق معانی و ترتیب دلایل و تنقیح مسایل و استکشاف اسرار علوم نقلی و استخراج نکات فنون عقلی صرف نمود و همواره در سفر و حضر نزد عالی جناب مخدومی مولانا فصیح الملة والدین محمد النظامی به شرط استفاده قیام و اقدام می فرمود.

### بیت

کم کسی بر سریر جاه و جلال چون تو کرد اکتساب فضل و کمال  
لاجرم بر طبق «من طلب شیئاً و جدّ و جدّ»، لوح ضمیر فیض پذیرش محل نقوش  
حقایق اشیاگشت و صحیفه خاطر افادت مآثرش موضع ثبوت دقایق عالم بالا شد.

۲. اساس: ندارد، از کا افزوده شد.

۱. اساس: مقلب؟؟

## قطعه

از قول تو دقایق تبیان مبین است      وز فعل تو حقایق قرآن مفسر است  
 زاقسام علم عقلی و نقلی به اتفاق      ذات ملک صفات تو را حظ اوفر است  
 خلاصه آرای متقدمین از نتایج فکر صابیش نمونه‌ای و نقاوه افکار متأخرین از  
 خصایص رأی ثاقبش نشانه‌ای.

## مثنوی

مشکل حکمت از کلام تو حل      منطق تو بیان هر مجمل  
 راه مشایبان ز تو واضح      نور اشراقیان ز<sup>۱</sup> تو لایح [۱۲-ر]  
 طبع پاک تو را که وقاد است      فهم حکمت طبیعی افتاده‌ست  
 بر دلت حکمت الهی تافت      که رخ از ظلمت ملاهی تافت  
 فکر تو زد سوی ریاضی رای      شد ریاضی، ریاض خلد آرای  
 نحاریر<sup>۲</sup> علما هرگاه در مجلس عالیش راه می‌یافتند، از صفحات مکنونات طبیعت  
 صافیش فراید فواید استفاده می‌نمودند و مشاهیر فضلا هر وقت بر بساط فرخنده  
 سماتش می‌نشستند، التقاط جواهر نکات و عواید می‌فرمودند.

## قطعه

کان کرم کف تو شناسد خرد و لیک      پیدا نشد بسان تو گوهر ز کان علم  
 از فیض عقل، فکر تو صد شمع بر فروخت      تا شد به نور طبع تو روشن جهان علم  
 و همچنین این قبله ارباب تحقیق و یقین، در ایام دولت صاحب‌قران ظفرقرین، در  
 عظم شأن و رفعت مکان علمای اعلام و فضلالی لازم الاحترام به قدر طاقت و توان سعی  
 و اهتمام نمودند و<sup>۳</sup> جهت فراغ بال و رفاع حال طلبه علم و وظایف تعیین<sup>۴</sup> کرده، مدارس و

۱. اساس: از

۲. اساس: تحاریر.

۳. کا: و + از.

۴. اساس: تعیین.

خواتق بنا فرمودند، چنانچه تعداد کرده می شود.

**مدرسه اخلاصیه:** در کنار نهر انجیل در غایت زیب و زینت ساخته شده و حالا که شهر سنه ست و تسع مائه (۹۰۶) هجریست، چهار نفر از دانشمندان متبحر به تدریس آن بقعه شریفه سرافراز و مفتخرند و از اوقاف آن حظی وافى و نصیبی وافر می برند و اسامی ایشان این است: امیر برهان الدین عطاء الله نیشابوری، قاضی اختیار الدین حسن تربتی، [۱۲-پ] امیر مرتاض، مولانا فصیح المله و الدین محمد النظامی.

**خانقاه اخلاصیه:**<sup>۱</sup> در محاذی مدرسه مذکوره<sup>۲</sup> در کمال تکلف و زیبایی تعمیر<sup>۳</sup> یافته و در این بقعه نیز سه نفر از اکابر علما به درس و افاده قیام می نمایند و نامهای ایشان این است: امیر جمال الدین عطاء الله اصیلی، امیر صدرالدین ابراهیم مشهدی، خواجه عماد الدین عبدالعزیز ابهری.

**شفاییه:** در جانب غربی مدرسه مذکوره<sup>۴</sup> در نهایت پاکیزگی عمارت کرده شده و حالا مولانا غیاث الدین محمد بن مولانا جلال الدین در آن بقعه به درس کتب طیبیه مشغولی<sup>۵</sup> می فرمایند.

**مدرسه نظامیه:** در درون بلده هرات واقع است و در تاریخ مذکور امیر برهان الدین که ارشد اولاد امیر سید اصیل است و مولانا کریم الدین دشت بیاضی در آن بقعه به تدریس اشتغال دارند.

**مدرسه خسرویه:** در بلده فاخره مرو ساخته شده و وجه تسمیه اش آنکه: شاهزاده مغفور میرزا محمد سلطان، مشهور به میرزا کیچیک که خواهرزاده خسرو صاحب قران بود، نخست خشت بنایش را بر کار انداخت و ایضاً لفظ «خسرویه»،\* به حساب جمل، از تاریخ سال بنایش خبر می دهد.

و بر ضمائر ارباب خبرت پوشیده نماند که یمن و برکت بقاع مذکوره<sup>۶</sup> در ربع مسکون

۱. اساس: خلاصیه، که شاید همین درست باشد. ۲. کا: مذکور.

۳. کا: بنا. ۴. کا: مذکور.

۵. کا: قیام

\* به حساب جمل تاریخ بنای مدرسه خسرویه (۸۸۱ هـ / ۱۴۷۶ م) می باشد.

۶. کا: مذکور.

به مرتبه‌ای مشهور است که مزیدی بر آن متصوّر نیست، خصوصاً مدرسه اخلاصیه و خانقاه اخلاصیه،<sup>۱</sup> که از زمان بنا الی یومنا هذا، که مدّت بیست سال است چندین هزار از طلبه علم از اطراف و اقطار عالم بدین دو منزل متبرّکه آمده‌اند و به اندک [۱۳-ر] زمانی به تکمیل علوم موفق گشته، دعاگو و ثناخوان به موطن خویش مراجعت نموده‌اند و بسیاری از آن جماعت حالا در بلده فاخره هرات به منصب تدریس مفتخر و سرافرازند، چنانچه اسامی بعضی از ایشان در خاتمه خلاصه الأخبار سمت تحریر یافته. اکنون محل مقتضی آن است که اسامی کتبی که علمای زمان - مدّت<sup>۲</sup> ظلال<sup>۳</sup> إفاذتِهم الی انقراض الدّوران - به نام نامی امیر عالی مکان تصنیف کرده‌اند در سلک بیان آید. بعد<sup>۳</sup> از آن عنان جواد خوشخرام خامه به صوب مقصد دیگر انعطاف یابد.

شرح فرایض: تألیف عالی حضرت شیخ الاسلامی، ملاذ الانامی، المختص بعنایت السبحانی، سیف الملة والدين احمد التفتازانی، خلد الله تعالی ظلال برکاته الی یوم الدین.

روضه الأجاب فی سیره النبی والآل والاصحاب: مشتمل بر دو مجلد، تصنیف حضرت نقابت منقبت، امیر جمال الملة والدين عطاء الله الاصلی مدّ ظلّه العالی.  
تفسیر فارسی: تألیف عالی جناب، افاضت پناه، مولانا کمال الدین حسین الواعظ الکاشفی.

شرح اربعین امام نواوی<sup>۴</sup>، حاشیه مختصر، حاشیه چغمینی، حاشیه شرح هدایه [الحکمة]<sup>۵</sup>، حاشیه شرح اشکال تأسیس، شرح بیست باب اسطرلاب، حاشیه مواقف، شرح مائة العامل: تصنیفات حضرت افادت مآبی مخدومی مولانا فصیح الملة والدين محمّد النّظامی، خلدت ظلال فضایله.

شرح مشکاة: تألیف جناب فضیلت انتساب خواجه عماد الدین عبد العزیز ابهری،

۱. اساس: خلاصیه.

۲. کا: مدّ.

۳. کا: پس.

۴. کا: نووی.

۵. اساس: هدایه حکمت، کا: هدایه حکمت.

مدّت ظلال [۱۳-پ] افادته.

حاشیه بر شرح حکمة[العین] <sup>۱</sup>: تألیف جناب مرحومی مولانا کمال الدین مسعود شروانی.

رساله در علم فراست: نگاشته خامه مولانا عبدالرزاق کرمانی.

حاشیه شرح موجز مولانا نفیس: تصنیف جناب حکمت مآبی مولانا غیاث الدین <sup>۲</sup> محمد، لازالت میامن أنفاسه.

ترجمه عربیات نفحات: تألیف مولانا نظام الدین احمد پیر شمس.

تذکره النفوس: انشای مولانا درویش علی طیب.

حاشیه مطول: نگاشته خامه خواجه ابوالقاسم ابواللیثی.

حاشیه مفتاح، حاشیه تلویح: تألیفات خواجه خاوند ابواللیثی.

شرح موجز: تصنیف مولانا غیاث الدین <sup>۳</sup>، قاضی سبزواری.

---

۲. غیاث.

۱. اساس: حکمت عین.

۳. عیاث



## مقصد سوم<sup>۱</sup>

### در بیان فضیلت شعر و عظیم شأن شعرا

بر رأی عالم [آرای]<sup>۲</sup> ناظمان لالی بلاغت و ضمائر خجسته مآثر صیرفیان جواهر براعت،  
مختمی و محجوب نیست که سخن موزون مقفی گوهریست در کمال طراوت و صفا، و  
رفعت و منزلت اشعار فصاحت انما امریست بغایت ظاهر و پیدا. خرد خرده شناس را  
نقدی رایجتر از او به دست در نیاید و طبع فضیلت اقتباس را صورتی زیباتر از او روی  
نماید.

#### مثنوی

هیچ شاهد چو سخن موزون نیست	سر خوبی ز خطش بیرون نیست
صبر از او صعب و تسلی مشکل	خاصه وقتی که پی بردن دل
کند <sup>۳</sup> از وزن به بر خلعت ناز	کند از قافیه دامانش طراز <sup>۴</sup>
پا به خلخال ردیف آراید	بر جبین خال خیال افزایش [۱۴-ر]

۱. اساس: دوم، با توجه به کا تصحیح شد.

۲. اساس، کا: ندارد، باتوجه به فحوای عبارت افزوده شد.

۳. کا: کشد.

۴. کا: دراز.

رخ ز تشبیه دهد جلوه چو ماه      ببرد عقل صد افتاده ز راه  
 موبه تجنیس ز هم بشکافد      خال از فرق دو گیسو بافد  
 لب ز ترصیع، گهرریز کند      جعد مشکین گهرآویز کند  
 چشم از ایهام کند چشمکزن      فتنه از انجمن وهم فکن  
 بر سر چهره<sup>۱</sup> نهد خال مجاز      شود از پرده حقیقت پرداز

و یکی از دلایل علو مرتبت شعر و شعرا و سمو منقبت سحرپردازان سخن آرا، آن است که فصحای کفار در وقت انکار نبوت سید ابرار - صلی الله علیه الی انقراض الادوار<sup>۲</sup> - نظم معجز شعار قرآن را به شعر نسبت کردند و آن حضرت را از جمله شعرا شمردند، چنانچه عالی جناب معارف پناه، حقایق دستگاه مخدومی شیخ الاسلامی نور الحق و الحقیقه و الدین عبد الرحمان الجامی این معنی را در سلک بیان کشیده اند که:

#### قطعه

پایه شعر بین که چون ز نبی      نفی نعت پیمبری کردند  
 بهر تصحیح نسبت قرآن      تهمت او به شاعری کردند

و آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی به کلمه: ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ﴾<sup>۳</sup> دامن عصمت خاتم الانبیاء را از آرایش این تهمت مبرا گردانید، نه جهت آن است که کلام منظوم فی الواقع مذموم است، بلکه مشعر به آن است که معاندان، فرقان حمید را داخل شعر ندانند و صاحب مقام محمود را در سلک شعرا منتظم نگردانند. و اگر نه چنین بودی بایستی که هرگز بیتی به زبان الهام بیان [۱۴ - پ] آن حضرت جاری نگشتی و حال آنکه به ثبوت پیوسته که در روز حرب حنین فرموده اند که:

#### شعر

أنا النبی لا کذب      أنا ابن عبد المطلب

۱. کا: چهار.

۲. اساس: الادوار + ع / مصرع. زاید می نمود با توجه به نسخه کا، تصحیح شد.

۳. کا: و ما عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ.

و از صحابه کبار و اولیای رفیع مقدار<sup>۱</sup> نیز اشعار بسیار منقول است به تخصیص اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب - علیه الصلوات والسلام - که دیوان بلاغت نشانش مشهور است و ابیات فصاحت آیاتش بر السنه و افواه مذکور.

و شعر بر انواعست چون، قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مثنوی. و طایفه‌ای از شعرا به سبب کثرت صلاحیت بر جمیع این اصناف شعر گفته‌اند و فرقه‌ای بنا بر عدم ملایمت طبیعت بر ممارست بعضی از این اقسام اکتفا نموده‌اند، و لله الحمد والمِنَّه که مهارت عالی حضرت خداوندی، مقرب الحضرت السلطانی، در جمیع انواع مذکوره<sup>۲</sup> به مرتبه‌ای بود که اگر شعرای ماتقدم زمان مبارکش را دریافتندی<sup>۳</sup>، دفتر گفت و گوی را درهم نوشته، از اطراف جهان به آستان فضیلت آشیانش شتافتندی<sup>۴</sup>.

#### مثنوی

ز مفتح کلکت گشادِ سخن	زهی طبع تو اوستاد سخن
به کنج هوان رخت بنهاده بود	سخن را که از رونق افتاده بود
کشیدی به جولانگه گفت و گوی	تو دادی دگر باره این آب روی
نوایی زلطف نوای تو شد	صفا یاب، از نور رأی تو شد

و اگر چه آن حضرت را به حسب قوت طبیعت و کثرت قابلیت، هر دو نوع شعر ترکی و فارسی میسر بود، اما میل طبع درآکش به ترکی [۱۵ - ر] از فارسی بیشتر بود. مولانا لطفی که به لطف سخن یگانه آفاق بود و پیش از وی به از وی به زبان ترکی کس<sup>۵</sup> شعر نگفته، در مبادی سن رشد و تمیز آن حضرت روزی به ملازمتش رسید و التماس نمود که از نتایج ابکار افکار خود به خواندن غزلی مرا بهره‌ور سازید. آن حضرت غزلی خوانده که مطلعش این است:

۲. کا: مذکور.

۱. اساس: رفته‌مقدار.

۴. کا: شتافتی.

۳. کا: دریافتی.

۵. کا: کسی.

عارضینک یا پغاچ<sup>۱</sup>، کوزو مدین ساچیلور هر لحظه یاش  
 بیله کیم پیدا بولور یولدوز، نهان بولغاچ قویاش  
 جناب مولوی از استماع این غزل غرّا در بحر حیرت افتاده، بر زبان راند که: والله که  
 اگر میسر شدی ده دوازده هزار بیت ترکی و فارسی خود را به این غزل بدل می‌کردم و  
 حصول این معامله را فوزی عظیم می‌شمردم. در زمستانی که این امیر خسرو نشان در  
 ملازمت سلطان صاحب‌قران در خطه مرو اقامت داشتند، خیال تتبع «قصیده بحرالابرار»  
 در خاطر عاطر آن حضرت افتاده، این مطلع را بر لوح بیان نگاشتند که:»

### بیت

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است      اخگری<sup>۲</sup> بهر خیال خام پختن در سر است  
 وقاصدی تعیین فرموده، جهت طلب اصلاح نزد حضرت حقایق پناهی مخدومی<sup>۳</sup>  
 نورالله مرقده - ارسال نمودند. آن حضرت در تعریف این مطلع این رقعہ را انشا فرموده  
 روان گردانیدند که:

### قطعه

زهی کرده از شوق شهباز طبیعت      همایان قدسی هوای تَدروی  
 ز مروم فرستاده‌ای مطلعی<sup>۴</sup> خوش      کز اهل سخن مثل آن نیست مروی  
 الحق مطلعی است انوار لطف و ذکا [۱۵- پ] از معانی آن طالع و آثار حسن ادا از  
 عبارات آن لامع. اگر چنانچه گاهی به اتمام آن پردازند و پرتو اندیشه بر تکمیل آن  
 اندازند، شک نیست که [بیت القصیده نظم ایام]<sup>۵</sup> و واسطه العقد شهور و اعوام خواهد  
 بود، حق سبحانه از هر چه نباید مصون دارد و از هر چه نشاید مأمون».

۱. اساس: عارضین یا بقاج

۲. اساس: اخگر.

۳. اساس: مخدومی + نوراً، زائد می‌نمود، حذف شد.

۴. اساس: مطلع.

۵. اساس: ندارد، از کا افزوده شد.

و در وقتی که حضرت مخدومی، حقایق پناهی - نور الله مرقده - از سفر مبارک حجاز به راه شام مراجعت فرموده بودند، این رباعی به خاطر انوار<sup>۱</sup> امیر فضیلت گستر رسید<sup>۲</sup>، نزد آن حضرت ارسال نمودند که:

### رباعی

انصاف بده ای فلک مینافام      تا زین دو کدام خوبتر کرد خرام؟  
خورشید جهانتاب تو از جانب صبح      یا ماه جهانگرد من از جانب شام  
آن حضرت در جواب این رقعہ را قلمی کردند که:»

### رباعی

با کلک تو گفت نامه کای گاه خرام      صد تحفه خوش به روم آورده ز شام  
گر پای تو در میان نباشد، نرسد      مهجوران را ز جانب دوست پیام  
چون رقعہ شریف به خط و عبارت لطیف متضمن رباعی،  
چنان در جودت و حسن بیان فرد<sup>۳</sup>      کزان بهتر<sup>۴</sup> تصوّر کم توان کرد  
به مطالعه این ضعیف رسید. از هر مصرع بر دل محزون و سینۀ مجروح در تفرقه مسدود  
گشت و باب جمعیت مفتوح. نایره شوق وصال اشتعال یافت و داعیۀ سفر مفضی به  
دولت اتصال استکمال پذیرفت. خاطر چنان می خواست که عن قریب امضای این نیّت و  
تحقیق این اُمّنیّت کرده آید. اما به واسطۀ تمادی ایّام روزه و تضاعف ضعف هر روزه،  
موعد این مراد بعید افتاد [۱۶- ر]. حق سبحانه و تعالی همگنان<sup>۵</sup> را توفیق مصالح دینی و  
دنیوی رفیق گرداناد والسلام<sup>۶</sup>.  
و از جمله منظومات این امیر خجسته صفات خمسۀ ترکیست مشتمل بر بیست و

---

۲. کا: رسیده.

۱. کا: انور.

۴. کا: خوشتر

۳. اساس: رباعی نظم حسن فرد...

۶. اساس: ندارد، از کا افزوده شد.

۵. کا: همه گان.

هفت هزار بیت که در برابر پنج گنج شیخ نظامی شرف ترتیب یافته و در آن کتاب معانی دقیقه و خیالات لطیفه بسیار انگیزنده‌اند، چنانچه حضرت مخدومی حقایق پناهی در تعریف آن فرموده‌اند که:

### مثنوی

به ترکی زبان نقشی آمد عجب	که جادودمان <sup>۱</sup> را بود مهر لب
ز چرخ آفرینها بدان کلک باد	که این نقش مطبوع از آن کلک زاد
ببخشود بر فارسی گوهران	به نظم دری در نظم روان
که گر بودی آن هم به لفظ دری	نماندی مجال سخن گستری
به میزان نظم مُعَجَز نظام	«نظامی» که بودی و «خسرو» کدام!
چو او بر زبان دگر نکته راند	خرد را به تمییز <sup>۲</sup> شان ره نماند

و ایضاً از غزلهای ترکی چهار دیوان، محتوی بر بیست و پنج هزار بیت مرتب ساخته‌اند. دیوان اول را که در ایام تنسم نسیم صبا به ترتیب آن پرداخته‌اند، غریب الصغر نام نهاده‌اند و دیوان ثانی را که در زمان جوانی در سلک نظم کشیده‌اند، موسوم به نوادر الشبّاب گردانیده‌اند و دیوان ثالث را که در سن وقوف بعضی اوقات را به تکمیل آن صرف نموده‌اند، بدایع الوسط نام فرموده‌اند و دیوان رابع را که در ایام کهولت، پرتو اندیشه آن حضرت بر نظم آن تافته به فواید الکبر اتسام یافته. و از جمله [۱۶-پ] مصنفات این برگزیده و اهب العطیات رساله میزان الاوزان است که به زبان ترکی در فن عروض نوشته‌اند و الحق کثرت مهارت آن حضرت در دقایق شعر از آن رساله فهم می‌شود، زیرا که چندین بحر مطبوع که پرتو شعور شعرای ما تقدّم بر آن نیفتاده، اضافه دوایر عروض کرده‌اند، چنانچه از مطالعه آن نسخه گرامی این معنی مستفاد می‌گردد.

دیگر از منظومات این امیر فرخنده صفات [چهل]<sup>۳</sup> رباعیست که در ترجمه چهل حدیث<sup>۴</sup> گفته‌اند و ایضاً دویست و شصت رباعی که هر چهار مصراعش مقفای مردّف

۱. کا: دهان.

۲. کا: تمهیز

۳. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۴. کا: حدیث + حضرت رسالت پناهی.

است، در ترجمه کلمات فصاحت آیات نثر الالائی به زبان ترکی در سلک نظم کشیده‌اند و ظاهراً هیچ کس پیش از آن حضرت به زبان ترکی رباعی نگفته بوده، تا بدان چه رسد که هر چهار مصراعش مقفای مردّف باشد! و دیوان قصاید و غزلیات فارسی این فارس میدان بلاغت شش هزار بیت است در غایت روانی و سلاست و مزین به معانی خاص و جودت عبارت؛ و بی شایبه تکلف و غایله تصلف، به اندک مدتی شهرت لطافت و دقت این ابیات بدیع آیین و منظومات پر زیب و تزیین به مرتبه‌ای رسیده که سلاطین صاحب تمکین از اقصی<sup>۱</sup> بلاد عالم بالقصد رسولان سخندان به دار السلطنه هرات فرستاده، کلیات بلاغت آیاتش را می‌جویند و درویشان گوشه‌نشین در اطراف دیار عرب و عجم [۱۷-ر] همواره در هوای اشعار شوق‌آمیز آن حضرت به سر برده، به جدّ تمام راه طلب می‌پویند. لاجرم از سرحد خطا و ختن تا نهایت روم و مغرب زمین بر السنه و افواه شاه و گدا و<sup>۲</sup> پیر و برنا، مسلم و کافر، مقبل و مدبر، نظم لطیفش مذکور است و بر الواح ضمائر و صحایف خواطر جمیع طوایف انام از خواص و عوام شعر شریفش منقوش و مسطور.

### قطعه

ذکر جمیل توست در اطراف برّ و بحر      بی منت خطیب که بر چوب منبر است  
در سکه گر چه نیست ولی نقش نام تو      بر لوح خاطر همه، چون سکه بر زر است

دیگری<sup>۳</sup> از مؤلفات امیر عالی‌گهر رساله مفردات است که در فن شریف معما به زبان فارسی انشا نموده‌اند، و در وضع و ترتیب آن نسخه گرامی اختراعی بغایت مفید فرموده‌اند، زیرا که در هر عملی از اعمال معمایی، و معمایی که به استشهاد آورده‌اند، شکافتن آن موقوف نیست، [مگر]<sup>۴</sup> بر دانستن اعمالی که بعد از وی مذکور شده. لاجرم چون این رساله بدیع آیین را نزد مخدومی حقایق پناهی - نورالله مرقده - ارسال داشتند، آن حضرت این رقع را در تعریفش بر لوح بیان نگاشتند که:

۲. کا: «و» ندارد.

۱. اساس: سستی.

۴. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۳. کا: دیگر.

## بیت

رسول دوست به دستم یکی رساله سپرد      رساله‌ای که ز دل رنج دیرساله ببرد  
الحقّ نه رساله نورسیده‌ای که سالی در ره کرده تا پی به سروقت دورافتادگان آرزومند  
آورده، بلکه خلعتی<sup>۱</sup> از جامه خانه غیب واصل، زیبا به بالای مقدمات اهل دل.

## رباعی

به هر سطری ز نثرش چون بری پی      شوی عارف به اصلی کلی از وی [۱۷-پ]  
چون نظمش را به لوح دل نگاری      ز هر بییتی از آن نامی برآری  
حقّ سبحانه و تعالی سرچشمه آن فیض را از آرایش مکاره مصون دارد و از آمیزش  
مکاید مأمون، والسّلام والاکرام».

و فی الواقع لطافت دقت<sup>۲</sup> معماً، در این ولا، به واسطه توجّه خاطر فیاض امیر هدایت  
انتما به مرتبه‌ای رسیده که شرحش را در قلم نتوان آورد و به درجه‌ای ترقی نموده که از  
آن بالاتر تصوّر نتوان کرد. از شکافتن معنیاتش غنچه دل، چون دل غنچه از نسیم سحری  
شگفتن گیرد و از دریافتن دقایق خیالاتش گلشن دماغ مانند دماغ اهل گلشن از شمیم  
گلهای طری صفت عطریّت پذیرد، و این معماً به اسم صفی و... بدر<sup>۳</sup> و ایاب داخل  
معنیات امیر کامیاب است که:

## بیت

جانفزا چون نفس عیسی گشت      از صبا هرچه بر آن در بگذشت  
وایضاً این معماً به اسم «شهریار» زاده ذهن شریف امیر<sup>۴</sup> نامدار است که:  
شهریاری که دل آزار من است      هم شه و هم مه و هم یار من است  
وایضاً این معماً به اسم «خان» در سلک معنیات امیر بلند مکان انتظام دارد که:

۱. کا: خلعتی ست.

۲. اساس: وقت.

۳. کذا در هر دو نسخه، ظاهراً از هر دو نسخه چیزی افتاده است.

۴. اساس: شریف آمیز

### [بیت<sup>۱</sup>]

آنکه بالعل لب جانبخش جانان من است

چون نماید خال مشکین زیر لب جان من است

وایضاً این معما به اسم «شابور» داخل منظومات امیر مؤید منصور است که:

ز اشک بی حد غلطان من شدی معلوم که برج اوج امیدم به خاک ریخت نجوم

وایضاً این معما به اسم «حامد» از نتایج طبع سلیم آن حضرت است که:

### بیت

چون ببرد جام<sup>۲</sup> به سوی دهن قطره زلب پاک کند ماه من [۱۸- ر]

وایضاً این معما به اسم «حمزه» از جمله منظومات امیر خجسته صفات است که:

ای مغیچه ره گیل شده از چشم تر من خشت سر خم بر ره میخانه بیفکن

وایضاً این معما به اسم «فرّخ» در سلک معمّیات امیر فرخنده صفات منتظم است که:

در خزان بین باغ را بی فرّ و سرو از جا شده بلبش بر هم زده متقار و ناگویا شده

و ایضاً این معما به اسم «بها» داخل منظومات امیر هدایت انتماست که:

### بیت

ای فلک بیخ نهال طرب ما کندی برگش از صرصر بیداد به خاک افکندی

و ایضاً این معما به اسم «حسام» از جمله معمّیات امیر عالی مقام است که:

### بیت

زدی در چشمم ای ترک شکاری خدنگ کیبری کافتاد کاری

و نزدیک به صنعت معماست یافتن الفاظ مناسبه جهت ضبط تاریخ وقایع کلیه، و آن

حضرت را در این باب کلمات خوب و عبارات مرغوب بسیار به خاطر رسیده، چنانچه

---

۱. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۲. اساس: جانم؛ کا: جامم، با توجه به وزن شعر تصحیح شد

در تاریخ وفات مولانا طوطی شاعر فرموده‌اند که:

فصیح زمان، طوطی آن شاعری      که بودش ز بکر معانی عروس  
چو طوطی برفت این عجب طرفه بود      که تاریخ شد فوت او را «خروس»  
و در تاریخ فوت امیر سلطان حسن و پسرش میرزا بیک که هر دو به واسطه شرب  
مدام از عالم نقل کردند، این قطعه به نظم آوردند که:

### نظم

میر سلطان حسن که یک ساعت      نبدش زاشتغال می دوری  
میرزا بیک نور دیده او      بود مست شراب انگوری  
که قضاشان رسید ز آفت می      لیک وقت خمار و رنجوری [۱۸- پ]  
بود مابین فوتشان ده سال      وین بود محض صدق و مشهوری  
گشت تاریخ فوت آن «مخمور»      وین یکی شد «عیان ز مخموری»  
و نوبتی به رباط خواجه فخرالدین بیتکچی رسیده، این دو بیت را در تاریخ بنایش  
ثبت فرمودند که:

### قطعه

به نور<sup>۱</sup> صفا روشن است این مقام      لقد صار أنواره باهره  
چو بانیش فخر است و خود<sup>۲</sup> فاخر است      لقد كان تاريخه فاخره  
و در تاریخ فوت امیر سید حسن فرموده‌اند که:

### قطعه

سر اهل فنا سید حسن رفت      که جای او بهشت جاودان باد  
پی آن پاک‌رو جستند تاریخ      بگفتم «جنت پاکش مکان باد»

۱. کا: نور + و.

۲. اساس: او.

و در تاریخ انتقال قدوة ارباب یقطه و انتباه خواجه ناصرالدین عبیدالله این قطعه در سلک نظم کشیده‌اند که:

#### قطعه

خواجه خواجهگان عبیدالله      مرشد سالکان اهل یقین  
شد به خلد برین که در فوتش      سال تاریخ گشت «خلد برین»  
و در تاریخ فوت حضرت مخدومی حقایق پناهی فرموده‌اند که:

#### قطعه

گوهر کان حقیقت در بحر معرفت      کو به حق واصل شد و در دل نبودش ماسواه  
کاشف سر الهی بود بی شک زان سبب      گشت تاریخ وفاتش «کشف اسرار اله»  
و در تاریخ فوت پهلوان محمد ابو سعید<sup>۱</sup> گفته‌اند که:

#### قطعه

محمد پهلوان هفت کشور      که در دهرش نبود اقران و امثال  
سر و سرحلقه اهل طریقت      که رفت از قید گیتی فارغ البال  
ز بعد قطب عالم عارف جام      که او مخدوم دوران بود ز آقبال  
پس از سالی سوی<sup>۳</sup> جنت خرامید      از این دیرینه دیر مختلف حال [۱۹ - ر]  
اگر پرسد کسی تاریخ فوتش      بگویش<sup>۴</sup> «بعد مخدومی به یک سال»  
و در تاریخ انتقال قاضی نظام الدین - بؤاه الله تعالی فی اعلیٰ علیین - فرموده‌اند که:  
به مولانا نظام الدین قاضی      فلک چون از کجی تیغ جفا راند  
ز بس کو بود در امر قضا راست      به جای راستانش چرخ بنشاند

---

۲. اساس: از.

۴. کا: بگویم.

۱. کا: بو سعید.

۳. اساس: بسوی.

ز بهر فوت او تاریخ جستم فلک<sup>۱</sup> گفتا: «قضا بی راستی ماند»  
و در تاریخ قتل امیر محمد امین عباسی که به صفت ظلم اتصاف داشت، در آوردن سر او  
به هرات این قطعه<sup>۲</sup> نظم کرده‌اند که:

### قطعه

نهد از هجرت گذشته از سوی مازندران  
زاقترضای چرخ بس امر غریبی رو نمود  
ظالمی را کشته سوی شهرش «آوردند سر»  
آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود  
و چون نتایج طبع معجز طراز آن حضرت زیاده از آن است که این مختصر گنجایش  
تفصیل آن داشته باشد. خامه دو زبان، عنان بیان از آن صوب گردانیده، باز می‌نماید که به  
یمن توجه خاطر فیاض و حسن اهتمام این امیر صافی ضمیر<sup>۳</sup> در ایام دولت صاحب‌قران  
گردون سریر، پایه قدر و منزلت شعرا و فضلا ارتفاع یافته به منتهای مقاصد و مطالب  
رسیدند. و مهمّا امکن در فصاحت و بلاغت کوشیده، در مدح و ثنای آن حضرت کتب  
منظوم مرتب گردانیدند، بلکه حضرت حقایق پناهی مخدومی نیز در بسیاری از  
منظومات خویش این امیر نیکواندیش را ستوده‌اند و بدین جهت شعر لطافت شعار خود  
را زیب و زینت افزوده‌اند، چنانچه اسامی بعضی از آن نسخ گرامی مسطور می‌گردد:  
تحفة الاحرار، سبحة الابرار، لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا، خردنامه اسکندری.  
و اسامی دیگر کتب که به نام نامی آن حضرت [۱۹- پ] شرف اتمام یافته<sup>۴</sup> و ایراد  
آنها در این مقصد مناسب است بر این جمله است که نوشته می‌شود: رساله در صنایع و  
بدایع شعری، رساله قافیه، [از]<sup>۵</sup> تصنیفات عالی جناب نقابت پناه امیر برهان الدین عطاء الله

۱. کا: خرد.

۲. کا: قطعه + را.

۳. کا: ضمیر + بود که.

۴. کا: یافته + بود و

۵. اساس، کا: ندارد، با توجه به فحوای عبارت افزوده شد.

- سلّمه الله و أبّاه.

کتاب لیلی و مجنون و خسرو شیرین، نتایج قلم سحرپرداز مولانا [عبدالله خواهر زاده<sup>۱</sup>] عبدالرحمان الجامی. مثنویات مولانا علاء الدّین کرمانی. قصیده مصنوع مولانا اهلی شیرازی. یوسف و زلیخای خواجه مسعود گلستانی. سحر حلال منظوم مولانا غیاث الدّین محمّد<sup>۲</sup> مولانا جلال. رساله معمای مولانا شمس الدّین محمّد بدخشی. رساله معمای مولانا کمال الدّین میر حسین. و همچنین امیر نظام الدّین شیخ احمد سهیلی، و امیر کمال الدّین حسین علی جلایر، و مولانا نظام الدّین استرآبادی، و مولانا فصیح الدّین صاحب دارا و دیگر فضلا و شعرا، قصاید غزّا در مدح و ثنای این<sup>۳</sup> صاحب دولت<sup>۴</sup> هدایت انما بسیار دارند و تفصیل آنها موجب تطویل است. لاجرم [خامه]<sup>۵</sup> سریع السّیر روی به انشای مقصد دیگر نهاد، و هو الهادی الی سبیل الرّشاد.

---

۱. اساس: مولانا شهاب الدّین.

۲. کا: محمّد + بن.

۳. کا: این + امیر.

۴. اساس: دولت + و.

۵. اساس، کا: ندارد، با توجه به فحوای عبارت افزوده شد.



## مقصد چهارم

### در ذکر فضیلت انشا و بیان منزلت افاضل سخن آرا

منشیان دانشور که در اکتساب فضل و هنر به هر طریق شتافته‌اند، گوهر انور سخن را بر دو گونه یافته‌اند: یکی نظم و آن زاده طبع شعر است و دیگری نثر و آن نتایج افکار ارباب انشاست.

و انشا به عرف فضلا عبارت است از آراستن گوش و گردن ابکار معانی به زیور درر الفاظ و فرایند قلاید عبارات، و تهذیب کلام از کلماتی که [۲۰- ر] استماع آن موجب تیرگی روشن ضمیر شود و تزین حکایت به لغاتی که از جریان آن بر زبان آب حیات در دهن گردد. و بی شایبه لاف و غایله گزاف این فن شریف طراز خلعت کمالات انسانی است و این صنعت<sup>۱</sup> لطیف سبب وصول به عالی مراتب سعادات جاودانی. کلمه: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ [۱/۶۸] کنایت<sup>۲</sup> است از آنکه صنعت کتابت، طغرای منشور عنایت الهی است و آیت: ﴿عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ [۵-۴/۹۶] اشارت است به آنکه شیوه ستوده انشا، توفیق مثال مکرم نامتناهی. لاجرم پیوسته افاضل دوران در تفوق بر امثال و اقران تو سئل به آن نموده‌اند و همواره منشیان فصاحت نشان نزد

۱. اساس: صفت.

۲. کا: کنایتی.

سلاطین عالی شأن و خواقین متعالی<sup>۱</sup> مکان معزز و محترم بوده‌اند.  
والشکر والمنة لله تعالی که عالی حضرت هدایت انتما در ممارست این فن شریف نیز  
به اقصی غایت کمال رسیده بودند و به اعلی مدارج رفعت ارتقا نموده. از تقریر خامه دو  
زبانش صدف گوش اهل خرد و هوش پر در مکنون گشته و از تحریر بنان بیانش تیر دبیر  
انگشت<sup>۲</sup> حیرت به دندان فکرت گرفته.

#### قطعه

زهی گرفته به تیغ زبان جهان سخن      وقوف یافته طبع تو بر نهان سخن  
زند عطارد مسمار خامشی<sup>۳</sup> بر لب      چو خامه دو زبانت کند بیان سخن  
هر قطره‌ای که غواص کلک گوهربارش از لجه خاطر به ساحل کتابت رسانیده،  
دری ست گرانبها.

#### [قطعه]<sup>۴</sup>

هر گوهر مراد که در بحر خوشدلی      پرورده‌اند جمله در این بحر حاصل است  
همچون جمال، مشعله افروز دیده‌هاست      همچون وصال، خرّمی اندوز هر دل است [۲۰-پ]  
و هر سطری که منشی ضمیر دانش پذیرش از صحیفه دل بر صفحه کاغذ نقل نموده،  
کتابی ست افادت انتما.

#### نظم

کتاب نیست غلط می‌کنم که دریایی ست      که دست عقل<sup>۵</sup> ز اطراف آن گهرچین است  
دقیقه‌های معانیش در لباس حروف      چو در سیاهی شب روشنی پروین است

۱. اساس: متعال.

۲. اساس: تیر انگشت دبیر.

۳. اساس، کا: خاموشی.

۴. اساس: ندارد، از کا افزوده شد.

۵. اساس: از.

و چون تعریف لطافت آن در ثمین و توصیف نفاست آن کتاب افادت آیین، پایه هر بی‌مایه و پیشه هر بی‌توشه نیست، قلم مشکین رقم به تعداد بعضی از منشآت آن منبع فضل و کرم قیام نموده، تحریر می‌نماید که از جمله مؤلفات آن حضرت یکی کتاب مجالس النفایس است که به زبان ترکی مرقوم کلک [لطافت]<sup>۱</sup> بیان گشته، و آن رساله شریفه مشتمل است بر بعضی از صفات و حالات بسیاری از فضلا و شعرا که از آوان سلطنت حضرت خاقان سعید مغفور، شاهرخ میرزا تا این زمان [که]<sup>۲</sup> روی زمین به فرّ وجود ایشان آرایش و تزیین داشته و می‌دارد. و هم بدان زمان دو تاریخ مجمل، یکی در ذکر انبیاء مرسلین و دیگری در بیان احوال ملوک عجم تصنیف نموده‌اند و در آن دو نسخه گرامی حکایات غریبه و روایات عجیبه ثبت فرموده‌اند.

دیگر از مصنّفات این قبله اصحاب معرفت و یقین کتابیست موسوم به خمسة المتحیرین که منشی دیوان افلاک از سلاست منشورات<sup>۳</sup> و لطافت منظوماتش انگشت تعجب به دندان تحیر گرفته و آن رساله مبنی است از حالاتی که میان عالی جناب مخدومی حقایق پناهی و آن حضرت واقع بود.

دیگر از منشآت ترکی [۲۱- ر] خویش که به هر کسی نوشته‌اند، ترسلی جمع نموده‌اند که اگر تیر دبیر بر اوراق سپهر مدتی کثیر اوصاف یکی از مکتوبات مکنونات آن را تحریر نماید، به پایان نرسد. و دو رساله دیگر هم بدان زبان یکی، در بیان احوال امیر سید حسن و دیگری در ذکر اطوار پهلوان محمد ابو سعید مرتّب گردانیده‌اند. و در اواخر اوقات حیات کتابی دیگر موسوم به محبوب القلوب، مشتمل بر سیر اصناف انام، محتوی بر شیم خواص و عوام در سلک تحریر کشیده‌اند و فی الواقع زبان قلم از تعریف آن نامه نامی عاجز است و قلم زبان از توصیف آن نسخه گرامی قاصر.

و کمال قوت و جودت سلیقه آن حضرت در انشای فارسی از رقعہ‌ای که در نصیحت جناب امارت پناه، آصف صفات، خواجه افضل الدین محمد [کرمانی]<sup>۴</sup> و جناب فضیلت

۱. اساس: ندارد، از کا افزوده شد.

۲. اساس: ندارد، از کا افزوده شد.

۳. کا: منشورات.

۴. کا: + کرمانی.

شعار، مکرمت دثار، زبده امرای درگاه، خواجه شهاب الدین عبدالله - مدّ ظلّهما - قلمی فرموده‌اند مستفاد می‌گردد و هی هذّه:

«برادر ارجمند و فرزند دل‌بند را بعد از ادای سلام مشتاقانه اعلام آنکه<sup>۱</sup>: بشر به حبّ جاه و ریاست مجبول است و نفس بی‌اختیار و شعور کسی به کسب آن مطلوب مشغول. و خاصیتّ جاه غفلت‌افزایی است و التفات پادشاه [باعث مغروری؛ و]<sup>۲</sup> باده‌یی‌کارش هوش‌ربایی و خلاق را با چنین کس کار بسیار و چنین کس را با هوش بودن بسیار دشوار. اگر گاهی به مدد عقل خود را به حال آرد، مستی آن باده به حالش نگذارد و در آن مستیش کجا به خاطر آید که فلک منتقم و غدار است و خالق فلک حاکم عادل<sup>۳</sup> اشعار. اقتدار و [۲۱ - پ] جاهش را بقایی نیست و عمرش را وفایی نه، دشمنان از قبایح او در خنده‌اند و دوستان از فضایح او شرم‌منده. آشنایان از آن ناخوشیها متأثرند و بیگانگان از آن دیوانه‌وشیها متعجب و متحیر؛ پس نفس سلیم و عقل مستقیم باید که در این مستیها خود را بیخود نسازد و به خودرأیی و خود پرستی نیندازد و به حال درماندگان مظلوم پردازد. و این نادان‌بی‌سامان را این حالات بر سر گذشته و از هیچ‌یک از اینها آگاه و بهره‌مند نگشته. این دم که بر تقصیرات خود آگاه گردیده چه فایده که آن ورقها را فلک در نور دیده؛ نه از آه ندامت کشیدن فایده‌ای، نه از اشک حسرت افشاندن نتیجه‌ای،

#### بیت

تا توانستم ندانستم چه سود      چون بدانستم توانستم نبود  
ایشان را که حق - سبحانه و تعالی - این دولت و جاه کرامت نموده و سعادت  
تقرّب پادشاه عنایت فرموده، التماس آن است که خود را به غرور و غفلت نگذارند و  
به خسران دنیا و آخرت روا ندارند. عجزه و زبردستان را به شفقت و دلجویی بنوازند  
و کار خاکساران و پستان را به مرحمت و نرم‌گویی بسازند. به سخن درشت دل  
درویشان نخرانند و به الفاظ ملایم مرهم جراحات دل ایشان باشند. از فریب نفس  
شیطان ایمن ننشینند<sup>۴</sup> و صدمات ملک الموت از خود دور نبینند<sup>۵</sup>. در همه کار

۱. اساس: انک.

۲. هر دو نسخه ندارد با توجه به فحوای عبارت افزوده شد.

۳. کا: عدل.

۴. اساس: ننشینند.

۵. کا: نه دور ببند.

اخلاص و راستی پیشه کنند و در جزای عمل بد از شرمساری روز قیامت اندیشه نمایند.

هیچگه<sup>۱</sup> از ترس حق غافل نشوند و هیچ وقت از بندگی و ملازمت سایه حق عاطل نگردند [و از]<sup>۲</sup> سخن راست که صلاح دولت شاه و رعایا و سپاه در آن باشد نترسند و بگویند، و اگر اجر و [۲۲- ر] عوض آن در دنیا نرسد، روز جزا، از حضرت حق بجویند. از بدکرداری، ابنای جنس را چه‌ها پیش آمد، فراموش نکنند و خود را عیاداً بالله - از شراب غرور مست و بیهوش نکنند. به جهت مصلحت دنیا با یکدیگر نستیزند و چون نفس را مشقتی رسد، در پناه سپر صبر و تحمل گریزند. تا مصلحت پادشاهی باشد مصلحت خود نگیرند و تا مصلحت امر الهی بود، مصلحت ظاهر پادشاه برنپذیرند<sup>۳</sup> و به ملایمت و حکمت به عرض رسانند و به توفیق الهی از آن مقام گذرانند. با خردان طریقه شفقت و به همگنان مدارا و موافقت و با بزرگان تعظیم و حرمت مرعی دارند. و السلام علی من اتبع الهدی».

و بر اذکیا پوشیده نماند که در این زمان شریف و دوران لطیف، متاع کاسد ارباب انشا به یمن التفات امیر فضیلت انما قیمت تمام یافته، منشآت بلاغت شعار و مصنّفات فصاحت آثار به نام نامی آن حضرت از حیز قوّت به فعل آمد، چنانچه تعداد بعضی از آنها کرده<sup>۴</sup> می شود:

شواهد النبوة، رساله در علم موسیقی: نتایج خامه لطایف نگار بدایع آثار حضرت مخدومی حقایق پناهی - نور الله مرقده.

اقتباسات: تألیف جناب شریعت ایاب امیر اختیار الدین حسن تربتی.

حالات حضرت مخدومی مشار الیه: تصنیف مولانا کمال الدین عبد الواسع.

روضة الصفاء فی سیر الأنبياء والملوک والخلفاء: مشتمل بر هفت مجلد، انشای جناب

مخدومی ابوی امیر خواند محمد، ادخله الله تعالی فی الجنة المخلّد.

مآثر الملوک، خلاصة الأخبار: مؤلفات [۲۲- پ] این خاکسار.

۱. کا: هیچگاه.

۲. اساس: ندارد از کا، افزوده شد.

۳. اساس، کا: نپذیرد

۴. کا: آنها + ذکر



## مقصد پنجم

### در بیان انداختن ذخایر عقبی و اعراض از دنیا و مافیها

بر ضمائر ارباب هدایت و توفیق و خواطر اصحاب درایت و تحقیق پنهان و پوشیده نیست که به مقتضای حدیث: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ»، غرض از ابداع کارخانه عالم و مقصود از ایجاد طوایف بنی آدم، عرفان ذات اقدس الهی و شناخت صفات نامتناهی پادشاهی است، و این معنی تیسیر نپذیرد مگر به قطع شهوات نفسانی و ردع مشتتهیات جسمانی و اعراض از اسباب دنیوی و اقبال به موجبات سعادات اخروی.

بنا بر آن سالکان مسالک طریقت پیوسته لگام ریاضت در سر توسن نفس اماره کرده بر طبق،

## مصرع

أَنَا الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا عِبْتُ.

نظر به مزخرفات فانی این جهانی نینداختند<sup>۱</sup>.

## بیت

مبارزان طریقت که نفس بشکستند به زور بازوی تقوی و للحروب رجال  
 یسبّحون له بالعشی و الإشراق<sup>۱</sup> یقدّمون له بالغدوّ والأصال<sup>۲</sup>  
 بلکه بر وفق کلام خیر الانام علیه الصلوات والسّلام حیث قال: «الدّنیاء حرامٌ علی أهل  
 الآخرة والآخرة حرامٌ علی أهل الدّنیاء وهما حرامان علی أهل الله تعالی». مطلقاً حور و قصور  
 و نعیم و تسنیم فردوس اعلی را به چشم التفات ملاحظه نکردند و مضمون این دو بیت را  
 ورد زبان ساختند که:

## قطعه

باغ فردوس میاری که ما رندان را سر آن نیست که در گردن حور اویزیم [۲۳-ر]  
 هوس دام غم دوست کفایت ما را برگ آن نیست که بر جام سرور اویزیم  
 لاجرم در زمره «اولیائی تحت قبائی» داخل شدند و به مرتبه ﴿وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ  
 یَحْزَنُونَ﴾ [۱۱۲/۲] واصل گشتند. والحمد لله المتعال که حال خجسته مآل آن مهر سپهر  
 هدایت و اقبال علی الدوام بر این منوال جریان داشت. از مبادی سنّ صبا و اوایل ایام نشو  
 و نما، آستین عدم التفات بر دنیا و مافیها فشاند و هرگز غبار محبت اموال فانی و گرد  
 مودت اسباب این جهانی بر دامن همّت نشانند. همواره نفس اماره را به ارتکاب اعمال  
 شاقّه و افعال فوق الطّاقه مأمور گردانیدی و عنان تو سنّ طبیعت سرکش را به قوت بازوی  
 ریاضت از میدان هوا و هوس بازکشیدی. به هنگام ترک و تجرید،

## مصرع

دو جهان پیش همّتش لا شیء  
 و در وقت سیر و سلوک عرصه عالم صورت و معنی،

۱. مستفاد از آیه ۱۸ سوره ص.

۲. مستفاد از آیه ۳۶ سوره نور.

### مصراع

زیر قدم مبارکش طی

وقطع نظر از تکلفات منشیانه و تصلّفات مترسلانه این مرکز دایره توفیقات سبحانی در زمان عنفوان شباب و جوانی علی الدوام طالب صحبت درویشان، که آیت: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا﴾ [۱۹۱/۳] در شأن ایشان نازل شده، می بودند و به قدر مقدور به قدم ارادت و اخلاص ملازمت این فرقه عالی مکان می نمودند و چندگاه قطع رشته علایق کرده در نواحی رباط سهیل که مقام متبرک است، منزل گزیدند و از اختلاط [۲۳- پ] خلایق دامن درچیده اوقات فایض البرکات را به صنوف ریاضت و عبادات گذرانیدند.

و چون زمام مهام جهانیان به قبضه اقتدار سلطان صاحب قران - خلد الله تعالی ملکه و سلطانه - درآمد، به واسطه آنکه آبا و اجداد آن مهبط انوار هدایت و ارشاد پیوسته در سلک مقربان پدران نامدار این پادشاه بادین و داد انتظام داشته اند، آن حضرت را منظور نظر عنایت بی نهایت ساخته، به قبول مناصب عالی و دخل در امور ملکی و مالی تکلیف کردند، و امیر هدایت انما بنا بر میلان خاطر شریف به سلوک طریق فقر و فنا هر چند از ارتکاب امثال این اشغال<sup>۱</sup> بیشتر استعفا نمودند، سلطان صاحب قران در مبالغه و الحاح افزودند و مضمون این دو بیت را ادا فرمودند که:

### قطعه

بر رأی کارساز تو موقوف کرده اند      ترتیب کار عالم و تنفیذ کار ملک  
فرمان کردگار بر این جمله رفته است      کز کلک بی قرار تو باشد قرار ملک  
بالاخره این مهر سپهر جلالت بر طبق آیت: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [۵۹/۴] عمل نموده و مضمون حدیث: «عدلُ ساعةٍ خیرٌ<sup>۲</sup> من عبادةٍ ستین سنه» را ملاحظه فرموده، سریر امارت و مسند حکومت را به یمن مقدم فرخنده خویش زیب و زینت داد و ارقام جور و اعتساف را از صفحات دوران محو کرده، ابواب عدل و [۲۴- ر]

۲. اساس: خیرا

۱. کا: اشتغال.

انصاف بر روی طوایف انسان گشاد. جراحات جارحات ایام را به مراهم<sup>۱</sup> مندمل گردانیده و اسقام دهر پر آلام را به شربت معدلت شفای عاجل بخشید.

#### بیت

گشاد حشمت او دست عدل بر عالم کشید هیبت او پای ظلم در زنجیر  
و چون مدّت سال به حکم: ﴿إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [۵۸/۴] عمل  
نمود، مضمون این بیت را که:

#### بیت

ز منصب روی در بی منصبی نه که از هر منصبی بی منصبی به  
بر ضمیر گذرانیده از منصب امارت استعفا فرمود، و بنا بر آنکه سلطان صاحبقران  
همواره رضای خاطر آن حضرت را بر هوای خاطر همایون ترجیح می نهادند، بدین معنی  
همداستان گشتند. اما در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه (۸۹۲) زمام ایالت ولایت  
مازندران به تکلیف تمام به قبضه اقتدار امیر کامکار باز دادند و آن حضرت جهت  
استرضای<sup>۳</sup> خاطر صاحبقران عالی منزلت بدان جانب تشریف برده، گلفشان استرآباد از  
یمن مقدم شریفش غیرت گلستان ارم ذات العماد شد.

#### بیت

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد  
و چون قرب دو سال امیر صافی ضمیر، در دارالملک قابوس و شمگیر<sup>۴</sup> به بسط بساط  
عدل و داد قیام نمود، نوبت دیگر دامن همّت از امر خطیر حکومت درچیده [۲۴-پ]، به  
دارالسلطنه هرات - حرسها الله عن الحادثات - مراجعت فرمود.

#### بیت

مبارک ساعتی کان مه به شهر ما کند منزل ز وصلش سرفرازد جان، به اقبالش بنازد دل

۱. اساس: یحکموا، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

۱. هر دو نسخه: مراحل

۲. اساس: شمگیر.

۳. اساس: استرضاء.

غرض آنکه، آن حضرت با وجود امثال این شواعل هرگز ساعتی از متابعت اعمال اهل دل غافل و ذاهل نبودند و پیوسته به قدم اخلاص و اعتقاد ملازمت اصحاب ایقان و عرفان می نمودند، خصوصاً ملازمت عالی جناب مخدومی حقایق پناهی - نورالله مرقدہ - که علی الدوام نزد ایشان به تلمذ کتب درویشان و نسخ صوفیه اشتغال داشتند و اکثر رسائلی را که آن جناب نیز در این باب تصنیف کرده اند، در خدمت ایشان مطالعه نموده، دقایق آنها را بر لوح خاطر فیاض نگاشتند، بلکه آن عالی جناب آن مؤلفات افاض آیات را به اسم شریف امیر هدایت انتما تألیف نموده اند، چنانچه از مطالعه دیباجهٔ نفحات الانس و اشعة الممعات این معنی «کالشمس فی رابعة النهار» ظاهر و آشکار می شود.

و آن حضرت را نیز در ذکر احوال مشایخ و صوفیه و بیان طریقهٔ سیر و سلوک تصنیفات بوقوع انجامیده، از آن جمله یکی کتاب نسایم المحبته است که از مطالعه آن شمایم احوال اهل عرفان و سخنان هدایت نشان ایشان به مشام جان می رسد. و دیگری رسالهٔ لسان الطیر است که در برابر منطق الطیر به زبان ترکی نظم فرموده اند و آن نسخه [۲۵- ر] شریفه مشتمل است بر بیان سیر و سلوک در طریق فنا و کیفیت وصول به تقریب<sup>۲</sup> درگاه کبریا. و ایضاً، این امیر کرامت منقبت در ایام جاه و حشمت جهت رفاهیت فقرا و درویشان و فراغت غریبان و مسافران، خواتق و اربطه<sup>۳</sup> و حوضها و پلها و حمامات در اطراف دیار خراسان بسیار ساخته اند، چنانچه تعداد بعضی از آنها ذکر<sup>۴</sup> می شود.

**خانقاه اخلاصیه<sup>۵</sup>**: در محاذی مدرسهٔ اخلاصیه واقع است و هر روز بیشتر از هزار نفر ضعفا و مساکین را در آن مقام فیض انتما ضیافت کرده، از اطعمه<sup>۶</sup> لذیذه سیر می سازند و هر سال قرب دوهزار پوستین و کپنک و پیراهن و ازار و طاقیه و کفش به مستحقان قسمت می کنند.

**خانقاه جماعتخانهٔ سر مزار عارف ربّانی مولانا شمس الدین محمد تبادکانی**: در

۱. کا: راعه.

۲. کا: تقرّب به.

۳. اساس، کا: رابطه.

۴. اساس: کرده.

۵. اساس: خلاصیه.

۶. اساس: طعمه.

خیابان هرات واقع است.

**عمارت سر مزار فایض الانوار حضرت مخدومی حقایق پناهی - نور الله مرقدہ:** به صفت وسعت و رفعت و لطافت هوا اتصاف و انتما دارد.

**فناویه:** در جوار همین مزار واقع است.

**عمارت حوض ماهیان:** گشتگاه مردم خراسان و مسکن فقرا و درویشان است.

**عمارت سر مزار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد قدس الله سره العزیز:** به فسحت ساحت و تکلف بی غایت موصوف و معروف است.

**لنگر سر مزار شیخ محیی رحمه الله:** خالی از تکلفی [۲۵- پ] نیست.

**عمارت سر مزار امیر عبدالواحد بن مسلم:** در خمچه باد کائن است.

**خانقاه زیارتگاه:** در آنجا نیز به اطعام فقرا و مساکین قیام می نمایند.

**عمارت سر مزار خواجه یوسف همدانی رحمه الله علیه.**

**دار الحفظ:** که در مشهد مقدسه داخل روضه رضویه - علی صاحبها السلام و التّحیة - ساخته اند. و آن را به نقوش اسلامی و ختایی از لاجورد و طلا در غایت تکلف پرداخته اند. و ایضاً، ایوانی در کمال رفعت و نهایت زیب و زینت در همان روضه شریفه بنا کرده اند و غلورخانه ای نیز احداث نموده اند که هر روز در آنجا به اطعام فقرا و ضعفا و ایتم قیام نمایند.

**خانقاه سر مزار شیخ فرید الدین عطار:** جای بهشت آثار است و در سنه اثنی و تسع مائه (۹۰۲) که بلده نیشابور از فرّ طلعت خجسته آن حضرت پر نور بود، روزی به زیارت مقابر مشایخ آن سرزمین پرداختند و چون مشاهده نمودند که اکثر آن قبور نزدیک به اندراس رسیده، امر فرمودند تا به دستوری که حالا متعارف است، قبرهای اولیا را راست ساختند.

**لنگر مولانا سری:** در بلده مرو تعمیر یافته.

امّا تفصیل رباطهایی که بانی مبانی خیرات عمارت کرده اند، بر این جمله است:

رباط سر خیابان، تقوز<sup>۱</sup> رباط، رباط حوضک، رباط دره زنگی، رباط چهل دختران، رباط ترناب، رباط پنج ده، رباط قتلش<sup>۲</sup> [۲۶- ر] مرغاب، رباط مروچاق، رباط پیل احمد مشتاق، رباط بیغو<sup>۳</sup>، رباط زاهد، رباط خواجه دوکه، رباط چهارشنبه، رباط بابا بوری، رباط دره قورقوش، رباط کندگی، آق رباط، رباط مزدوران، رباط یان بولاغ، رباط دشت شارخت، رباط ادرسکن، رباط فرمانشیخ، رباط ابوالولید، رباط پریان، رباط پیل غوریان، رباط پایابک<sup>۴</sup>، رباط تیر پیل، [رباط<sup>۵</sup>] شترخان تیر پیل، رباط صحرای باغند، رباط جام، رباط خرگرد، مرمت رباط بکر آباد، رباط سعد آباد، رباط حظیره، رباط سنگ بست، رباط مشهد مقدسه، رباط تپیه چوک، رباط دیز باد<sup>۶</sup>، رباط کلیدر، رباط سنکلیدر، رباط رونیز، رباط اسفراین، رباط چناران، رباط عشق، رباط دهنه تخت سلیمان، رباط جرمجوی، رباط آهوان، رباط سرکوچه علامت، رباط پیل نگار، رباط بهره. رباط دیه لر.

اما حوضهایی که ساخته اند این است که مفصل کرده می شود: حوض محله پای درخت میراثی، حوض محاذی قلعه اختیار الدین، حوض محله شالبافان، حوض سور<sup>۷</sup> پشته، حوض محله چهل گزی، حوض خواجه کله، حوض محله پیر قوام، حوض محله قلندران، حوض پهلوی شفائیه، حوض سر مزار حضرت مخدومی حقایق پناهی، حوض پریان، حوض مسجد فوشنج<sup>۸</sup>، حوض چرخه<sup>۹</sup>، حوض صحرای باغند، حوض شاهان گرماب، حوض دیزباد<sup>۱۰</sup>، حوض زیارتگاه، حوض اندخود، حوض راه خوارزم.

اما مفصل پلها این است که مرقوم می گردد [۲۶- پ]: سه پلک، پل تولکی، پل ساقسلیمان، پل چهل<sup>۱۱</sup> دختران، پل ترناب، پل قلندران، پل قازبانان، پل بای خواجه،

۱. کا: توقوز. ۲. کا: قتلش، تصحیح شده است.

۳. کا: بیغو. ۴. کا: بیک

۵. اساس: ندارد؛ با توجه به فحوای مطلب از کا، افزوده شد.

۶. کا: دیز آباد؛ تورخان گنجه ای «دیزبا» خوانده است.

۷. کا: شور پسته. ۸. کا: پوشنج.

۹. اساس: چرخه. ۱۰. کا: دیزآباد.

۱۱. اساس: چل.

پل و بند خیر آباد، پل جوزجانان، پل نگار سرمست<sup>۱</sup>، پل فوشنج<sup>۲</sup>، مرمت تیر پل، پل نهر عرب، پل چخچران، پل و بند طرق.

اما تعداد حمامات بر این جمله است: حمامی که در محاذی شفائیه ساخته‌اند، حمام زیارتگاه، حمام دره زنگی، حمام توجی، حمام چهل<sup>۳</sup> دختران، حمام ترناب، حمام پنج‌ده، حمام فیض آباد، حمام سعدآباد، والتوفیق من الله الخالق للعباد.

---

۱. اساس: مرمت.

۲. کا: پوشنج.

۳. اساس: چل.

## مقصد ششم

### در بیان رعایت ارکان شریعت حضرت رسالت علیه السّلام والتّحیّات

بر لوح خاطر اولوالبصائر سمت ارتسام دارد که توّسل به بارگاه احدیّت و تقرّب به درگاه صمدیّت بی واسطه انقیاد و اذعان ارکان اسلام تمشیت نپذیرد و تحصیل سعادات دارین و ادراک مرامات منزّلین بی وسیله<sup>۱</sup> متابعت و مطاوعت حضرت خیر الانام - علیه الصّلوّة والسّلام - وجود نگیرد.

بصر بصیرت اصحاب زهد و عبادت از اشعه انوار شریعت غرّا روشن است و مجلس درس و افادت ارباب علم و فضیلت از شعشعه شعار ملّت بیضا مزین. نهال اقبال سلاطین بی همال از رشحات سحاب دین فیض آیین حضرت<sup>۲</sup> نضارت گرفته و رایت آمانی و آمال خواقین عدیم المثل [۲۷- ر] به<sup>۳</sup> سبب تشبث به حبل متین<sup>۴</sup> شرع مبین، صفت رفعت پذیرفته.

---

۱. کا: واسطه.

۲. کا: حضرت.

۳. کا: «به» ندارد.

۴. کا: المتین.

### نظم

جمله عالم شدند بنده شرع      به دل و دیده پرورنده شرع  
زود واصل شده به مقصد حق      هر که بودست رهرونده شرع

اقامت صلوات پنجگانه از شش جهت ابواب اقبال و سعادت بر روی امت بلند رتبت گشاید. و لهذا آخرین سخنی که بر زبان معجز بیان خاتم الانبیاء - علیه من الصلوات ازکها<sup>۱</sup> جریان یافت این بود که: «الصلوة وما ملکت ایمانکم».

ادای زکات سبب حصول انعام کریم متعال و موجب ازدیاد اموال گردد، كما قال الله تعالی: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَانِهَا﴾ [۱۶۰/۶] صوم رمضان واسطه اختصاص به درگاه ملک مستعان و وسیله وصول به مواهب مهیمن منان شود، كما قال سبحانه: «الصوم لی وأنا أجزی<sup>۲</sup> به» گزاردن حج اسلام و طواف بیت الله الحرام، مکمل دین مبین و متمم نعم رب العالمین باشد که كما قال: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ [۳/۵] سراج المسلمین گردانیدند. جد و اجتهاد این ملاذ عباد و عباد در اقامت نماز جمعه و جماعت به مرتبه ای بود که در درون باغ مرغنی مسجدی در غایت زیب و زینت ساخته<sup>۳</sup>، خواجه حافظ محمد سلطان شاه را که زبده قرآن زمان خود است، به امامت آن بقعه مقرر فرموده بودند و در هر پنج وقت به جماعت حاضر می شدند.

و ایضاً، محتسبی تعیین نموده بودند که ملازمان آستان [۲۷- پ] هدایت آشیان را به ادای صلوات ترغیب نماید و اگر نامشروع از کسی ملاحظه کند<sup>۴</sup>، حد شرع بر وی براند. و ایضاً، در محاذی باغ مرغنی مسجد جامعی در کمال تکلف و زیبایی ساخته اند و الحق فضای دلگشای آن بنا از صفای باطن خجسته میامن بانی حکایت می کند و هوای روح افزای آن مقام فیض انما از نسیم بهشت جاودانی روایت می نماید.

۱. کا: اذکارها.

۲. اساس: اجری

۳. کا: ساخته + و.

۴. کذا در هر دو نسخه کنند.

### نظم

مسجد او مجمع فیض اله  
زمزمه خطبه او تا به ماه  
آمده در وی ز سپهر کبود  
فیض به یک خواندن قرآن فرود<sup>۱</sup>  
غلغل تسبیح به گنبد درون  
رفته ز نه گنبد والا برون  
طاق بلندش به فلک گشته جفت  
حامل او گشته فلک در نهفت  
هر که سعادت بودش رهنمای  
بر در او سر نهد آنگاه پای

و از جمله مساجدی که این بانی مبانی خیرات تعمیر فرموده‌اند، یکی مسجد جامع هرات است که فی الواقع جامع فیوضات الهی و رافع کدورات نامتناهی است و این بقعه شریفه را سلطان ابوالفتح غیاث الدّین محمد بن سام در اواخر ایام دولت خویش بنا فرموده، و قبل از آنکه خاطر عاطرش از اتمام این عالی مقام فارغ شود<sup>۲</sup> به جوار مغفرت ایزدی انتقال نمود. برادرش سلطان شهاب الدّین که قایم مقام بود به تعمیر مسجد پرداخت، اما پسرش سلطان غیاث الدّین محمود، پس از آنکه بر تخت پادشاهی نشست، آن موضع متبرک را تمام ساخت.

چون مدّتی بر این حال بگذشت [۲۸- ر] و [به] <sup>۳</sup> سبب طغیان چنگیزخان و خرابی ولایت خراسان، آن منزل بلند مکان روی به ویرانی نهاد، تجدید و تعمیرش به سعی و اجتهاد پادشاه نیکو نهاد ملک غیاث الدّین گرت اتفاق افتاد. بعد از فوت وی، ولدش ملک معزّ الدّین حسین در زیب و زینت مسجد افزود، و در زمان خاقان سعید میرزا<sup>۴</sup> امیر جلال الدّین فیروزشاه مرمتی فرمود.

### نظم

هر که آمد عمارتی<sup>۵</sup> نو ساخت  
رفت و منزل<sup>۶</sup> به دیگری پرداخت

۱. اساس: فزود.

۲. اساس: شود + و.

۳. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۴. کا: مرور مغفور.

۵. اساس: عمارت.

۶. کا: عمارت.

وان دگر پخت همچین<sup>۱</sup> هوسی وین عمارت<sup>۲</sup> به سر نبرد کسی در ایام دولت و اوان سلطنت سلطان صاحب‌قران و خاقان گیتی‌ستان ایوان صفه مقصوره‌اش شکستی فاحش یافت و سقف گنبد معموره‌اش به سرحد خرابی شتافت، جدار بلند مقدارش مانند راکعان، پشت خم کرد و پیل پایه‌های عالی‌آثارش مثال ساجدان، روی [نیاز]<sup>۳</sup> بر زمین آورد. سفیدی گچ از سقف مرفوعش مرتفع شد و خاک سیاه نمناک بر زبر فرش میمونش مجتمع گشت.

چون این معانی بر ضمیر انوار آن مهبط الهامات ربّانی پرتو انداخت، همگی همّت بر تجدید و تشیید قواعد آن عمارت مقصور ساخت و از پادشاه اسلام اجازت طلبیده و از ارواح مقدّسه مشایخ عظام استمداد کرده، در شعبان سنه ثلاث<sup>۴</sup> و تسع مائه (۹۰۳) به باز کردن گنبد و پشت طاق مقصوره که مکسوره گشته بود، امر نمود.

بعد از آن به استصواب [۲۸- پ] معماران حاذق و مهندسان مدقق به راست ساختن آن بنا، بنابر وجهی که از آن محکّمتر نتواند بودن اشارت فرمود، در دو طرف صفه مقصوره دو ایوان عالی شأن بنیاد نهاد و بدان جهت طاق بزرگ را متانت و استحکام تمام داد. و آن مؤسس قواعد مبرّات به واسطه کثرت اهتمام در اتمام این عمارات هر روز به نفس نفیس به آن مقام شریف تشریف می‌آورد و در اکثر ایام دامن در میان زده مانند سایر مزدوران کار می‌کرد. در هر چند روز معماران و استادان، بل جمیع پیشه‌وران آنجایی را جامه‌های گرانمایه می‌پوشانید و به نوازش موفور و انعامات غیر محصور<sup>۵</sup> خوشدل و مسرور می‌گردانید. لاجرم به توفیق الهی و تأیید نامتناهی پادشاهی، کار سه چهار ساله در مدّت شش هفت ماه تمام گشت و رفعت ایوان مقصوره به مقتضای همّت<sup>۶</sup> امیر بحر مکرمت از آنچه پیشتر [بود]<sup>۷</sup>، شش هفت ذرع در گذشت.

چون اصل کار به اتمام رسید و قواعد آن مانند بنای حرمان مستحکم گردید، خیال

۱. کا: همچنان.

۲. اساس: عمارت + عمارت.

۳. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۴. کا: ثلث.

۵. اساس: محصوره.

۶. کا + امر.

۷. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

زیب و آرایش و اندیشه تکلف و نمایش بر خاطر عاطرش گذشت، به موجب اشارت علیه، مهندسان خجسته آثار و کاشی تراشان شیرین کار و هنرمندان نقّاش، و استادان سنگتراش به جدّ هر چه تمامتر روی به تزیین<sup>۱</sup> آن مسجد فیض آیین آوردند، و در مدّت یک سال، کاری را که به حسب تخمین و قیاس می‌بایست که در قرب [۲۹- ر] پنج سال اختتام یابد، [در غایت پاکی و آراستگی<sup>۲</sup>]، تمام کردند.

وجوه طاقها و رواقهایش به نقوش اسلامی<sup>۳</sup> و ختایی مزین و محلی شد و صفحات صفّهای پر صفایش به وفور تکلفات غریب و کثرت اختراعات عجیب از سایر بقاع ممتاز و مستثنی گشت. سقف گنبدهای بلندش مانند صحیفه اعمال نیکوکاران صفت سفیدی و روشنی پذیرفت و ازاره‌های ایوانهای ارجمندش از سنگهای سوروبان رصانت و متانت لاکلام گرفت.

### نظم

پر از نقش و نگار از فرش تا سقف      مهندس را بر او فکر و نظر وقف  
ز عالی غرفه‌هایش چشم بد دور      مقوّس طاقها چون ابروی حور  
و چون منبر قدیم که از چوب جوز تراشیده بودند درهم شکسته بود، همّت عالی  
نهمتِ امیر صافی طویّت مقتضی آن شد که منبری از سنگ مرمر ترتیب یابد و ملازمان  
آستان رفیع الشّان درجست و جوی و تک و پوی افتاده، در ولایت خوفاً<sup>۴</sup>، سنگ مرمر  
یافتند و به بهای تمام از صاحبش خریده بدین بقعه مبارک آوردند و استاد شمس الدّین  
سنگتراش به ساختن آن اشتغال نموده به یمن اهتمام امیر عالی گهر منبری ساخته و  
پرداخته شد که تا آفتاب عالم آرا، هر صباح خطیب آسا بر منبر<sup>۵</sup> سپهر خضرا برمی آید،  
شبیّه و نظیر آن ندیده و تا سنّت سنّیه نماز جمعه و جمعاعات در میان [۲۹- پ] امت

۲. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۱. کا: به زیب.

۴. اساس: خوان.

۳. کا: اسلیمی.

۵. کا: منبر + نه.

حضرت رسالت پدید آمده، گوش هیچ رونده، مثال آن نشنیده. جناب شریعت مآب زبده فضلاى زمن سید اختیار الدین حسن - دام معالیه - جهت تاریخ اتمام این منبر عالی مقام، این قطعه را در سلک انشا نظام و انتظام داد،

### قطعه

از همّت بزرگی شد منبری مکمل کز غایت ترفع بر عرش سر کشیده  
هرگز کسی ندیده منبر به سنگ مرمر تاریخ شد همان کو «هرگز کسی ندیده»  
الفصّه، در روز چهارشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و تسع مائه (۹۰۵) که تکلف و  
تزیین این مسجد جنت آیین تمام شده بود، آن صاحب توفیق صائب تدبیر، آشی عظیم  
ترتیب نمود.

### بیت

یکی جشن فرمود با زیب و ساز که در وصف آن قصه گردد دراز  
و خطیب و امام و وعّاظ و حفاظ و متولّی و خدّام و استادان<sup>۱</sup> و عملّه عمارات را  
باجمعهم، هم در آن مقام طلب داشته شرط ضیافت به تقدیم رسانیدند. آنگاه قامت  
قابلیت آن جماعت را که قرب صد کس بودند به پوستینهای گرانها و فرجیهای صوفی  
اعلی و قباهای قطنی و دیگر ثیاب فاخره مزین و آراسته گردانیدند. بعد از آن جهت مزید  
متانت و استحکام به فرش بام این خجسته مقام اشارت فرمودند و عملّه عمارت به  
ترتیب مصالح و استادان به کاربردن آنها اشتغال نموده به اندک<sup>۲</sup> فرصتی جمیع بامهای آن  
فرخنده [۳۰-ر] بنا را که تخمیناً چهارده جریب است، دو فرش بر زبر یکدیگر انداختند  
وروی آن را به کاه گل اندوده بالکل خاطر از آن ممرّ فارغ ساختند.  
آنگاه امیر هدایت پناه به ترتیب مایحتاج طویی دیگر پیشتر از بیشتر فرمان داد و  
فرمانبران بدان امر مشغولی فرموده، پنجاه سر گوسفند و نه سر اسب در آن دعوت  
صرف نمودند، باقی اشیا را بر این قیاس باید کرد.

۱. کا: استادان + کار.

۲. اساس: باید که.

### مثنوی

چو جنّت یکی بزم آراسته مهیا در او هر چه دل خواسته  
جهان تا جهان خوان و دستارخوان برآراسته شیرها بی کران

در روز دوشنبه غره جمادی الاوّل سنه ست و تسع مائه (۹۰۶) مشایخ و سادات و قضات و علما و فضلا و امرا و وزرا و اشراف و اعیان دارالسلطنه هرات، بعضی به موجب اشارت امیر هدایت منقبت و برخی به عشق خود در آن معبد فیاض البرکات مجتمع گشته، مجلسی در غایت اّبّهت دست درهم داد. بعد از کشیدن اطعمه و اغذیه فراوان و فراهم آوردن شیر و دستارخوان، نوبت دیگر دست دریا نوال امیر بلند مکان عمله عمارت و استادان و مزدوران را ثیاب فاخره پوشانید و مراسم نوازش و عذرخواهی به تقدیم رسانید.

پوشیده نماند که اگر هر یک از مساجدی که معمار همت این امیر بحر مکرمت ساخته است مفصلاً مذکور شود، این مختصر به تطویل انجامد. لاجرم به [تحریر] <sup>۱</sup> مجرد [۳۰-پ] تعداد باقی مساجد اکتفا می رود:

مسجد سرپل انجیل، مسجد تل قطبیان<sup>۲</sup>، مسجد سر کوجه الغ آتا<sup>۳</sup>، مسجد سر کوجه امیر اسلام برلاس، مسجد چهار سوق میرزا علا الدوله، مسجدی که در نواحی کوشک جهاننمای<sup>۴</sup> ساخته شده، مسجد محله قلندران، مسجدی که در حوالی باغ زاغان عمارت یافته، مسجد محله ترخانیان، مسجد محله میر عادل، مسجد جامع پل کارد<sup>۵</sup>، مسجد جامع پل درقرا، عیدگاه زیارتگاه، مسجد قریه بهره، مسجد جامع اسفزار، مسجدی که در غور ساخته اند، مسجد جامع قصبه فوشنج<sup>۶</sup>، عیدگاه جام، مسجد سرخس، مسجد جامع کرات ترشیز، مسجد جامع استراباد. دیگر در جمیع مدارس و خواتق و اربطه که بنا نهاده اند، مسجد ساخته اند، یقبل الله تعالی منه.

۱. اساس ندارد از کا افزوده شد.

۲. اساس: قطیان.

۳. اساس، آتا.

۴. اساس: جهانمای.

۵. چ: کاردکارده

۶. کا: پوشنج.

و چنانچه این مشیّد ارکان اسلام [را] <sup>۱</sup> به قیام صلوة اهتمام بود، به ادای زکات و تصدّقات نیز سعی و اجتهاد تمام بود، بلکه اعتقاد راقم این کلمات آن است که هرگز آن مقدار از زر یک سال در خزانه آن حضرت قرار نمی‌گرفت که زکات واجب شدی؛ زیرا که هر چه به دست ملازمانش درمی‌آمد، هم در آن نزدیکی در وجه انعام طوایف انام مصروف <sup>۲</sup>، می‌گشت یاتن ... عمارت <sup>۳</sup> بقاع خیر می‌شد.

### مصراع

قرار در کف آزادگان نگیرد مال.

و همواره عزیزانی که به شرف مجالست این امیر بحر مکرمت مشرف می‌گشتند، اسامی مردم مستحق را به عرض می‌رسانیدند [۳۱-ر] و آن حضرت فراخور حال از مایده انعام خویش ایشان را بهره‌ور می‌ساختند. و ایضاً، پیوسته مبلغی کرامند به یکی از ملازمان معتمد خویش می‌سپردند تا در وقت سواری هرگاه چشم ایشان بر محتاجی افتد، رعایتش نمایند.

در ماه مبارک ﴿رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾ [۲ / ۱۸۵] این امیر بلند مکان، به قدر امکان، در ازدیاد خیرات و مبرات سعی می‌نمودند و در شیلان دستوری چند سر گوسفند و مایحتاج آن می‌افزودند. و هر شب مردم بسیار از سادات کبار و علمای روزگار و امرای عالی تبار و صدور رفیع‌مقدار در حضور امیر بزرگوار افطار می‌فرمودند و آن حضرت به نفس نفیس ملاحظه مهمانان کرده، به تقسیم طعام می‌پرداختند. بعد از آن خود دست به خوردنی دراز می‌کردند و جمعی را تعیین می‌نمودند که در بیرون نشسته به ضیافتی مردم که در مجلس جای نیابند، مشغولی نمایند.

و مع ذلک از پیش خود نیز جهت ایشان بخش می‌فرستادند و قریب و بعید، فضلا و شعرا و فقرا و ضعفا و ایتم را به انعام زر و جامه می‌نواختند، بلکه پیوسته خواص و عوام را از مایده برّ و احسان بی پایان خویش محظوظ و بهره‌ور می‌ساختند.

۱. اساس ندارد، از کا افزوده شد.

۲. اساس: مصروف + است.

۳. ظاهراً از هر دو متن عبارت چیزی افتاده است.

### بیت

جام جم روید به جای لاله از هر ذره خاک

قطره‌ای بر خاک اگر ریزند از احسان او

و به مقتضای آیت: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ [۳ / ۹۷] آن حضرت را از مبادی ایام نشو و نما تا آخر اوقات حیات [۳۱ - پ] هوس گزاردن حج اسلام در سر و اندیشه طواف روضه خیر الانام - علیه الصلوة والسلام - در خاطر بود. همواره به قدر مقدور در این باب سعی می نمودند و پیوسته به زبان حال و قال مضمون این دو بیت ادا می فرمودند:

### نظم

کی بود یارب که رو در یثرب و بطحا کنم

گه به مکه منزل و گه در مدینه جا کنم

بر کنار زمزم از دل بر کشم یک زمزمه

وز دو چشم خون فشان آن چشمه را دریا کنم

چندین نوبت جهت امضای این عزیمت پای مبارک در رکاب آورده بدان صوب با صواب روان گشتند و هر بار به موجب التماس صاحب قران جم اقتدار مراجعت نموده از سر حصول آن متمنی در گذشتند. و در سنه اربع و تسع مائه (۹۰۴) که سلطان صاحب قران جهت بعضی از مصالح مملکت در ظاهر<sup>۱</sup> بلده مرو خیمه اقامت برافراشته بودند، سودای این سفر خجسته اثر بر دماغ این امیر پاکیزه گوهر غلبه کرده، مولانا نظام الدین عبد الحی طیب را جهت استجازه به اردوی همایون فرستادند و به نفس نفیس مضمون این بیت را که:

## بیت

صد هزاران دی در این سودا مرا امروز شد

نیست صبرم بعد از این کامروز را فردا کنم

بر زبان آورده با طایفه‌ای از علما و فضلا و جمعی کثیر از ملازمان سعادت‌انتما به جانب مشهد مقدسه توجه فرمودند.<sup>۱</sup> مقارن وصول آن جناب بدان دیار، مولانا عبدالحی از پایه سریر اعلی رسید [۳۲-ر] و مکتوبی را که صاحب قران مظفرلوا در این باب به امیر عالی جناب نوشته بودند، رسانید و سواد آن مکتوب این است:

«به جناب رکن السلطنة، عمدة المملكة، زبده ارباب دین و دولت<sup>۲</sup>، قدوة اصحاب ملک و ملت، مؤسس الخیرات، موفق المبررات، اعتضاد الدولة الخاقانی، مقرب الحضرت السلطانی، نظام الملة والدین امیر علی شیر - زاد الله میامن توفیقاته - وفور دعوات لطف آمیز و صنوف تسلیمات شوق انگیز ارسال داشته، آرزومندی به ملاقات فیض البرکات زیاده از احاطه شرح و بیان است.

بعد هذا تصویر ضمیر منیر آنکه روز جمعه یازدهم رجب مولانای اعظم، مولانا عبدالحی آمده کیفیت صحت و سلامت و رفاهیت و استقامت مزاج شریف رسانید و اطلاع بر آن، موجب مسرت بی‌غایت گشت. قبل از رسیدن او، خبر عزیمت جانب حجاز که در ضمیر منیر تصمیم یافته باشد<sup>۳</sup> از السنه و افواه می‌رسید. اما چون از ثقه استماع نمی‌شد، موثق به نمی‌گشت تا آنکه از مضمون کتابتی که در صحبت مشارک<sup>۴</sup> الیه به ناظم اعظم قواعد السلطنة و الخلافة خواجه افضل الدین محمد نوشته بودند، چنان مستفاد گشت که در این ولا آن داعیه همت رسوخ و تجدد یافته<sup>۴</sup> و خیال آن عزیمت جزم فرمودند.

صورت آن است که بر همگنان، بلکه بر عالم و عالمیان، ظاهر خواهد بود که

۱. کا: فرمودند + و.

۲. کا: عمدة الملوك دین ودولت و.

۳. کا: بود.

۴. کا: تجدد یافتہ.

[اشتداد]<sup>۱</sup> رابطه اتصال و یک‌جهتی و علاقه ارتباط و هم‌نفسی با [۳۲-پ] آن جناب «من المهد الی اللحد»<sup>۲</sup> به چه مثابه مسلوک فرموده و می‌فرماییم<sup>۳</sup> و در همه اوقات و احوال رضا جویی خاطر شریف آن جناب را بر تمامی مدعیات و مطلوبات خود راجح<sup>۴</sup> دانسته، این معنی را از دلایل دولت بی‌همال شمرده و می‌شماریم.

و الحقّ در مقابله آن آثار دولتخواهی و اخلاص و خیراندیشی و اختصاص که از آن جناب به ظهور رسیده و می‌رسد، چون این [معنی]<sup>۵</sup> از آفتاب روشنتر است، تفصیل آن را فایده‌ای نیست. خود می‌دانند که هرگز تکلف و مغایرتی در میان نبوده و همه وقت سخن چنان می‌گذشته که هر چه آن رُکن السّلطنه را از قاعده نیکوخواهی و خیراندیشی به خاطر رسد تا نه<sup>۶</sup> نوبت رخصت گفتن آن داشته باشند و ما را نیز پیوسته هر چه به خاطر می‌رسیده<sup>۷</sup> از روی اشفاق ظاهر می‌فرموده‌ایم.<sup>۸</sup>

اکنون با وجود آنکه نیت مهاجرت صواب<sup>۹</sup> که در این وقت جزم فرموده‌اند، به خاطر<sup>۱۰</sup> به نوعی شاق می‌گذرد که مزیدی بر آن متصور نیست، اما چون رضای ایشان را بر مصالح خود تقدیم می‌فرماییم، از رخصت و اجازتی که [واقع]<sup>۱۱</sup> شده باز نمی‌گردیم؛ ولیکن آنچه به خاطر می‌رسد تنبیه آن نیز لازم است.

ظاهر خواهد بود که، در این راه<sup>۱۲</sup> امنیت طریق شرط است و معلوم دارند که در این ایام حالت عراق و بغداد که ممر عبور است چگونه پریشان و بی‌استقامت است و در حدود مصر و شام نیز انواع تفرقه استماع می‌افتد [۳۳-ر] و در روایت آن است که: «اگر مخافت طریق چندان باشد که بی‌موجبی کسی دست در میان کسی تواند زد، رفتن

۱. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۲. اساس: العهد.

۳. کا: می فرماید.

۴. کا: مقدم.

۵. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۶. کا: سه.

۷. کا: رسید.

۸. کا: فرمودیم.

۹. کا: صوری.

۱۰. کا: «به خاطر» ندارد.

۱۱. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۱۲. کا: عزیمت.

واجب<sup>۱</sup> نیست» و اگر در این وِلا از خوف راه اندیشه به خاطر نرسد<sup>۲</sup>، چگونه تواند بود؟ چون خود می فرمودند<sup>۳</sup> که جهت ناامنی راهها چیزی فُلوری ترتیب یافته که اگر ضرورت باشد و به محل خوفی رسیده شود، هر یک از ملازمان چیزی از آن همراه داشته باشند.

دیگر آنکه، چون تمادی ایام این سفر ظاهر است و بر عمر اعتمادی نیست، اگر یک نوبت دیگر ملاقات فرموده قاعده خیر باد به تقدیم رسد، اما با وجود این دو حال از این مقدمات که نوشته شد، دغدغه ای نیز هست که مبادا به خاطر شریف غباری رسد و تصوّر فرمایند که غرض از این سخنان منع عزیمت ایشان است. چون همیشه هر چه<sup>۴</sup> از روی دولتخواهی به خاطر می رسیده<sup>۵</sup>، بی تکلف گفت و شنید می نموده اند، ما را نیز لازم نمود که هر چه در این ابواب به خاطر رسد، اشعار می فرماییم. باقی رأی صوابنمای مختارست و هر چه به صلاح دارین مقرون خواهد بود به تقدیم خواهد رسید. سعادت دارین ملازم بادا، والسلام».

و چون در ضمن این سطور این معنی در کمال ظهور بود که خاطر اشرف اعلی بسیار به آن مایل است که نوبت دیگر بین الجانبین ملاقات دست دهد. آن حضرت آن عزیمت را در حیّز تأخیر انداخته، علم توجّه به جانب مرو انداختند. [۳۳- پ] اما چون در نواحی سرخس نزول فرمودند، موکب همایون نیز از آن جانب رسیده به عزّ ملازمت صاحب قران عالی منزلت فایزگشتند و بی شائبه تکلف این پادشاه کامگار به واسطه دریافت ملاقات امیر هدایت شعار آن مقدار بهجت و سرور اظهار نمودند که اگر از هزار یکی و از بسیار اندکی شرح پذیر گردد، شاید که برلاف و گزاف محمول شود.

و امیر عالی مقام سه روز در اردوی کیهان بوی توقف کرده، در آن ایام تبرکات پادشاهانه و تنسوقات خسروانه از اسبان راهوار و شتران باربردار و اجناس بی قیاس و

۱. کا: جایز.

۲. کا: رسد.

۳. کا: می فرموده اند.

۴. کا: آنچه.

۵. کا: رسید.

نقودِ نامعدود و پیشکشِ خسرو جمشیدوش و شازادگان بلند مرتبت و روی پوشان سراپردهٔ عصمت فرمودند و مطایای آمال امرا و وزراء و صدور و ایچکیان، بل اکثر ملازمان آستان سلطنت آشیان را از مواید انعام و احسان خویش گرانبار ساختند و به عرض حضرت اعلیٰ رسانیدند که: شما نوبتی بر زبان الهام بیان می گذرانیدید<sup>۱</sup> که هرگاه مرا از شغل خطیر جهانداری ملالت دست دهد به مجاوری مزار فایض الانوارِ زبده الاولیا شیخ نجم الدین کبری<sup>۲</sup>، یا جاروبکشی آستانهٔ علیّهٔ مقرب حضرت باری، خواجه عبدالله انصاری - قدّس سرهما - قیام خواهم نمود. اکنون شما را این معنی میسر نمی‌گردد و مرا به طوع و رغبت، اجازتِ سفر حجاز نمی‌دهند؛ رخصت فرمایند تا به وکالت نفس همایون [۳۴- ر] بقیهٔ زندگانی را به جاروبکشی آستانهٔ علیّهٔ انصاریه صرف نمایم و از امر ملازمت مطلقاً معاف باشم، زیرا که ضعف پیری و شیخوخت در بنیهٔ من اثر کرده و قوت فوت شده [و]<sup>۳</sup> بدن ضعیف گشته است،

### نظم

رسم<sup>۴</sup> است که مالکان تحریر آزاد کنند بندهٔ پیر  
حضرت صاحب‌قرانی<sup>۵</sup> از غایت لطف و مهربانی این ملتمس را به حسن قبول تلقی فرموده بر زبان گوهر افشان گذرانیدند که: مادام که شما در خراسان متوطن باشید هر التماس که فرمایید به عزّ اجابت مقرون است، چه به یقین دانم که اگر این ملک از وجود شریف شما خالی باشد احوال فرق انام از خواص و عوام به اختلال انجامد.  
آنگاه قامت قابلیت امیر صافی طویّت را به پوستین کیش ابرهٔ زربفت که به تکمه‌های طلا مزین و محلّی بود و دیگر جامه‌های گرانبها که مناسب منصب مذکور بود بیاراستند و

۱. اساس، کا: گذرانیدند

۲. کا + رحمة الله علیه.

۳. اساس، کا: ندارد، با توجه به فحوای عبارت افزوده شد.

۴. کا: رسمی.

۵. اساس + ع / مصرع؛ با توجه به سلاست در جمله حذف شد.

رخصت مراجعت به دار السُّلْطَنَةُ هرات ارزانی داشت و آن حضرت در اواسط شعبان سال مذکور نوبت دیگر آن بلدهٔ فاخره را از فرّ طلعت خجسته پر نور گردانیدند. اهالی آنجا از مشایخ و سادات و علما تا سوقیه و رعایا بدین جهت بغایت مبتهج و مسرور گشتند و به سجدات شکر و ایفای نذور، قیام و اقدام نمودند.

در این اثنا خاطر عاطر امیر هدایت انتما، مایل به آن شد که در آستانهٔ علیّهٔ انصاریه جشنی عظیم ترتیب فرموده، اکابر [۳۴-پ] و اشراف بلدهٔ هرات را مهمانداری نماید و از ایشان دریوزهٔ فاتحه کنند. لاجرم به یراق [و] اسباب آن کار فرمان داد و ملازمان به ترتیب دعوت بی نهایت مشغول گشته، هفتاد سر گوسفند و بیست سر اسب و سی من قند صرف نمودند، باقی اشیا را بر این قیاس باید کرد.

و در روز پنجشنبه بیست و دوم شعبان سنهٔ مذکوره از سلاطین: میرزا سلطان احمد و میرزا محمد قاسم و سید عبدالله میرزا، و از مشایخ: مولانا شمس الدّین محمد روجی و شیخ جلال الدّین ابو سعید پورانی و خواجه ابو احمد و خواجه کلان ولد مولانا سعد الملة و الدّین الکاشغری و خواجه ضیاء الدّین یوسف و مولانا حمید الدّین تبادکانی، و از سادات و نقبا: امیر جمال الدّین عطاء الله اصیلی و امیر نظام الدّین عبدالقادر و امیر ابراهیم مشعشع و امیر برهان الدّین عطاء الله و امیر ابراهیم مشهدی و امیر صدر الدّین یونس، و از قضات و علما: قاضی قطب الدّین احمد الامامی و مولانا نظام الدّین عبدالحق و مولانا کمال الدّین مسعود شروانی<sup>۲</sup> و مولانا کریم الدّین دشت بیاضی و خواجه احمد و خواجه عبدالرحمان اولاد قاضی خواجه کلان و غیرهم از اکابر و اعیان که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل می شود، در آستانهٔ مذکوره جمع شدند.

و امرای صف آرای مثل: امیر کمال الدّین شاه حسین و امیر جنید ساریان و امیر محمد کوکلتاش و امیر حاجی پیر [۳۵-ر] و اولاد امیر سیّد غیاث الدّین محمد باغبان در آن انجمن بر پای بوده، به خدمت اکابر و یساولی قیام می نمودند.

۱. اساس، کا: ندارد، با توجه به فحوای عبارت افزوده شد.

۲. اساس، کا: شیروانی، با توجه به صفحه ۶۵ همین کتاب و منابع تاریخی تصحیح شد.

القصّه، مجلسی منعقد شد که تا مهر سپهر پیما، جهان بی سر و پا را سایر است هرگز پرتو به چنان مجمع نینداخته و تا فلک قدیمی نهاد از ثوابت و سیّار به صدهزار چشم بر عالم ناظر است به چشم او چنین محفلی درنیامده.

### نظم

چه جشنی، بزمگاه خسروانه      هزارش ناز و نعمت در میانه  
مهیا کرده خوانهای ملون      به نعمتهای گوناگون مزین

و بعد از کشیدن طعام و قرائت<sup>۱</sup> کلام ملک علام، آن مرجع و ملاذ انام از مشایخ عظام التماس فاتحه فایحه نموده، استمداد همّت فرمودند. و در آن سال اکثر اوقات در گازرگاه به سربرده، در جانب شرقی آستانه علیّه انصاریه خانقاهی<sup>۲</sup> بنا کردند<sup>۳</sup> به قدر امکان در رواج [و]<sup>۴</sup> رونق مهمام آن مزار بزرگوار افزودند. اما با وجود وقوع این حالات مطلقاً هوای توجه به حریم حرم و خیال طواف روضه حضرت خاتم - صلی الله علیه و سلم - از فضای دل و سویدای خاطر این امیر فرخنده مآثر کم نشد و در سنه خمس و تسع مائه (۹۰۵) چند نوبت به واسطه و بی واسطه از صاحبقران عالی منزلت رخصت طلبیدند و آن حضرت هر بار سر رضا جنابیندند، اما باز پیشیمان گشته به منزل امیر صافی ضمیر تشریف آوردند و التماس توقف کردند و بالاخره [۳۵ - پ] از سر رضای خاطر همایون درگذشتند و شرف اجازت ارزانی داشته، نشان راه عنایت فرمودند بر این موجب که سواد کرده می شود:

بالقدرة الشاملة الكبرى من ولی الحسنات و القوة الكاملة العظمی ممن یرفع البعض فوق بعض درجات، ابو الغازی سلطان حسین بهادر؛ سوزومیز.<sup>۵</sup>  
بر مرایای ضمائر غیبی مدائر اولی الابصار و سویدای خواطر قدسی بصایر<sup>۶</sup> ارباب

۱. کا: تلاوت.

۲. اساس: خانقاه.

۳. کا: کرده و.

۴. اساس: ندارد، از کا افزوده شد.

۵. اساس: سیوزمیز.

۶. اساس: بسایر.

خبرت و اعتبار که هدایت عرصه نیاز و ولات عرضه<sup>۱</sup> حقیقت و مجازند مخفی و محبوب نخواهد بود که چون قافله سالار منازل توفیق و توحید در وادی تحیر عوالم کون و مکان ابتدای اهتدای ﴿وَمَنْ يُعْظَمْ<sup>۲</sup> شَعَائِرَ اللَّهِ﴾ [۲۲ / ۳۲] نماید و سابقه بارقه مراحل تحقیق و تأیید، اسعاد امداد تقدیس و تمجید در ظلام غمام آثار انوار ﴿فَأَيُّهَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ [۲ / ۱۱۵] بخشید، گوش هوش سعادت‌مندی با صفای ندای: «هل من سائلٍ و هل من مُسْتَعْفِرٍ» مشرف شود که به تلقین مُلْهِمِ دولت ابدی و الهام ملقن عنایت سرمدی از جان و جنان به جواب هدایت انتساب «لِيُبَيِّكَ اللَّهُمَّ لِيُبَيِّكَ» رطب اللسان تواند گشت.

غرض از ایراد این بنیاد و مقصود از ایجاد این ایراد آنکه عالی جناب، معالی نصاب، هدایت مآب، موفق الخیرات، مؤسس المبرّات، اعتضاد الدولة الخاقانی، مقرب الحضرت السلطانی، رکن السلطنة القاهرة، عمدة المملكة الباهرة نظام الحقّ و الحقیقة و الدین امیر علی شیر - ادام الله تعالی میامن برکاته - که از [۳۶- ر] بدو طلوع بیضه بیضای دولت این دودمان و نشو غصون شجره خلافت این خاندان، رضیع دولت و رفیق شوکت این فرقه کریمه بوده و ذات ملکی صفات ولایت سمات ایشان با نفس<sup>۳</sup> نفیس همایون اتحاد ظاهری و باطنی داشته و دارد و در هیچ حال از صحبت خلد آیین و مجلس جنّت تزیینش گزیر نبوده و نیست.

در این ولّا که به دلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل ﴿و یهدی من یشاء إلى صراطٍ مُسْتَقِیمٍ﴾ [۱۰ / ۲۵] سرفراز آمده، خطاب بلا اریاب ﴿قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ [۲ / ۱۴۴] و صدای جهان آرای ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾ [۵ / ۹۷] به اشارت بشارت حقیقی و اشادات سعادت یقینی مستمع است، استدعای آن فرمود که رخصت طواف آن ارض مقدّس و اجازت وصول بدان وادی اقدس که: ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ﴾ [۳ / ۹۷] نعت و صفت آن است یافته، بعد از وفور به ادراک آن موهبت به شرایط امداد دعای دولت و استدامت حشمت اقدام نماید. اگر چه چند نوبت این نیت

۱. اساس: مرضه.

۲. اساس: تعظم.

۳. کا: بنفس.

پیشنهاد اعمال خجسته آمال خود ساخته، همین معنی را ملتمس بودند و هر نوبت به سببی [از]<sup>۱</sup> اسباب که متضمنِ مصلحت خلائق که بدایع و دایع خالقاند، التماس توقّف رفته بود مبذول افتاده. در این نوبت به ملاحظه رعایت رضای خاطر فیض آثارش که همه وقت عزیز و گرامی بوده، ایجاب مسؤل آن عالی جناب را مرعی فرمودیم و حکم [۳۶]- پ] جهان مطاع آفتاب شعاع واجب الإِتباع - نفذ الله تعالی فی مشارق الأرض و مغاربها - شرف نفاذ و سمت اصدار یافت که آن عالی جناب متوجه حجازند؛ به هر جا از ممالک و مسالک رسند، حکام و اعیان و اهالی و مقیمان و مستحفظان طرق شرایط احترام و تبجیل مرعی داشته، دقیقه‌ای<sup>۲</sup> از دقایق خدمتکاری نامسلوک نگذارند و ایشان و مردم و متعلقان که همراه باشند همه به سلامت گذرانیده، در منازل مخوفه بدرقه دهند و مقدم شریفش را عزیز و محترم دانسته شکر و شکایت را مؤثر شناسند.

سبیل برادران تاج بخش تخت نشین و فرزندانِ صاحب‌قرانِ نصرت قرین و امرای ملک‌آرای فلک تمکین و داروغگان و اشراف و اعیان و کافه سکنه مساکن و عامه متوطنه مواطن علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم آنکه بر حسب فرمان واجب الاذعان به تقدیم رسانند و از مضمون و مدلول حکم همایون عدول و انحراف و تجاوز و انصراف جایز ندارند و چون به توقیع رفیع اشرف اعلیٰ مزین و موشح و موضّح و محلّی گردد، اعتماد نمایند.

کتب بالامر العالی اعلاه الله تعالی و خلد نفاذه و لازال مطاعاً فی خامس شهر ذی‌قعدة الحرام سنه خمس و تسع مائه (۹۰۵) من الهجرة النبویه».

اما چون در وقت حصول این حکم آفتاب در اواخر جوزا بود و به واسطه شدت حرارت هوا سفر بغایت متعسر می‌نمود، مقرّر چنین شد که اوایل سنبله احرام حریم حرم بسته و زبان [۳۷-ر] به «لبيك اللهم لبيك» گشاده و متوجه گردند. در این اثنا صاحب‌قران مظفرلوا جهت مخالفت شاهزاده عالمیان محمد حسین میرزا به جانب

۱. اساس، کا: ندارد، با توجه به فحوای عبارت افزوده شد.

۲. کا: دقیقه + را.

استرآباد نهضت فرمودند و ملازمان امیر هدایت نشان به جدّ و جهد فراوان به عراق<sup>۱</sup> سفر مشغولی<sup>۲</sup> نمودند.

### بیت

بی‌خبر زانکه نقشبند قضا در پس پرده نقشها دارد

القصة، چون مهر<sup>۳</sup> عالم گرد خانه عطارد را به نور حضور منور ساخت و فی الجمله اعتدالی در هوا پیدا شد، عالی حضرت خداوندی در روز چهارشنبه سلخ محرم الحرام سنه ست و تسع مائه (۹۰۶) بر مرکب تأیید سوار گشتند، بدان عزیمت که در عین الحیات نزول فرموده، بعد از نماز جمعه از آنجا به صوب مشهد مقدّس، بلکه به جانب وادی اقدس روان شوند.

اما در اثنای راه اموری که مکروهی طباع سلیمه تواند بود پیش آمده، به منزل شریف مراجعت نمودند به خیال آنکه به مقتضای حدیث: «بارک فی سببها و خَمِيسها» در روز پنجشنبه هشتم صفر که به حسب قول ارباب نجوم هر ساعت<sup>۴</sup> مسعود بود، آن عزیمت را به امضا رسانند.

اما در روز جمعه دوم ماه مذکور بعد از ادای نماز از مشایخ و علما و اهل ارشاد: شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی<sup>۵</sup> سیف الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ صوفی علی و مولانا معین الدین الفراهی و مولانا کمال الدین حسین [۳۷-پ] الکاشفی، و مولانا حمید الدین التبادکانی<sup>۶</sup>، وخواجه عماد الدین عبدالعزیز ابهری، و از سادات و نقبا: امیر قوام الدین حسین مازندرانی و امیر جمال الدین عطاء الله اصیلی و امیر نظام الدین عبدالقادر و امیر شمس الدین محمد بن امیر یوسف رازی و دیگر اشراف و اعیان و رؤسا و کلانتران بلده و بلوکات هرات به ملازمت آن

۱. چ: بیراق.

۲. اساس: مشغول.

۳. کا: میر.

۴. کا: که هر ساعت آن.

۵. کا: شیخ الاسلام ملاذ الانام.

۶. کا: تبادکانی.

حضرت رسیده، به موقف عرض رسانیدند که: سبب آرامش بلاد خراسان و موجب آسایش طوایف ایشان ذات فایضة البرکات شماسست. در این وقت این دیار<sup>۱</sup> از وجود با جود<sup>۲</sup> سلطان صاحبقران خالی است. اگر فرّ حضور فایض النور شما نیز عاطل ماند، ممکن که فتنه‌هایی روی نماید که تدارک آن در حیّز امکان نیاید، خصوصاً که پادشاه اوزبک بر ماوراءالنهر استیلا یافته و داعیه عبور از آمویه دارد.

اکنون چون احوال عراق و شام نیز در غایت پریشانی است و طرق در نهایت ناامنی و به حسب شرع شریف در چنین وقتی حج واجب نیست، التماس این فقیران آن است که یک بار دیگر بر جان خراسانیان منت نهاده امسال از سر این سفر درگذرند و ثواب این خیر را از هفتاد حج پیاده زیاده شمرند.

عالی حضرت خداوندی بر زبان فصاحت بیان گذرانیدند که: بر همگنان بلکه [۳۸-ر] بر عالم و عالمیان روشن و مبرهن خواهد بود که مدّت مدید و عهد بعید است که این هوس در سر و این اندیشه در خاطر سمت رسوخ دارد که عزیمت این سفر مبارک به امضا رسد و هر بار که نیت نهضت بدان جانب فراخور حال یراق کرده شد، صاحبقران بی‌همال مانع گشتند و حالا که به لطایف الحیل اجازت فرموده نشان همایون عنایت کرده‌اند و مبلغی کرآمد جهت یراق خاصه و ملازمان مصروف<sup>۳</sup> گشته است، محل آن نیست که درخواست کسی به سمع رضا جا یابد. مع ذلک به ملاحظه حدیث: «إِدْخَالُ الشُّرُورِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»، التماس شما را به اجابت مقرون گردانیدم و جهت مصلحت عباد این نوبت دیگر خود را ازین متمنا گذرانیدم.

از استماع این سخن همگنان را رقت بی‌نهایت دست داده، خرم و مسرور به منازل خود مراجعت نمودند و به تجدید کمر اخلاص امیر عالی‌شان بر میان جان بسته، زبان به دعا و ثنا گشودند.

۱. کا: دیار + که.

۲. اساس: با وجود؛ کا، ذی جود، با توجه به فحوای عبارت تصحیح شد.

۳. کا: مصرف.

القِصَّة، اگر چه بنا بر اسبابی که مذکور شد، آن حضرت را سعادت وصول به مَكَّة مَكْرَمه و مدینه طَیِّبه اتفاق نیفتاد، اما به کرات مردم معتمد و امین را رعایتهای کلی نموده فرستادند تا از قبل<sup>۱</sup> ایشان حج گذاردند<sup>۲</sup> و در این باب محضرها مشتمل بر اسامی اکابر و اشراف آن مقام شریف [۳۸- پ] آوردند - الحمد لله علی ترادف آلائه و تواتر نعمائه.

## مقصد هفتم

### در بیان رأفت و رحمت

بر صحیفه خاطر عقلای روشن ضمیر به قلم تقدیر مثبت گشته که اشرف صفات نزد حضرت احدیّت، صفت رحمت است و رأفت، و کلمه: «سبقت رحمتی علی غضبی» بر ثبوت این مدّعا دلیلی است در غایت استحکام و متانت. اگر خصلتی محبوبتر از بخشایش و مهربانی بودی، حق سبحانه و تعالی ذات مقدّس خود را در صدر سور قرآنی به آن ستودی.

هادی صراط مستقیم و برگزیده روف رحیم، امت بلند منزلت را به اظهار این سیرت مأمور گردانیده، حیث قال صلی الله علیه و سلم: «ارْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكُمُ مَنْ فِي السَّمَاءِ». و در حدیث دیگر سخت دلان را از دایره متابعان خویش خارج ساخته، چنانچه فرموده که: «مَنْ لَا يَرْحَمُ صَغِيرَنَا وَلَا يُوقِّرُ كَبِيرَنَا فَلَيْسَ مِنَّا».

پس بر ذمه همه فرق انام لازم و بر رقبه جمله خواص و عوام واجب و متحتم است که

---

۲. کا: یرحمک.

۱. کا: ارحم.

۳. اساس: یوفر.

نسبت به خاص و عام در طریق رأفت سلوک نمایند تا از رحمت خالق ارض و سما محروم نمانند و از سنت سیئه سختدلی<sup>۱</sup> اجتناب و احتراز فرمایند تا اهل علم و تقوا ایشان را از سلک امت خاتم الانبیا خارج ندانند.

### نظم<sup>۲</sup>

دلاگوش کن از من این نکته خوش [۳۹- ر]

که ماندست در گوشم از نکته دانان

که هر کس کشد تیغ نامهربانی

شود کشته تیغ نامهربانان

و چون فروغ این معانی نزد آن مظهر مراحم رحمانی مقرب حضرت سلطانی کالشمس فی رابعة<sup>۳</sup> النهار ظاهر و آشکار بود، پیوسته شیمه شفقت و مرحمت را شعار خویش کرده بودند و همواره جناح رأفت و عاطفت بر مفارق اهل عالم گسترده، حرقت دلِ درماندگان از شربت شفقت تسکین می‌گرفت و جراحات سینه ستمدیدگان از مرهم مرحمتش اندمال می‌پذیرفت. جهت تحقق این دعوا و ثبوت این مدعا، قلم خجسته رقم به تحریر حکایت چند اقدام می‌نماید و صحایف این اوراق را به ذکر مآثر ستوده آن مرجع اعظام و اکابر آفاق می‌آراید و من الله الإعانة و التأيید.

**حکایت:** در زمان سلطان سعید، میرزا سلطان ابوسعید که لشکریان سلطان صاحبقرانی گاهی به مقتضای وقت و زمان بر اطراف ولایت<sup>۴</sup> خراسان تاخت می‌آوردند، نوبتی دوتن از ایشان به دست امیر احمد حاجی افتادند و او بی تأمل حکم کرد، که هر دو را کشته سرها را پیش والی سمرقند سلطان احمد میرزا برند. عالی حضرت خداوندی، مقرب الحضرت السلطانی در آن وقت در اردوی امیر احمد بودند و چون از این حکم واقف گشتند، بر حال آن دو اسیر ترخم [۳۹- پ] فرموده به سمع جناب امارت

۱. اساس: سیئه سخت دل.

۲. اساس: بیت.

۳. کا: رائعة.

۴. اساس: والایات.

مآب رسانیدند که: مناسب آن است که این دو شخص را زنده نزد سلطان احمد میرزا فرستید تا بی واسطه کیفیت حالات میرزا سلطان حسین را از ایشان معلوم کنند و به مقتضای رأی خود دربارهٔ ایشان حکم فرماید.

امیر احمد حاجی را این سخن مستحسن افتاد و آن حضرت را دعای خیر گفته، اسیران را پیش پادشاه خویش فرستاد. سلطان احمد میرزا بعد از آنکه احوال سلطان صاحبقران را از ایشان معلوم کرد، هر دو را حبس نمود و پس از انقضای چندگاه یکی از آن دو عزیز خلاص گشته به ملازمت امیر صائب تدبیر شتافت و غاشیهٔ خدمتش به سر دوش گرفته، مدت الحیات به دعای جان درازی ملازماتش اشتغال می نمود.

**حکایت:** نوبتی جمعی از امرای سلطان سعید در نواحی چهچه فوجی از لشکریان سلطان صاحبقران را بعد از محاربه اسیر ساخته بر یکدیگر قسمت نمودند که بکشند و سرهای ایشان را نزد پادشاه خویش فرستند. و عالی حضرت خداوندی مقرب الحضرت السلطانی به مصاحبت میرزا بیک ولد امیر سلطان حسین<sup>۱</sup> ارهنگی در آن اردو بودند. بالجمله از آن اسیران دو نفر به امیر سلطان حسین<sup>۲</sup> رسیده - در محلی که امیر مشاّر الیه حاضر نبود. و آن حضرت با میرزا بیک در وثاق نشسته بودند - تواچی آن دو کس را آورده گفت که [۴۰- ر] فی الحال هر دو را به قتل رسانید و سرها را بفرستید. امیر عالی<sup>۳</sup> سیرت از مشاهدهٔ این صورت متغیر گشته میرزا بیک را گفتند که من کشته در فلان محل از جنگ گاه دیده‌ام. امید آنکه یک دو تنگه<sup>۴</sup> به جلاد دهید تا<sup>۵</sup> سر او را بیاورد و یک تن از اسیران را بگذارد. میرزا بیک به موجب فرموده عمل نموده، آن حضرت یک شخص را خلاص ساختند و متفکر بودند که آیا دیگری را به چه تدبیر خلاص دهند که ناگاه تواچی رسید که یک اسیر را بیش مکشید که یک سر کفایت است.

۱. کا: حسن.

۲. اساس: حسن، در حبیب السیر نیز، حسن و حسین آمده است

۳. اساس: علی.

۴. اساس: سکه؛ کا: تنگه

۵. کا: دهید + که.

لاجرم سری را که از معرکه آورده بودند تسلیم نموده، هر دو شخص را رها کردند.

**حکایت:** نوبتی خیال ابدانی<sup>۱</sup> و معموری ولایت خوارزم در خاطر همایون سلطان صاحب‌قران افتاده، فرمان لازم الاذعان صادر شد که از ساکنان خراسان سه‌هزار خانه‌وار<sup>۲</sup> را به خوارزم فرستد تا آنجا متوطن گشته، در امر عمارت و زراعت سعی و اهتمام نمایند. چون پرتو شعور امیر مؤید منصور بر این حالت افتاد، بر حال مردم ترحم فرموده به موقف عرض رسانیدند که اگر چه غرض حضرت اعلیٰ از این حکم آبادانی دیار اسلام و ترفیه احوال فرق انام است، اما بالفعل به سبب جلا از وطن مألوف و مسکن معهود<sup>۳</sup>، تفرقه بسیار به مسلمانان می‌رسد و معلوم نیست که به مجرد توطن این جماعت، آن ولایت [۴۰ - پ] معمور گردد، امید به عواطف خسروانه آنکه از سر این معنی درگذرید زیرا که، هرگاه که اراده ازلی به تعمیر خوارزم تعلق پذیرد، بی از آنکه کسی را تکلیف جلای وطن نمایند، معمور خواهد شد.

سلطان صاحب‌قران در کثرت اول این سخنان را به سمع رضا اصغا نفرمود، بلکه ده‌بار این امیر شفقت شعار در این باب مبالغه و الحاح نمود و فایده‌ای بر آن مترتب نگشت. اما یک نوبت دیگر جرأت کرده معروض داشت که چون حکم همایون بر این جمله نفاذ یافته که من هر مهمی را که بی موقع واقع گردد تا نه نوبت اختیار گفتن داشته باشم. قصه کوچانیدن مردم را به خوارزم نه بار عرض کردم به جایی نرسید، بلکه از آن نیز تجاوز کرده، ده نوبت جهت رفع این صورت مصدع گشتم و به مقتضای مدعای خود جواب نیافتم. اکنون یک بار التماس خویش را مکرر می‌کنم و امید قبول می‌دارم.

شهریار عدالت شعار جواب داد که من می‌دانم که شما<sup>۴</sup> از برای صلاح دولت روز افزون در این باب این مقدار مبالغه می‌نمایید<sup>۵</sup>؛ اما بنا بر آنکه من<sup>۶</sup> پیش از طلوع تابشیر صبح سلطنت نذر کرده بودم که در آبادانی آن دیار شرط سعی و اجتهاد به جای آورم،

۱. کا: آبادانی.

۲. اساس: دار.

۳. اساس معهود + و

۴. اساس + را، که با توجه به نسخه‌کا تصحیح شد.

۵. اساس، کا: نماید.

۶. اساس: من + از.

خود را بالکل از این معنی نمی‌توانم گذرانید. اکنون بنابر استصواب شما حکم فرمودم که از آن سه هزار خانه وار<sup>۱</sup>، مزاحم چهار دانگ نشوند [۴۱-ر] و دو دانگ را بیش تکلیف توجه بدان طرف ننمایند.

### قطعه

ای خوش آن دانا که پیش شاه، دم گاهِ قهر از نکته خوش می‌زند  
نکته‌ای چون آب می‌آرد لطیف شاه را آبی بر آتش می‌زند

**حکایت:** در زمستانی که صاحب‌قران باستحقاق در بلده مرو قشلاق فرمودند و آن ملاذ اکابر آفاق، اقبال آسا ملازم بارگاه سپهر اشتباه بودند، فاخته‌ای چند نوبت به خرگاه آن حضرت درآمد و بنابر آنکه کسی متعرض او نشد، هم آنجا<sup>۲</sup> آشیانه ساخته بیضه نهاد. و چون خسرو سیارگان از زمستان خانه حوت به منزل عز و شرف خویش خرامید و سلطان صاحب‌قران متوجه دار السلطنه هرات گردید، آن فاخته هنوز بیضای<sup>۳</sup> خود را نشکسته بود. لاجرم شفقت ذاتی و مرحمت جبلی عالی حضرت خداوندی اقتضای آن فرمود که آن خرگاه را همچنان بگذارند تا آن فاخته بچگان را برون آورده بزرگ گرداند.

بنابراین خواجه حسن بختیار را فرمودند که محافظت آن خرگاه نماید و هر گاهی که فاخته بچگان را پرنده سازد، آن را<sup>۴</sup> جهت حق السعی خویش بردارد و خواجه مشاراً الیه این معنی را قبول نموده مراقب احوال آن جانور می‌بود، تا آن زمان که اولاد امجاد را کلان کرده<sup>۵</sup> آن منزل را باز پرداخت.

**حکایت:** نوبتی این امیر هدایت منقبت [۴۱-پ] بعد از ادای صلات عصر به

۱. اساس: دار، خوانده می‌شود.

۲. کا: همان

۳. کا: بیضه‌های.

۴. کا: فاخته بچه‌گان ... خرگاه.

۵. کا: کرد.

۶. کا: پس.

خلاف معهود به پرسش مردمی که به جماعت حاضر نشده<sup>۱</sup> بودند، قیام نمودند و بر سبیل سرعت به باغچه‌ی خاصه‌ی خویش توجه فرمودند و بی از آنکه در موضعی توقف نمایند، مراجعت کردند. این حرکت موجب تعجب بعضی از ملازمان که در خدمتش بودند شد و آن حضرت این صورت را دریافته، بر زبان گوهر افشان گذرانیدند که من در وقت توجه به مسجد در فلان موضع وضو ساخته بودم و چون در صف جماعت ایستادم، موری دیدم که بر کتف من چسپیده، دانستم که در محل وضو ساختن خود را متعلق به من گردانیده. متوهم شدم که مبادا از کتف من افتاده آزاری به وی رسد و راه خانه‌ی خویش را نیابد و این سبب وبال من گردد، بنابر آن، بعد از اتمام نماز به طریق تعجیل به موضع وضو ساختن رفته، او را بر در منزلش گذاشتم و خاطر از دغدغه‌ی این مظلومه فارغ ساختم.

خداوند آن حضرت بعد<sup>۲</sup> از استماع این حکایت از نهایتِ مرحمتش در بحر حیرت افتادند و زبان به دعای و ثناگشادند.

۱. کا: شده.

۲. کا: پس.

## مقصد هشتم

### در فضیلت تواضع

به مقتضای مرویه صحیحه: «انَّ التَّوَّاضِعَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا رِفْعَةً فَتَوَاضَعُوا يَرْفَعَكُمُ اللَّهُ». احسن اعمال اهل عالم و ایمن افعال اولاد آدم آن است که [۴۲- ر] پیوسته سنت سنیه تواضع و فروتنی را شعار خویش سازند تا به عنایت بی غایت الهی اختصاص یافته، رایت رفعت مهتری به اوج سپهر نیلوفری بر فرازند و بر طبق کلمه کریمه: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ»، انساب به حال سالکان مسالک اسلام و الیق به طور عارفان ملّت خیر الانام چنان است که همواره از سیرت سنیه عجب و تکبر اجتناب و احتراز نمایند تا از جحیم و عذاب الیم خلاص گشته به هدایت دلیل: ﴿يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [۲۵/۱۰] به ﴿جَنَاتِ النَّعِيمِ﴾ [۶۵/۵] درآیند.

### قطعه

از کبر مدار هیچ در سر هوسی      کز کبر به جای نرسیده ست کسی  
چون زلف بتان شکستگی عادت کن      تا صید کنی هزار دل هر نفسی

**حکایت:** بسیاری از فضیلات دانشوران فضیلت گستر مرقوم کلک بیان گردانیده‌اند که، چون طنطنه کوس ظهور خلیفه اعظم، یعنی آدم به گوش هوش منتشیان<sup>۱</sup> عالم سفلی رسید، بعضی از عناصر که به صفت عجب و تکبر اتصاف داشتند<sup>۲</sup>، با خود مخمر کردند که خمیرمایه آن طینت و هیولای<sup>۳</sup> آن صورت ایشان خواهند بود. بیان این سخن آن است که از استماع آیت: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [۲/۳۰] حرارتی در مزاج عنصر ناری پیدا شده، بخار پندار به کاخ دماغ او تصاعد نمود و آتش تمنا در کانون ضمیرش مشتعل گشته، زبان به لاف و گزاف برگشود که:<sup>۴</sup>

### مصراع

منم که [۴۲- پ] با فلک همرازم و با ملک هم‌آواز

اشتعال حرارت غریزی که ماده حیات است اثری از آثار من است و حدیث: «بشّر المحرورین بطول العُمُر»، ناظر به ذات بزرگوار من. آهن سنگدل در کوره مجاهده از هیبت آب و طلای تمام عیار در بوتۀ ریاضت از مهابتم یاقوت مذاب. حضار مجلس از شنیدن امثال این کلمات آب تشوق به ملاقات خلیفه و اهب العطیات از دیده امید روان کرده به اتفاق گفتند، که سزاوار این منصب عالی به غیر<sup>۵</sup> گوهر شریف، باری<sup>۶</sup> دیگری نیست و با وجود او هر که از ابنای زمان این اندیشه به خاطر آرد، مهوس باد پیما باشد. و چون شمیم این خبر به مشام باد رسید، از حدیث باد انگیز، آتش در اهتزاز آمده، خود را بدان انجمن رسانید و آتش را مخاطب ساخته گفت: در این اوقات چنین شنیدم که خبط دماغ و یبوست مزاج بر تو غلبه کرده، می خواهی که نوباوه ریاض خلافت الهی که اراده ازل به تکون آن متعلق گشته، تو باشی. و ندانسته‌ای که به جهت سمت سمیت که بر طبیعت تو غالب است، قابلیت این امر نداری! مزاج هر که به اعتدال

۲. ظاهراً از هر دو نسخه عباراتی افتاده است.

۴. کا: که + مصراع

۶. اساس: باری، هم خوانده می‌شود.

۱. کا: منشیان

۳. اساس: هیولی

۵. کا: غیر + از.

نزدیکتر به منصب ایالت خلافت سزاوارتر. اعتدال روح حیوانی بلکه بقای آن از نفس مسیح<sup>۱</sup> خاصیت من است.

### بیت

ز اعتدال، هوا حکم جانور گیرد اگر به نوک قلم صورتی کنند نگار  
اگر به مضمون [۴۳-ر]: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ [۲۹/۱۵] تأمل شافی نمایی، دیگر  
از این دعوی بی معنی دم نرنی و اگر به فحوای: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ﴾ [۹۹/۱۸] ایمان آری،  
شاید که از باد بی نیازی ایمن گردی. باد هنوز زبان در کام خاموشی نکشیده بود که خبر  
وصول آبِ عذوبت مآب به سمع آن جمع رسید. آتش از ضدیتی که با وی داشت، علم  
توجه به جانب دیگر برافراشت و آب جوشان و خروشان در آبگیری نزول نموده، بر  
زبان لطافت بیانش جریان یافت که در این آوان چنین شنیدم که هر یک از آتش و باد را این  
اندیشه در لوح ضمیر نقش پذیر گشته که خلعت خلیفه حضرت احدیت از ایشان وجود  
گیرد، هیهات هیهات! هر مهوس سودایی را چه زهره که خود را گرم کرده این خیال پزد و  
هر خام طمع هر جایی را چه یارا که سبکی نموده، هوای این سودا به دماغ آرد!

### مصرع

زهی تصوّر باطل زهی خیال محال.

شایسته منصب خلافت کسی است که بر طبق آیت: ﴿وَأَنْزَلْنَا لَكُمْ<sup>۲</sup> مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا  
بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ﴾ [۶۰/۲۷] اجناس اشجار و انواع ریاحین و ازهار از برکت وجود  
فایض الجودش حضرت و نضارت گرفته، بلکه به مقتضای کلمه خجسته،

### مصرع

وَ مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ<sup>۳</sup>

سبب حیاتِ عالم و عالمیان و موجب بقای بنات نبات و اصناف حیوان، ذات افاضت

۲. اساس: ندارد با توجه به قرآن کریم افزوده شد.

۱. کا: مهیج.

۳. مستفاد از آیه ۳۰ سورة الانبیاء.

صفات او گشته [۴۳ - پ].

### نظم

منم که بر لب شیرین حیات، جان دارم هزار عاشق سرگشته در جهان دارم  
در این اثنا یکی از حاضران، خاک پاک را مخاطب ساخته پرسید که تو در این باب  
هیچ نمی‌فرمایی و در طلب گوهر مقصود مانند دیگران سعی نمی‌نمایی؟ خاک به زبان  
حال جواب داد که با وجود ابنای زمان که هر یک شمه‌ای از مناقب و مفاخر خویش بیان  
کردند:

### مصرع

من خود چه کسم ز من که گوید

شیوه من فنا و نیستی است و شیمه من تواضع و پستی. بدین جهت خود را لایق این  
منصب ارجمند و مناسب صعود بر این درجه<sup>۱</sup> بلند نمی‌دانم. غرض از اطناب آنکه چون  
خاک دم از نیستی و پستی زد به حکم حدیثی که در صدر مقصد نوشته شد، حضرت  
خالق البرایا از میان عناصر او را منظور نظر اعتنا ساخته جهت تخمیر طینت آدم - علیه  
السلام - برگزید و به اعزاز: «خَمَرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي اَرْبَعِينَ صَبَاحًا»، معزز گردانید.

### بیت

خاک شوخاک تا بروید گل که بجز خاک نیست مظهر کل

**حکایت:** متون کتب سیر مشحون است به این خبر که، چون عدی بن حاتم جهت  
ملاقات حضرت خاتم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - به مدینه مکرمه آمد، آن حضرت او را به  
حجره خاص در آورده، به تعظیم تمام، بر مسند لازم الاحترام خویش نشانند [۴۴ - ر] و به  
دو زانوی ادب در پیش او نشست.

۱. کا: بر این آسمان رفعت نمی‌دانم.

آنگاه زبان معجز بیان گشاده او را به قبول ملت بیضا دعوت فرمود. ولد حاتم دانست که این مقدار تواضع و تخلُّق از کسی که به خلعت رسالت مشرف نباشد، نمی آید. بنا بر آن فی الحال در سلک اهل اسلام انتظام یافت. سبحان الله! بعد از آنکه مخاطب به خطاب «لولاک» معزز و به اعزاز ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ﴾ [۳۵ / ۲۴] بدین شیوه ستوده به این<sup>۱</sup> مرتبه می پرداخت و بر طبق حدیث: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»، پیوسته خود را با مساکین و فقرای مسلمین برابر می ساخت، آیا دیگران به چه سند به این سنت سنّیه نپردازند و خصلت ناپسندیده کبر و نخوت را شعار و دثار خود سازند!<sup>۲</sup>

### مثنوی

در بهاران کی شود سرسبز سنگ      خاک شو تاگل بروید رنگ رنگ  
سالها تو سنگ بودی دلخراش      آزمون را یک زمانی خاک باش  
الله الحمد والمِنَّه که امیر صافی ضمیر، صاحب حشمتِ صائب تدبیر، مظهر کمالات  
نفسانی، مقرب حضرت سلطانی به قدر طاقت و توان در این صفت حمیده و سیرت  
گزیده مبالغه می نمودند و به حسب وسع و امکان از شیمه نامرضیه عجب و انانیت  
احتراز و اجتناب می فرمودند. تواضع دأب ذات شریف او بود و تَلَطَّف رسم مزاج لطیف  
او.

از اوایل ایام جاه و جلال [۴۴ - پ] و مبادی اوان دولت و اقبال هر مقدار که رایت  
حشمت و اعتبار این امیر هدایت شعار سمت ارتفاع گرفت، تواضع و تخلُّقش زیاده بر آن  
صفت ازدیاد پذیرفت و هر چند که نهال شوکت و اختیار این سعادت مند ولایت آثار  
بلندتر شد، در کسر نفس و فنا بیشتر از پیشتر کوشیده، دم از فروتنی و نیستی زد. هرگاه  
که از صاحب قران جم جاه نسبت به حال خویش عنایت و عاطفت پیش از بیش مشاهده  
می نمود به خلوتی رفته و سر برهنه کرده، مقداری خاک بر فرق خجسته می پاشید و نفس  
نفیس را مخاطب ساخته می گفت که جاه و حشمت دنیا را اعتباری نیست، زنهار که

۲. اساس: سازد.

۱. کا: بدین.

حصول این مرتبه را موجب عجب و تکبر نسازی و خود را خاک راه دانسته، مهما أمکن به سرانجام مهام فقرا و مساکین پردازی.

### رباعی

آنی که پناه اهل رازت کردند بیچاره نواز و چاره سازت کردند  
می دار سری به خاکساران زنهار شکرانه آنکه سرفرازت کردند

**حکایت:** در ابتدای طلوع تابشیر صبح سلطنت که سلطان صاحب قران امیر خسرو نشان را به مهر زدن در دیوان امارت تکلیف فرمودند، آن حضرت بنا بر عدم میلان خاطر انور به تقلید آن منصب به شرف عرض رسانیدند که: حالا که من در سلک نواب و ایچکیان شما انتظام دارم، بی رعایت [۴۵- ر] رسوم [با سایرین بر] همه امرا مقدم می نشینم. و مقرر است که هرگاه امر امارت را قبول نمایم بنا بر مراعات طریقه توره‌ای، زمره‌ای از برلاسان بر من تقدیم خواهند نمود. بر این تقدیر این منصب دون مرتبه من باشد. امید آنکه کرم فرموده مرا از مهر زدن معاف دارید تا فارغ البال به شرایط خدمت و ملازمت قیام نمایم. صاحب قران دوست نواز جواب دادند که محال است که من قامت قابلیت شما را به خلعت امارت آراسته نگردانم و آنچه می گوئید که پس از قبول آن منصب امرای برلاس مقدم خواهند نشست، غیر واقع است، زیرا که من حکم می کنم بجز سلطان بدیع الزمان میرزا هیچ کس از امرا بر شما تقدیم ننماید، لیکن امیر مظفر برلاس با شما دم از دوستی و مواخات می زند، اگر خواهید او را رخصت فرمایید تا بر شما مقدم مهر زند و آلا فلا.

القصة، چون عالی حضرت خداوندی مقرب الحضرت السلطانی التماس آن بانی مبانی جهانبانی را قبول فرمودند، مقرر شد که آن حضرت و امیر سید حسن اردشیر به یک روز جبّه [طلا دوزی]<sup>۲</sup> و کلاه نوروزی پوشیده مهر زنند، و همه کس را در خیال چنان

۱. اساس: بایساس، خوانده می شود؛ کا: بابسیار بر لاسان وهمه؛ تصحیح قیاسی شد.

۲. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

بود که به موجب حکم همایون، امیر صائب تدبیر بر همه امرا مقدم مهر خواهد زد. اما چون در آن روز، علی الرسم، نشانی پیش آن حضرت آوردند تا در ساعت [۴۵ - پ] مسعود مهر زنند، اشارت نمودند که نشان را به امیر سید حسن دهید تا نخست ایشان مهر کنند. امیر سید حسن اظهار تملق کرده باز نشان را نزد امیر خسرو [نشان]<sup>۱</sup> فرستاد، و آن حضرت کاغذ را ستانده از غایت کسر نفس<sup>۲</sup> بر جای مهر زدند که ممکن نبود که از آن پایانتر کسی مهر توان زد. امیر سید حسن از مشاهده این حالت مضطرب گشته، سایر حضار<sup>۳</sup> از کمال تواضع آن مرکز دایره امارت در بحر حیرت افتادند و زبان به ترنم مضمون این مقال گشادند:

#### بیت

هزار نقش بر آرد زمانه و نبُود یکی چنان که در آیینۀ تصوّر ماست  
**حکایت:** روزی این امیر عالی جاه در حضور جمعی کثیر از امرای درگاه، داد خواه می پرسیدند که ناگاه مولانا قطب الدین خوافی<sup>۴</sup> که به منصب عالی صدارت سرافراز بود، آمده به اضطراب هر چه تمامتر در میان داد خواهان نشست که نخست به غور مهمّ من برسید. عالی حضرت خداوندی شرط تَلَطّف و تَفَقّد به جای آورده، در تسکین غضب جناب مولوی کوشیدند و او را پهلوی خود نشانده، سبب تَظَلّم را پرسیدند. جواب داد که خواجه حسین گیرنگی به من اهانت بی نهایت رسانیده، گفت که تو سابقاً در سلک نوکران مولانا محمد معمایی انتظام داشتی. آن حضرت از استماع این کلمات متعجب گشته، خنده زنان بر زبان خجسته بیان راندند که این سخن موجب این تَهتّک و اضطراب نمی شود. زیرا که اگر خواجه مشار الیه [۴۶ - ر] را طلب داریم و این قضیه را مرافعت کنیم، ظاهراً آنچه گفته، راست بیرون می آید و از سخن راست رنجه شدن بغایت دور از کارست. پس بنابر آنکه آن حضرت در ایّام دولت سلطان سعید، میرزا سلطان ابوسعید

۱. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۲. کا: غایت تواضع.

۳. اساس: حضال؛ گویش هروی.

۴. کا: خافی.

روزی چند در مصاحبت امیر سلطان حسن ارهنگی به سر برده بودند، فرمودند که من که سابقاً نوکر امیر سلطان حسن بودم، حالا با وجود حصول منصب ارجمند امارت و وصول به درجه بلند نیابت همچنان از ملازمت ایشان عار ندارم بلکه اگر میسر شود بیشتر از پیشتر شرط خدمت به جا<sup>۱</sup> می آورده، خود را از جمله غلامان ایشان می شمارم.

حضار مجلس که این سخنان را شنودند، از کمال تواضع و تخلّق آن حضرت تعجب نمودند و امیر سلطان حسن که در آن انجمن بود، محجوب گشته، جناب مولوی منفعل شد و از سر آن دعوی بی معنی درگذشت.

#### بیت

چون خاک باش در همه احوال بردبار  
تا چون هوات بر همه کس قادری رسد  
چون آب نفع خویش به هر کس همی رسان  
تا همچو آتشت ز جهان برتری رسد

## مقصد نهم

### در شرف جود و سخاوت

بر طبق کلمه صحیحه: «السَّخِيُّ لَا يَدْخُلُ النَّارَ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا وَالْبَخِيلُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَإِنْ كَانَ عَابِدًا» بهترین مکارم اخلاق و خوشترین محاسن آداب، شیوه ستوده کرم و جود است.

### مصرع

که زیر سایه جود است هر چه موجود است.

نزد عاقل و غافل [۴۶ - پ]، عالم و جاهل، امی و فاضل، مدبر و مقبل، این شیمه مرضیه<sup>۱</sup> محبوب و مرغوب نماید و قلم معجز طراز اصحاب نظم و خامه ای سحر پرداز ارباب نثر، بطون دفاتر و متون صحایف را به تعریف این خصلت گزیده آراید. عیوب اهل عالم به سبب ایثار و کرم از خشم مردم محبوب شود و هنرهای بنی آدم به جهت بخل و همت کم و بیش، مردم چشم معیوب گردد.

---

۱. اساس: رضیه.

## رباعی

پوشنده عیب خلق عالم جود است      جودست که نزد همه کس محمود است  
 در ذات کسی که صد هنر موجود است      گر جود ندارد به یقین مردود است  
 حضرت مخدومی حقایق پناهی - قدس سرّه - در بهارستان<sup>۱</sup> مرقوم کلک در افشان  
 گردانیده اند که: جود بخشیدن چیز است بایستنی بی ملاحظه غرضی و مطالبه عوضی و  
 اگر چه آن غرض یا عوض ثنای جمیل یا ثواب جزیل باشد.

## قطعه

کیست کریم آنکه نه بحر جزاست      هر کرمی کاید ازو در وجود  
 هر چه بود بهر ثنا و ثواب      بیع و شری گیر نه احسان و جود  
 لله الحمد والمنه که حال خجسته مآل امیر پسندیده خصال بدین سان جریان داشت و  
 احسان بی پایانش نه از بهر اشتها بود در عالم کون و مکان و نه از برای ثواب بسیار در  
 جهان جاودان؛ بلکه<sup>۲</sup> دنیا و ما فیها در نظر همتش برابر کاه برگگی وزن نداشت و با وجود  
 جود و سخای بی نهایت<sup>۳</sup> هرگز به مقداری جوی منت بر کسی نگذاشت. غمام انعامش  
 پیوسته ریاض آمال [۴۷- ر] علما و فضلا را حضرت و نصارت می بخشید و رشحات  
 سحاب افضال و اکرامش همواره کشتزار امانی<sup>۴</sup> مشایخ و سادات را سر سبز و شاداب  
 می گردانید.

## قطعه

کفش که منبع جود است از آن کفش خوانند  
 که بر سر آمده هفت بحر اخضر گشت

۱. اساس: بحارستان.

۲. اساس: بلک.

۳. اساس: سخایی نهایت.

۴. کا: چمن آمال.

### خیال دستش بگذشت در دل غنچه

دقیقه‌های ضمیرش از آن قبل زر گشت

غربا و مسافران از اطراف و اقطار جهان به آستان هدایت آشیانش آمده از مائدهٔ برّ و امتنانش به فاضلتر نصیبی محظوظ و بهره‌ور می‌شدند و فقرا و مستمندان از اقصی بلاد ایران و توران به درگاه خلایق پناهش التجا آورده و از خوان ایثار واحسانش به کاملتر [وجهی]<sup>۱</sup> مستفید و روزی خور می‌گشتند.

### مثنوی

هیچ سائل به خوش دلی و به خشم      لا در ابروی او ندیده به چشم<sup>۲</sup>  
تا نیاید زسایلان تشویر      همه بیش از نیاز گفتمی گیر

**حکایت:** روزی بنا بر تقریبی این امیر بلند مکان بر زبان گوهر افشان گذرانیدند که من در زمان سلطان سعید، میرزا سلطان ابو سعید، روز جمعه بعد از ادای صلات در مسجد جامع درون بلدهٔ هرات به خیال سر خیابان روان شدم؛ چون قریب به کوچهٔ مصرخ<sup>۳</sup> رسیدم، دیدم که گدای بی سر و پای نشسته می‌گوید که: مردی عیالمندم و چند فرزند گرسنه و برهنه دارم و از صباح [۴۷ - پ] تا غایت در این مقام منزل گزیده سؤال می‌کنم و هنوز هیچ کس فلوسی به من نداده است.

آن حضرت فرمودند که من در آن زمان یک تنگه همراه داشتم و غیر از آن از اموال دنیوی دسترس حبه‌ای نداشتم، با خود گفتم که مناسب آن است که توکل بر آفریدگار جزو و کل کرده این تنگه را به این درویش دهی تا امروز جهت عیال و اطفال خویش قوتی به دست آرد که تو را حق - سبحانه و تعالی - فردا از ممری روزی خواهد رسانید. آنگاه آن تنگه را به وی داده درگذشتم و تا نماز شام در خیابان سیر کرده<sup>۴</sup>، چون بازگشتم، مشاهده نمودم که همان درویش در همان مکان نشسته و همان سخنان را بر زبان آورده، سؤال

۱. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۲. کا: خشم.

۳. اساس: مفرح.

۴. کا: کردم.

می‌کند. از کمال دروغ‌گویی و کثرت حرص او در امر گدایی در تعجب افتادم، اما او را از وقوف بر این معنی آگاهی ندادم.

پوشیده نماند که از فحواى این حکایت نهایتِ جود و سخاوت این امیر عالی منزلت مفهوم می‌شود؛ زیرا که در آن زمان هر چه داشته به آن گدا داده [بود]<sup>۱</sup> نابوده انگاشتند. شاهد این دعوی و مؤید این معنی آنکه حضرت مخدومی حقایق پناهی - نور الله مرقده - در بهارستان آورده‌اند که: از حاتم پرسیدند که هرگز از خود کریمتری<sup>۲</sup> دیدی؟ گفت: بلی روزی در خانه جوانی<sup>۳</sup> فرود آمدم و او را در سرا چند سرگوسفند بود. [۴۸-ر] فی الحال یکی از آنها<sup>۴</sup> را بکشت و پخت و پیش من آورد. مرا قطعه‌ای از وی خوش آمد، بخوردم و گفتم: والله این بس نیکو بود. آن میزبان<sup>۵</sup> بیرون رفت و یک یک از گوسفندان را می‌کشت و آن موضع را می‌پخت و پیش من می‌آورد و من از این حالت بی وقوف. چون بیرون آمدم که سوار شوم، بر در خانه خون بسیار مشاهده نمودم. پرسیدم که این چیست؟ گفتند: [که وی]<sup>۶</sup> همه گوسفندان خود را کُشت. او را بر این حرکت ملامت کردم<sup>۷</sup>. گفت: سبحان الله تو را چیزی خوش آید که من مالک آن باشم و در آن بخیلی کنم. این زشت سیرتی باشد<sup>۸</sup>. پس حاتم را پرسیدند که تو در مقابله آن چه دادی؟ گفت: سیصد شتر سرخ موی و پانصد گوسفند. گفتند<sup>۹</sup>: پس تو کریمتر باشی. گفت: هیهات! وی هر چه داشت داد و من از آنچه داشتم از بسیاری اندکی بیش ندادم.

### نظم

چون گدایی که نیم نان دارد      بتمامی دهد ز خانه خویش

۱. اساس، کا: ندارد، با توجه به فحواى عبارت افزوده شد.

۲. کا: کریمتر کسی.

۳. کا: غلامی یتیم.

۴. کا: یک گوسفند.

۵. کا: غلام.

۶. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۷. کا: کردم + که چرا چنین کردی.

۸. کا: باشد + در عرب.

۹. کا: گفتند + که.

بیشتر زان<sup>۱</sup> بود که شاه جهان بدهد نیمی از خزانه خویش  
**حکایت:** در محلی که از قبل صاحب قران مظفر لوا، ایالت ولایت استرآباد تعلق به سلطان بدیع الزمان میرزا می داشت، روزی آن شاهزاده سعادت انتما در اثنای سیر به یکی از قرای خیرآباد نام که داخل مملکات امیر حمیده صفات بودند، رسیدند و اطوار ساکنان آنجا را پسندیده بر سبیل تمنا بر زبان راندند که یارب که تواند بود که کسی واسطه شده این قریه را از جناب [۴۸-پ] مقرّب الحضرة السلطانی جهت ما بخرد؟ زبده الاحرار خواجه غیاث الدین محمد دهدار که در سلک خدام امیر گردون غلام، انتظام داشت و در آن مجلس حاضر بود، چون این سخن را شنود به عرض رسانید که نیابت و تقرّب من نزد ولی نعمت و مخدوم آن مقدار است که هر نوع تصرفی که خواهم در اموال آن حضرت توأم کرد، اکنون از قبل ایشان این قریه را پیشکش شاهزاده عالمیان نمودم. سلطان بدیع الزمان میرزا مبتهج و مسرور گشته بر سبیل مطایبه خواجه مشار الیه را زانو زدند. و چون این خبر به سمع شریف امیر عالی گهر رسید، خواجه غیاث الدین را تحسین بسیار فرموده، به واسطه این نیکو خدمتی جهت او خلعت خاص و مبلغ هزار کپکی بهای اسب به استرآباد فرستادند.

#### مثنوی

دید دریا بخشش پیوست<sup>۲</sup> او زد کف خجلت به روی از دست او  
با کفش گو بحر در دعوی میبچ زانکه نبود در کفش جز باد هیچ  
**حکایت:** در شهر سنه خمس و تسع مائه (۹۰۵) که شاهزاده سعادت انتما، محمد محسن میرزا جهت بعضی از مصالح مملکت می خواست که در قلعه سبزوار مقدار غله ذخیره نهد. در آن ولایت غله نایاب بود. زمره ای از امرا و نواب به عرض رسانیدند که غلات جناب مقرّب الحضرة السلطانی در این شهر بسیار است، امید آنکه حکم عالی صادر گردد تا از آنها به قدر حاجت قرض کرده [۴۹-ر] ذخیره نهیم و هرگاه

۲. کا: پیوسته.

۱. اساس: زانی.

می‌سّر شود عوض<sup>۱</sup> به وکلای آن جناب دهیم.

شاهزاده کریم الاخلاق جواب داد که در غلات جناب امیر هیچ کس راست نمی‌تواند نگرست تا بدان چه رسد که چیزی از آن تصرف نمایند! چون این خبر به سمع امیر عالی گهر رسید، مخدوم زاده را دعای خیر گفته هر مقدار غله که در سبزوار داشتند، پیشکش آن حضرت کردند و در این باب رقعته‌ای به یکی از نوابش نوشته، در آن کتابت این سخن را مذکور ساختند که؛ و الله که به جای هر گندمی مرواریدی بودی از ایشان دریغ نمی‌داشتم و همه را ایثار کرده تخم مهر و محبت در زمین دل مخدوم زاده خود می‌کاشتم.

### مصرع

چنین<sup>۲</sup> کنند بزرگان چو کرد باید کار

**حکایت:** نوبتی یکی از اولاد قدوة ارباب یقظه<sup>۳</sup> و انتباه، خواجه ناصر الدین عبید الله - قدس سره - به حج رفته بود و در مکه مبارکه از تاجری که خیال سفر ماوراءالنهر داشت، مبلغ پانزده هزار دینار کپکی قرض فرمود. حین مراجعت در بلده حلب با بزرگان عزیمت ماوراءالنهر را فسخ نموده، خواجه زاده را نیز از توجه مانع آمد که وجه مرا تسلیم می‌باید کرد، بعد<sup>۴</sup> از آن روی به ولایت خویش آورد. خواجه زاده بالضرورت در آن مملکت ساکن شده، یکی از مردم خود را به جانب سمرقند فرستاد تا آن مبلغ را سرانجام نموده به حلب رساند. چون این قاصد به بلده فاخره هرات رسید به حسب اتفاق به مجلس شریف [۴۹ - پ] آن مرجع و ملاذ اکابر آفاق افتاده، سبب توقف خواجه زاده را در حلب شرح داد. آن حضرت فرمودند که این محقر وجه کرای آن نمی‌کند که تو جهت سرانجام آن به ماوراءالنهر روی و مخدوم زاده خود را این مقدار انتظار دهی. آنگاه مبلغ مذکور را از خاصه خویش تسلیم معتمدی نموده به حلب

۱. کا: عوضی.

۲. اساس: کند

۳. اساس: یقظ

۴. کا: پس.

فرستادند تا آن بزرگ‌زاده از قید رهایی یافته، به وطن مالوف شتافت.

### مثنوی

چه گویم که اخلاق این نامور      برون است از ادراک نوع<sup>۱</sup> بشر

ز جود و سخایش بیان قاصر است      تعجب مکن زین، خدا قادر است

**حکایت:** روزی این امیر ستوده مآثر، جهت تشحید خاطر با مولانا فصیح الدین صاحب [دارا]<sup>۲</sup> به لعب شطرنج اشتغال داشتند که ناگاه جناب نقابت پناه، امیر برهان الدین عطاء الله به مجلس درآمدند. آن حضرت مراسم تعظیم و تبجیل به جای آورده، به زبان تلطف و دلجویی پرسیدند که از کجا تشریف می‌آرید و چه مهم دارید؟ جناب نقابت مآب جواب دادند که مدّت مدید و عهد بعید است که طالب آنم که در نواحی مدرسه<sup>۳</sup> اخلاصیه سرای<sup>۴</sup> خریده ساکن شوم تا هر روز از شهر بدین‌جا آمد شد نباید کرد و اکنون مثل آن جایی یافته‌ام و به مبلغ سه‌هزار دینار کپکی می‌خرم؛ اما علمداری پیدا شده چیزی بر این مبلغ می‌افزاید و باید می‌خواهد که آن منزل را بدو فروشد. [۵۰-ر] امید آنکه ملازمان شما شفقت نموده رقعته‌ای به آن شخص نویسند تا از سر آن بیع درگذرد و خریدن سرا را به من گذارد.

و امیر دریا دل بی از آنکه این سخنان را جوابی گویند به اتمام شطرنجی که در میان داشتند، پرداختند و از این جهت جناب مشار الیه پریشان ضمیر گشته، گمان بردند که این التماس بر خاطر آن حضرت گران آمد. بالجمله چون شطرنج تمام شد، آن منبع جود و کرم، جناب نقابت مآب را مخاطب ساخته فرمودند که: آیا اگر یکی از فقیران سرایی که به وسعت ساحت و کثرت عمارت و لطافت هوا و عذوبت ماء اتصاف داشته باشد و ایضاً به مدرسه نزدیک بود، پیش شما گذراند مناسب‌تر باشد یا آنکه سعی نماید تا همان سرا<sup>۴</sup> به دست شما درآید؟ جناب سیادت انتساب از شنیدن این سخن اظهار فرح و

۱. کا: عقل.

۲. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۳. کا: سرایی.

۴. کا: سرای.

استبشار نموده، امیدوار شدند.

آنگاه امیر عالی‌جاه سرای مولانا محمد معین را که تعلق به دیوان آن حضرت گرفته بود و الحقّ جایی دلگشای فرح افزای است بدان جناب انعام فرموده، ایشان را مقضی المرام باز گردانیدند.

### بیت

نسیم گل<sup>۱</sup> چو به خُلقِ تو نسبتی دارد      به صد زبان بستاید هزار دستانش  
و همچنین این امیر حشمت آیین، ریاض غم‌زدا و منازل فرح‌افزا - لا تعدّ و لا تحصی -  
به سادات و علما و فضلا انعام فرموده‌اند و چندان مزارع خوب و قنات<sup>۲</sup> [۵۰ - پ] مرغوب پیشکش حضرت اعلی و مخدوم‌زادگان و حجله نشینان تتق عصمت نموده‌اند که محاسب و هم از تعداد آن به عجز و قصور اعتراف می‌نماید. هر بار که صاحب‌قران عالی‌مقدار سفری اختیار می‌فرمودند، این امیر سخاوت شعار، مبلغ بسیار به صورت نیاز، نثار آن حضرت و شاهزادگان بزرگوار می‌نمودند و همچنین امرا و صدور و ایچکیان، بل جمیع ملازمان موکب همایون را از مایده انعام و احسان خویش محظوظ و بهره‌ور می‌ساختند و در وقت مراجعت آن حضرت از یورش هم بدین منوال شرط نیاز پرشش به جای می‌آوردند.

و آنچه در یک نوبت که صاحب قران عالی منزلت از سفر بلخ بازگشته متوجه قندهار بودند، پیشکش کردند بر این جمله است: نقره بیست [و]<sup>۳</sup> پنج تومان، ابریشم هزار من، غله هزار خروار. و هم در این نوبت قرب صد هزار دینار دیگر پیشکش حرما و مخدوم زادگان و هدیه امرا و ارکان دولت نمودند و ایضا کرت که صاحب‌قران دوست نواز به خانه این امیر بحر موهبت تشریف می‌آوردند، از نقود نامعدود و اسپان گردون توان و اجناس نفیسه و تبرکات شریفه آن مقدار نثار می‌فرمودند که شرح آن در حیّز بیان نیاید.

۱. کا: خلد.

۲. اساس: قنوت

۳. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

بسیار همچنین واقع شده که دیوانیان حضرت سلطان صاحب قران می خواسته‌اند که بنابر بعضی از اخراجات ضروریّه مبلغی خطیر بر رعایا تحمیل کنند و این امیر دریا دل آن وجه را از خاصه خویش ادا فرموده‌اند تا رعیت [۵۱-ر] در زحمت نیفتد و این معنی [موجب] <sup>۱</sup> اختلال در قواعد قصر سلطنت نشود.

و از جمله آنچه مسود <sup>۲</sup> اوراق بر آن وقوف دارد آن است که: در اوایل سنه ست و تسع مائه هجری (۹۰۶) که سلطان صاحب قران در ولایت مازندران تشریف داشتند حکم همایون به اسم جناب حکومت پناه امیر مبارز الدین محمد ولی بیک <sup>۳</sup> - سلمه الله و ابقاه - آمد که مبلغ صد هزار دینار کپکی از اهالی بلده و بلوکات هرات به حصول رساند که اخراجات ضروریّه واقع است. آن جناب از این جمله مبلغ پنجاه هزار دینار را از بعضی مزارعان بلوکات و متمولان به وصول رسانده، داعیه کرد که بقیه را به رسم سر شمار یا برده شمار از ساکنان درون بلده هرات بستاند. اما بنا بر آنکه در هیچ امری بی استصواب این امیر کامیاب دخل نمی نمودند، یکی از نواب آن حضرت را طلبیده، این خیال را پیغام فرمود. جواب دادند که من مناسب دولت صاحب قران عالی منزلت نمی دانم که در این محل این زر ناوجه بر رعیت تحمیل کرده شود. آنگاه مبلغ مذکور را از خاصه خویش سرانجام نمودند و خلقی <sup>۴</sup> بی نهایت زبان به دعا و ثنای آن حضرت گشودند.

### مثنوی

بحر و کانی [به] <sup>۵</sup> بخشش پیوست <sup>۶</sup> بلکه بردی ز بحر و کان هم دست  
کان ز دست تو شد به سنگ نهان وز کفت بحر کف به روی زنان

۱. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۲. کا: مسود + این.

۳. کا: بک.

۴. کا: جمعی.

۵. اساس، کا: ندارد با توجه به وزن شعر افزوده شد. ۶. و یا: بحر و کان به بخشش اش پیوست.



## مقصد دهم

### در بیان لطایف و مطایبات

طوطی شیرین زبان «انا املح» و بلبل خوش الحان «انا افصح» - علیه لطایف الصلوات و شرایف التحیات - چنین بیان می‌فرماید که: «مؤمن [۵۱- پ] مزاح کن و شیرین سخن باشد و منافق ترش‌روی و تلخ‌گوی<sup>۱</sup>».

و از کلمات گوهر بار امیرالمؤمنین علی است - علیه السلام - که: «هیچ باک نیست اگر کسی چندان مزاح کند که [مؤمن]<sup>۲</sup> از حد بدخویی و دایره ترش‌رویی بیرون آید». بنابراین گاهی<sup>۳</sup> اکابر دین و سالکان طریق یقین، زبان به مطایبه می‌گشادند و درر لطایف در سلک بیان می‌کشیدند<sup>۴</sup>. بلکه از حضرت رسالت سخنان مزاح آمیز بسیار منقول است و بر السنه و افواه خلائق مذکور. فی الواقع جدّ پیوسته آینه دل تیره گرداند و بجز صیقل کلمات هزل انگیز چیزی آن را روشن نسازد<sup>۵</sup> چنانچه حضرت مخدومی حقایق پناهی

۱. کا: ترش رو و گره بر ابرو.

۲. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۳. کا: آگاهی

۴. اساس: می‌کشیده.

۵. اساس: نسازند.

این معنی را نظم فرموده‌اند که:

### قطعه

گر مقبلی مزاح کند عیب او مکن  
 فعلی<sup>۱</sup> است آن به قاعده عقل و دین مباح  
 دل آینه<sup>۲</sup> است و<sup>۳</sup> کلفت جد زنگ آینه<sup>۴</sup>  
 آن زنگ را چه امکان صیقل بجز مزاح

غرض از تمهید<sup>۵</sup> این مقدمه آنکه، عالی حضرت خداوندی مقرب الحضرت السلطانی - قدس سره - گاهی زبان حلاوت نشان به مطایبه و مزاح می‌گشادند و در محال مناسب کلمات لطافت آیات در سلک بیان می‌کشیدند و چون آن سخنان بر کمال حدت ذهن لطیف و طبع شریف آن حضرت دلالت می‌کند به تحریر بعضی از آنها جرأت نموده می‌شود، و من الله الإعانة و المّدد.

**لطیفه:** در زمان سلطان سعید روزی این امیر صاحب تأیید با پهلوان محمد ابوسعید در باغ سفید سیر می‌فرمودند. در این اثنا شخصی یوسف نام از آشنایان پهلوان محمد دوچار<sup>۶</sup> خورده از بعضی [۵۲-ر] وزرا شکایت کرد که آب مرا بتغلب گرفته‌اند و من آمده‌ام تا این قضیه به عرض میرزا رسانم و یساولان مرا نمی‌گذارند که پیش روم و حال آنکه پریشانی احوال من به مرتبه‌ای است که هر روز در وقت شیلان از هر کسی مقداری نان به گدایی ستانده به آن می‌گذرانم. آن حضرت این بیت بر او خواندند که:

### بیت

گدایی که نان از در شاه جست      ببايد ز آب خودش دست شست

۱. کا: شغلی.

۲. کا: آئینه.

۳. کا: «و» ندارد.

۴. کا: آئینه.

۵. اساس: تحمید

۶. کا: دچار.

**لطیفه:** جوانی خیاط که در حسن و جمال بی مانند بود، بابر نام داشت. نوبتی در سمرقند جهت این امیر سعادت‌مند در حضور ملازمانش جامه برید. در آن اثنا از ایشان التماس نمود که معمایی به من یاد دهید. آن حضرت این معما را که به اسم بابر گفته شده بر او خواندند.

### بیت

قبا بر قدّ تو می‌دوزد ایام      برآر از قاف تا قاف ای پسر نام  
**لطیفه:** مولانا صانعی که شخصی ظالم نفس بود و چند گاه به درجه بلند وزارت حضرت اعلی صعود نمود، دستاری بزرگ بر سر می‌بست، بالجمله چون طریقه ناپسندیده او بر ضمیر آفتاب اشراق صاحب قران آفاق روشن گشت بر وی غضب نموده، فرمودند تا دستار از سرش برداشتنند. حضرت امیر بی همال در آن محل روی به خسرو با استقبال آورده این مصرع بر زبان آوردند که:

### مصرع

چو بار سر سبک کردی سبک کن بار گردن هم  
**لطیفه:** وقتی یکی از مشاهیر انام را که به سوء مذهب و فساد اعتقاد متهم و منسوب بود، جهت تحقیق این امر به پایه سریر اعلی آوردند [۵۲-پ] و آن عزیز بدین واسطه از ملازمت امیر صافی عقیدت بغایت مجتنب و محترز می‌بود. قضا را روزی آن حضرت به خانه امیر سید ابراهیم قمی رفته او را آنجا دیده و سید ابراهیم در حضور امیر مؤید منصور بر سیل [مطایبه]<sup>۱</sup> روی به آن شخص<sup>۲</sup> آورده، فرمود که مناسب آن است که به اصلاح اعتقاد خویش کوشش نمایید و بر مذهب اهل سنت<sup>۳</sup> و جماعت راسخ گردید تا همه کس نسبت به شما در طریق محبت و مودت سلوک نماید.

---

۱. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۲. کا: سید.

۳. اساس: شیعه.

آن عزیز جواب داد که مرا غیر مذهب شما ملتی نیست و اعتقاد من با عقیده شما موافق است. آن حضرت بعد از استماع این سخن علی الفور این آیت خواندند که: ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا﴾ [۶۷/۳].

**لطیفه:** نوبتی صندوق ساعتی از فرنگ به هرات آوردند و مولانا حاجی محمد نقاش را که در سلک ملازمان آستان امیر عالی مکان انتظام داشت، داعیه شد که مثل آن صندوقی مرتب گرداند. لا جرم جهت امداد و [ی] حدادی تعیین فرمودند. روزی در اثنای کار چنانچه عادت اهل بازار است که هر نقصانی که ایشان را واقع می شود و می خواهند که قصور آن را در اجرت خویش راست کنند، در حضور امیر عالی گهر گفت که: در ایامی که به مددکاری ساختن صندوق ساعت مشغولی<sup>۲</sup> می نمایم به من نقصان فراوان رسید، از جمله دختر من به رحمت حق واصل گردید [۵۳-ر]. آن حضرت فی الحال آیت بر وی خواند که: ﴿إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ [۳۴/۷].

**مطایبه:** روزی این امیر عالی جاه داد خواه می پرسیدند؛ عورتی از سید میران که در سلک عمله دیوان منتظم بود، شکایت نمود. به موجب فرموده آن حضرت، مشار الیه را حاضر کردند و در پهلوی آن ضعیفه نشانند و چون سید میران مهزل امرا و ارکان دولت بود و آن عورت شکلی کریه داشت، یکی از امرا بر سبیل مطایبه گفت: عجب اگر این زن معشوقه سید میران نباشد!<sup>۳</sup>

عالی حضرت خداوندی از این سخن متبسم گشتند. سید میران چون ایشان را منبسط یافت، جهت ابراء ذمه خود سخنانی<sup>۴</sup> بر زبان آورد؛ از آن جمله گفت، که امیر ساربان علی از معامله ما<sup>۵</sup> صاحب وقوفند. آن حضرت این بیت را خواند که:

۲. اساس، کا: مشغول.

۱. اساس: ندارد، از کا افزوده شد.

۴. اساس: سخنان.

۳. کا: باشد.

۵. کا: با.

### بیت

میان عاشق و معشوق رمزی ست کسی داند که اشتر می چراند  
**مطایفه:** نوبتی عجزه‌ای از آشنایان امیر عالی شأن جهت دعوی آسیابی به سر دیوان آمده تردّد و اضطراب می نمودند. آن حضرت او را نصیحت فرموده گفتند: مناسب آن است که در امثال این قضایا شوهر تو تردّد نماید. زن جواب داد که چون معاش ما از حاصل این آسیا می گردد و من و شوهر باتفاق تردّد می کنیم. آن حضرت باز فرمودند که از عورت تردّد کردن مناسب نیست، بعد از آن این بیت [۵۳-پ] را بر زبان لطافت بیان راندند که:

### بیت

مرد شتابان به و زن با درنگ آرد نخیزد چو بجنبد دو سنگ  
**لطیفه:** در وقتی که میرزا ابراهیم ترکمان در حسن و جمال یگانه دوران بود، عالی حضرت خداوندی - قدس سره - با او التفات و عنایت داشت. به سمع شریف آن حضرت رسید که شاهزاده در مصاحبت بعضی از اوباش انام به شرب مدام اشتغال می نماید، لاجرم روزی زبان به نصیحتش گشادند<sup>۱</sup> و میرزا ابراهیم از غایت خجالت سر در پیش انداخته، سنگریزه از زمین برمی کند و به هر جانب می انداخت. اتفاقاً سنگریزه‌ای بر شیشه گلابی که در پیش امیر عالی جناب بود خورده، شیشه شکست. آن حضرت فی الحال بر زبان راندند که:

### بیت

با همه سنگدلان باده گلرنگ زنی جرم ما چیست که بر شیشه ما سنگ زنی  
**لطیفه:** چون عمارت حوض ماهیان به یمن توجه خاطر امیر بلند مکان زیب اتمام و زینت اختتام یافت، درویشی تعیین فرمودند که آنجا مجاور باشد. در آن اثنا یکی از

---

۱. کا: گشودند.

ملازمان از آن حضرت سؤال کرد که وظیفه مجاور حوض ماهیان را سال به سال به او رسانیم یا ماه به ماه؟ امیر عالی جاه جواب داد که:

### مصرع

مقرر سازم او را ماهیانه

**مطایبه:** میر سر برهنه که به حلاوت گفتار و محاسن کردار از امثال و اقران امتیاز تمام داشت، در محلی که ملازمان<sup>۱</sup> سلطان صاحب قران او را [۵۴-ر] به شرکت خواجه [کمال الدین]<sup>۲</sup> حسین گیرنگی به منصب عالی صدارت سرافراز ساختند<sup>۳</sup> به خدمت امیر هدایت منقبت آمده، معروض داشت<sup>۴</sup> که با وجود اسم سیادت و کبر سن و انتساب به ملازمت شما که مرا حاصل است خواجه حسین<sup>۵</sup> می خواهد که بر من تقدیم نماید<sup>۶</sup>. اما میدوارم که به واسطه توجه خاطر اشرف بدین مقصود فایز نگردد. آن حضرت را در این محل از گدایی و سؤال جناب سیادت مآب که در ایام شباب به وقوع می انجامیده یا [د]<sup>۷</sup> آمده این بیت را بر وی خواندند که:

### بیت

در مقامی که صدارت به گدایان بخشند چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی  
**لطیفه:** در زمان سلطنت میرزا ابراهیم ولد میرزا علاء الدوله که جوانی ملیح سبز ارنگ بود، عالی حضرت خداوندی - قدس سره - با جمعی از اهل طبع در موضعی نشستند بودند که ناگاه شاهزاده مشار الیه پیداگشت و امیر سلطان محمود طغایی<sup>۸</sup> که به حسن رخسار و لطف دیدار، یوسف وقت خویش بود و مهرداد به ملازمتش می آمد.

۱. ک: «در محلی که ملازمان» ندارد.

۲. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۳. ک: ساختند + روزی در محلی.

۴. ک: داشتند.

۵. ک: حسین + گیرنگی.

۶. ک: مقدم نشیند.

۷. اساس: یا.

۸. اساس: طغایی.

غرض آنکه در آن محل یکی از آن خوش طبعان این مطلع را نسبت به شاهزاده خواند که

### بیت

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست  
لب میگون، رُخ خندان، دل خرم با اوست  
آن حضرت امیر سلطان محمود را منظور داشته، علی الفور بیت دوم این غزل را بر  
زبان گذرانیدند که:

### بیت

گر چه شیرین دهنان پادشهانند، و لیک  
او سلیمان زمان است که خاتم با اوست<sup>۱</sup> [۵۴ - پ]  
**لطیفه:** نوبتی عالی حضرت خداوندی - قدس سره - به همراهی امیر نظام الدین  
شیخ احمد سهیلی در مصاحبت امیر حاجی به سیری رفته بودند. چون در موضعی فرود  
آمدند به واسطه کثرت حرارت هوا یکی از چهرگان امیر احمد حاجی، محمد نام که به  
صفای طلعت و اعتدال قامت آراسته بود و جامه سبز در برداشت، امیر مشا را سایه  
کرد. امیر نظام الدین شیخ<sup>۲</sup> را چون نسبت به آن جوان تعلق و دل بستگی تمام بود، آهسته  
گفت که عجب چیزی است جاه و اعتبار دنیا که به سبب آن چنین ماه جبینی ایستاده، این  
شخص را سایه می کند، آن حضرت در جوابش این<sup>۳</sup> بیت را خواندند که

### نظم

هر که در سایه آن سرو سهی قد باشد جاش زیر علم سبز محمّد باشد  
**لطیفه:** وقتی این امیر عالی مقام به تقریبی از یکی از مشایخ جام سؤال فرمودند که

---

۱. کا: چشم دارم به جا از همه افزون باشی.

۲. کا: شیخوم

۳. اساس: این + را.

ارتفاع ایوان مزار شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام - قدس الله سرّه العزیز - چند ذرع است؟ جواب داد که چهل و شش. آن حضرت فی الحال این مصرع را خواندند که

### مصرع

طاق باشد در جهان طاقی که از مو بسته‌اند

پوشیده نماند که لفظ «مو» به حساب جمل، چهل و شش است.

**مطابقیه:** روزی این امیر صافی ضمیر، زبان خجسته بیان به نصیحت خواجه اصفی که به صفاحت و ظرافت سرآمد شعرا و ظرفای زمان است، گشادند. در آن اثنا فرمودند که مرا از تو عجب می‌آید که [۵۵-ر] با وجود جودت طبع و حدت ذهن به نظم اشعار کم می‌پردازی و همگی اوقات به ما لایعنی مصروف می‌سازی. جواب داد که در این اوان بیشتر از پیشتر به شعر گفتن مشغولی می‌کنم. چنانچه دوش در آن مقدار فرصت که یک شمع دو اخچگی سوخته، دو یست بیت گفته‌ام. آن حضرت فرمودند که بر این تقدیر از آن منظومات صد بیت به یک اخچه باشد.

**لطیفه:** مولانا علیشاه بُو که در فن ادوار و موسیقی یگانه دوران است، روزی به عرض عالی حضرت خداوندی - قدس سره - رسانید که امید به کمال عاطفت و مرحمت شما آن است که حکم فرمایید تا مباحثان اوقاف و وظیفه شش ماهه مرا بیکبار تسلیم کنند تا هر ماه مصدع ملازمان نشوم. جواب دادند که مولانا، ما را معلوم نیست که شش روز دیگر از عمر<sup>۱</sup> باقی مانده یا نی؟ به چه سبب این مقدار بر حیات مستعار اعتماد کرده‌ای، وظیفه شش ماهه آینده را طلب می‌دارید؟ جناب مولوی گفت که شما فرمان دهید تا آن وجه را به من رسانند، که بر تقدیر مردن جهت تجهیز و تکفین من به کار خواهد آمد. آن حضرت فرمودند که: «مردم بلایی زنده بلا» که می‌گویند عبارت از شماست.

**لطیفه:** در محلی که خطه استرآباد، از یمن نصفت و داد این امیر نیکونهاد معمور و آباد بود، روزی هوا به چند نوع تغییر یافت. آن حضرت روی به بعضی از اعیان آن ولایت

که در ملازمتش بودند، آورده فرمودند<sup>۱</sup> که امروز هوا عجب تعیّر‌ها یافت. [۵۵-پ] یکی از آن میان جواب داد که یکی از خوبیه‌های شهر ما این است که در یک روز هوای چهار فصل ظاهر شود. عالی حضرت خداوندی بر زبان آوردند که: آری در این بلده روزی برابر سالی می‌گذرد.

**مطایبه:** نوبتی این فارس میدان سخاوت، مولانا شهاب الدّین مدوّن را که به هیأت غریب و تکلم عجیب از سایر ستم ظریفان قدیم ممتاز و مستثنی است، منظور نظر مرحمت گردانیده اسبی با زین و لجام انعام فرمودند. و خدمت مولوی به واسطه وقوع این التفات خود را از جمله مخصوصان آن حضرت دانسته، ابرام و ملازمت را از حد اعتدال درگذرانید. چنانچه هرگاه که سوار شده به طرفی می‌رفتند، در خدمت بود و چون فرود می‌آمدند از در خانه نیز لحظه‌ای غیبت نمی‌نمودند.

لاجرم، آن منع لطف و کرم از وی نیک به تنگ آمدند، اما به سبب خلق عظیم نمی‌خواستند که خاطرش را رنجانیده بصریح او را از ملازمت مانع آیند. بنابراین یکی از ملازمان را فرمود که به طریقی ایلچیان سر راه بر وی گرفت و اولاغش<sup>۲</sup> را ستانده فی الحال به بازار برد و فروخت. خدمت مولوی به تصوّر آنکه آن شخص<sup>۳</sup> حقیقه ایلچی است به مذلت هر چه تمامتر یک - دو فرسخ راه پیاده قطع کرد و چون اثری از اسب نیافت، در فرزین بند آن حادثه و منصوبه آن واقعه متحیر گشته به ملازمت امیر بحر مکرمت شتافت و کیفیت سرگردانی خود باز گفت. آن حضرت فرمود<sup>۴</sup> که ما بهای اسب تو را می‌دهیم [۵۶-ر] مشروط به آنکه دیگر الاغ نگاه نداری و ما را در وقت سواری مصدع نشوی. جواب داد که قبول کردم. آنگاه فرمودند که آن وجه معلوم را به مولانا دهید. ایلچی مزور<sup>۵</sup> نود و چهار تنگه بر وی شمرد. خدمت مولوی متعجب گشته گفت: بایستی وجه انعام صد تنگه بودی؛ آیا به چه سبب شش تنگه کم است؟ یکی از حضار

۱. اساس: فرموده.

۲. اولاغش / الاغش

۳. کا: شخصی.

۴. کا: فرمودند.

۵. اساس: امروز.

جواب داد که اسب شما را زیاده از این نخریدند.

**مطایبه:** در سنهٔ اربع و تسع مائه (۹۰۴) که این بانی میانی خیرات در تجدید و تزیین عمارت مسجد جامع هرات - خصه<sup>۱</sup> الله تعالی بمیامن البرکات - سعی و اجتهاد تمام داشتند، کتابت کتابهٔ آن مقام شریف را به عهدهٔ جناب سیادت مآب سید روح الله، الملقب به خواجه میرک نقاش کردند. و آن جناب در این باب طریق بی پروایی مسلوک داشته، دیرتر دست به قلم و کاغذ می برد، چنانچه کاشی تراشان معطل می شدند. چون این معنی از حد اعتدال درگذشت و بر نصیحت و خشونت فایده‌ای مترتب نگشت، امیر صافی ضمیر تدبیری غریب اندیشیده، در روزی که خواجه میرک به [سفید] روان<sup>۲</sup> که داخل بلوکات هرات است، رفته بود و به فراغت اشتغال داشت، خواجه جلال الدین محمد را فرمودند تا براتی به مبلغ پنج هزار دینار کپکی از بابت مسترد علوفهٔ جناب سیادت مآب که از دیوان اعلی می گرفته، نوشت و آن کاغذ را به دست دو نفر از ملازمان که سید مشا<sup>۳</sup> الیه [۵۶-پ] ایشان را نمی شناخت داده، فرموده بودند که به قریهٔ مذکوره روند و خواجه میرک را گرفته، به تشدد<sup>۴</sup> تمام این وجه را از وی طلبند و گویند که ما نوکران<sup>۵</sup> شاهزادهٔ عالمیان فریدون حسین میرزا<sup>۵</sup> ایم.

آن دو شخص فی الحال در آن قریه تاخته، خواجه میرک را پیدا ساختند و آغاز خشونت کرده، آن وجه را طلب داشتند. جناب سیادت مآب از مشاهدهٔ این صورت در بحر حیرت افتاده گفت: مرا به شهر برید تا این برات را راجع سازم یا به سرانجام وجه پردازم. و ایشان او را به خانهٔ خود برده، آن شب نگاهداشتند. روز دیگر خدمت<sup>۶</sup> سیادت پناهی به تضرع و نیاز هر چه تمامتر از محصلان جعلی التماس نمود که مرا به مسجد جامع برید، شاید که حضرت امیر بر حال من ترحم فرموده، کس پیش امرا و دیوانیان

۱. کا: حفظه

۲. اساس: سید خوانده می شود؛ کا: سبد؛ با توجه به جغرافیای حافظ ابرو تصحیح شد

۳. کا: تشدید

۴. کا: تشدید

۵. کا: نوکران + از جانب.

۶. اساس: آیم، کا: می آیم.

۷. کا: در حضرت.

فرستد تا برات شما را بر محلّی دیگر تن دهند و این وجه را از گردن من دور اندازند. ایشان این ملتمس را مبذول داشته، خواجه میرک را به مسجد آوردند، و آن جناب به پا بوس عالی حضرت خداوندی رسیده و آب در چشم گردانیده معروض داشت که: در چنین وقتی که افلاس در طبقهٔ اعلیٰ است، مبلغ پنج هزار دینار کپکی به اسم بنده رقم کرده‌اند. اگر عنایت فرموده، نوعی سازید که این برات راجع شود، امیدوارم که در قیامت اجداد بزرگوار من نسبت به شما مراسم عذرخواهی به تقدیم رسانند.

آن حضرت جواب دادند که راجع ساختن این برات خالی از اشکال نیست، مع ذلک ما به قدر امکان سعی نماییم [۵۷-ر] مشروط به آنکه شما<sup>۱</sup> در مدّت پانزده روز خاطر ما را از دغدغهٔ کتابهٔ این مقام متبرک فارغ<sup>۲</sup> سازید.

خواجه میرک انگشت قبول بر دیده نهاده، در این باب خطی نوشت و در آنجا ذکر کرد که اگر از میعاد مقرر یک روز بگذرد، مبلغ مذکور را بلا عذری جواب گویم. بعد از آن، حضرت، امیر کمال الدّین سلطان حسین را گفتند که همراه محصلان خواجه میرک به سر دیوان رفته به هر نوع که توانید این برات را راجع سازید. و جناب سیادت مآب مبتهج و مسرور به منزل خود شتافته آغاز<sup>۳</sup> کتابه نوشتن کرد و تا از آن کار بازپرداخت از غایت وهم و هراس از خانه بیرون نیامد.

---

۱. کا: شما + نیز.

۲. کا: آسوده.

۳. کا: آغاز + به



## خاتمه

### در ذکر بعضی از غرایب حالات و عجایب حکایات

بعد از فوت خاقان عالی مکان شاهرخ سلطان که هرج و مرج به احوال بلاد خراسان راه یافت، والد بزرگوار این امیر عالی‌مقدار اولاد امجاد را مصحوب خویش گردانیده به شیراز شتافت و پس از سالی چند که در آن دیار گذرانیدند، به مقتضای حدیث «حُبُّ الوطن» از راه بیابان یزد متوجه خراسان گشتند. در اثنای راه شبی خواب بر همه غالب شده از محافظت عالی حضرت خداوندی که در آن فرصت در صغر سن بودند، غافل ماندند و آن حضرت را نیز خواب ربوده اسب<sup>۱</sup> از راه بیرون رفت و بعد از اندک مسافتی از پشت زین بر روی زمین افتادند، اما به واسطه کثرت کوفت راه و غلبه نوم متنبه نگشتند و اسب نیز به سبب ماندگی<sup>۲</sup> همان جا ایستاد. و چون سرور ثوابت و سیار اطراف [۵۷- پ] صحرا و دشت را به نور ضمیر منور گردانید؛ آن، مصرع:<sup>۳</sup>

---

۱. کا: اسپ + ایشان.

۲. کا: ماندگی + پس.

۳. اساس «ع» و در کا: «مصرع» آمده است.

بزرگ همّت بسیار دان اندک سال،

چشم از خواب باز کرده، دیدند که در آن بیابان بی پایان غیر از ایشان هیچ کس نیست، لاجرم متوهم گشتند؛ اما به قوت عقل و کثرت قابلیت با خود اندیشیدند که حالا فایده‌ای بر جزع و فزع مرتب نمی‌شود، سعی باید نمود که راه خراسان پیدا گردد. و آنگاه بر مرکب تأیید سوار شده و به کمال بصیرت و فراست راه را پیدا کرده، متوجه گشتند. پس از لحظه‌ای که حرارت بر جوهر هوا استیلا یافت، تشنگی بر آن مهبط فیوضات ربانی غالب شده، نزدیک به آن رسید که قوا از کار بازماند. در این اثنا از دور سیاهی به مقدار گنبدی نمودار گشت. و چون مقدار راه قطع کردند، آن شبخ خردتر شد، چنانچه خیال فرمودند که سواری است و همچنین هر چند نزدیکتر می‌رفتند خریدش بیشتر ظاهر می‌گشت تا آنکه گمان بردند که غلاف دولقه است و در بیابانها به سبب غلط حس، اشیا از دور بغایت بزرگ می‌نماید. بالجملة چون به سر آن سیاهی رسیدند، دیدند که مطهره پر آب است. لاجرم از آن آشامیده شکر حضرت واهب العطیات به جای آوردند، و از همه طرفه آنکه تا از یزد بیرون آمده بودند، آب شیرین نیافته بودند و آن آب در غایت عدوبت بود<sup>۱</sup>.

#### مثنوی

کسی کش هست با اقبال پیوند      نماند هرگز او را کار در بند  
 هزاران عقده گرفتد به کارش      به آسانی گشاید کردگارش [۵۸-ر]  
 اما والد و اخوان این مولود عاقبت محمود چون به منزل فرود آمده بر غیبت آن  
 حضرت مطلع گشتند، قوافل اندوه و اضطراب بر باطن ایشان استیلا یافته هر چند فرزند  
 سعادت‌مند خود را بیشتر جستند کمتر یافتند. بالاخره یکی از ملازمان را به جانب یزد باز  
 گردانیدند تا چیزی از آن حضرت معلوم کند. آن شخص چون اندک مسافتی قطع کرد به  
 مخدوم زاده خود باز خورد و آن حضرت به پدر و برادران رسیده و حال عطش مفرط و

۱. اساس: عبارت «و آن آب در غایت عدوبت بود» دوبار تکرار شده است.

یافتن آب<sup>۱</sup> را شرح داده، همگنان از شنیدن آن سخن در بحر حیرت افتادند و از آن آب شیرین محظوظ گشته زبان به شکر موهبت الهی گشادند.

**حکایت:** در زمان سلطان سعید که این امیر صاحب تأیید در سمرقند توطن داشتند، صباحی مولانا پیر احمد را که از جمله خُدام آن حضرت بود، مخاطب ساخته فرمودند که: دوش در خواب دیدم که در مصاحبت میرزا محمد خوارزمشاه به کوهی بالا می‌روم. در آن اثنا به جایی رسیدم که سنگی بزرگ در میانه راه افتاده بود. نخست میرزا محمد بر آن سنگ صعود نمود، آنگاه دست مرا گرفت تا بالا رفتم.

اتفاقاً در آن روز به<sup>۲</sup> امیرزاده مشارّ الیه ملاقات نمودند و او در اثنای حکایت روی به آن حضرت آورده گفت که دوش در خواب دیدم که به همراهی شما به کوهی بالا می‌روم، ناگاه به سنگی بزرگ رسیدم و من بر فراز آن سنگ بر آمده دست شما را گرفتم و بالا بردم.

عالی حضرتِ خداوندی [۵۸-پ] جواب دادند که مولانا پیر احمد را طلبیده از وی استفسار نمایید که من امروز صباح چه گفتم! و میرزا محمد، مشار الیه را طلب داشته از این معنی تفحص نمود؛ او همان خواب را بعینه تقریر کرده، حاضران از مشاهده این واقعه غریبه متعجب گشتند.

**حکایت:** هم در آن اوقات که بلده سمرقند از فرّ طلعت امیر فرخنده صفات فردوس مانند بود، امیر نظام الدّین شیخ احمد سهیلی قصیده‌ای در مدح میرزا سلطان احمد در سلک نظم کشیده، جهت طلب اصلاح به نظر آن حضرت رسانید، و ایشان ابیات آن قصیده را مطالعه فرموده بر زبان گذرانیدند که بعد از بیتی که به اسم ممدوح مزین است، بیتی دیگر می‌باید تا سخن مربوط شود.

جناب امارت مآب فرمودند که مرا نیز این دغدغه بود، امید آنکه لطف نموده آن بیت را شما بگویید. آن حضرت جواب دادند که من فکر می‌کنم و شما نیز تأمل نمایید؛

### مصرع

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

آنگاه هر يك دوات و قلم و کاغذ پاره‌ای در پیش نهاده در بحر تفکر فرو رفتند و بیکبار سر برآورده، هر کدام بیتی نوشتند و به دست یکدیگر دادند. قضا را توارد واقع شده بود و هر دو يك بیت گفته بودند که يك حرف تغییر نداشت و آن بیت این است:

### بیت

بهار باغ جوانی نهال گلشن عدل گل ریاض کرم سرو جویبار وقار

**حکایت:** نوبتی مصحفی به خط یاقوت، ورقی چند از آن مفقود، در کتابخانه این امیر عاقبت محمود بود و خاطر اشرف آن حضرت متوجه تکمیل آن تحفه نفیسه گشته، خواجه حافظ محمد خطاط<sup>۱</sup> را [۵۹-ر] فرمودند که آن اوراق را عوض نویسد. خواجه حافظ چند روز در تأمل بود که آیا چه نوع توان کرد که ورقهایی که نوشته شود با سایر اوراق مصحف موافق افتد و کم و زیاده نیاید. در این اثنا مصحفی به خط مولانا شمس معروف، به دست آن حضرت افتاد و قطع و قلم آن را نزدیک به آن مصحف دیده، نزد خواجه حافظ فرستادند که آن اوراق را اگر از اینجا نقل نماید می‌کن<sup>۲</sup> که موافق افتد. اتفاقاً مولانا شمس معروف آن مصحف را از همان مصحف خواجه یاقوت صفحه به صفحه و سطر به سطر نقل کرده بوده که یک حرف از هم تغییر نداشته. لاجرم نقل آن اوراق به سهولت میسر گشت.

**حکایت:** در سنهٔ خمس و تسع مائه (۹۰۵) از جانب ماوراءالنهر متعاقب و متواتر خبر می‌رسید که خواجه یحیی ولد قدوة ارباب یقظه و انتباه خواجه ناصر الدین عبید الله در غایت شوکت و عظمت زندگانی می‌نماید و سلطان علی میرزا بی استصواب آن جناب در هیچ امری دخل نمی‌کنند، بلکه، هر روز به ملازمت ایشان می‌رسد. غرض آنکه در اواخر سال مذکور، روزی عالی حضرت خداوندی امیر سید یوسف

۱. تورخان گنجه‌ای (خیاط) خوانده است.

۲. کا: یحتمل.

او غلاقچی<sup>۱</sup> را مخاطب ساخته، بر زبان الهام بیان گذرانیدند که این نوع معاش که خواجه یحیی پیش گرفته‌اند مناسب اطوار درویشان نیست و این معنی مقرر است که هر کس از سیرت آبا و اجداد خود عدول و انحراف می‌نماید، ضرری عظیم به وی می‌رسد، چنانچه به مولانا خردک بخاری و ابوبکر<sup>۲</sup> ندّاف که در زمان امیر حسین در سمرقند رعایا را با خود موافق ساخته، رایت محاربت برافراختند [۵۹- پ] و با لشکر جته<sup>۳</sup> مقاومت کرده شهر را جهت امیر مشار الیه و حضرت صاحب‌قران نگاه داشتند، رسید و یکی از ایشان بر دست امیر حسین کشته گشته، دیگری در اطراف دیار اوزبک سرگردان گردید. چنانچه تفصیل این حکایت در ظفر نامه مسطور است.

امیر یوسف جواب داد، که من ظفر نامه را مطالعه کرده‌ام، اما این حکایت را به خاطر ندارم. و هم در آن روز امیر صافی ضمیر قصه مذکوره را در ظفر نامه پیدا ساخته، مصحوب راقم حروف پیش امیر مشار الیه فرستادند تا بر ایشان خواندم.

و بعد از انقضای اندک زمانی از این قیل و قال از جانب سمرقند خبر رسید که شاه بخت پادشاه اوزبک بر ماوراءالنهر استیلا یافت و خواجه یحیی<sup>۴</sup> را با پسر به واسطه استقلالی که در آن مملکت پیدا کرده بودند، شهید گردانید.<sup>۵</sup>

پوشیده نماند که عجایب حالات و غرایب واقعات که این جامع محاسن صفات را دست داده بسیار است و از همه غریب‌تر کیفیت مرض و فوت آن حضرت است، بر این وجه که شرح پذیر می‌گردد.

۱. اساس: یوسف و اغلاقچی.

۲. کا: کلوی.

۳. کا: جته + بنوعی.

۴. خواجه محمد یحیی در طریقت خواجگان صاحب نام بود و خواجه احرار، وی را در واپسین سالهای عمر خویش وارث طریقت خود خواند. وی پس از سقوط سلطنت تیموریان در سمرقند، همراه با فرزنداناش کشته شد.

۵. کا: گردانیدند.



## ذکر انتقال عالی جناب مقرب الحضرت السلطانی

### به جهان جاودانی از عالم فانی

گفتم که ز قصه مشکلی بنویسم      وز درد فراق حاصلی بنویسم  
کو دل که بدان حال غمی<sup>۱</sup> شرح دهم      کو دست کز آن درد دلی بنویسم  
قابطه عقلا را معلوم<sup>۲</sup> است که روزگار غدار پیوسته راتبه جفای جهانیان مرتب  
می دارد و طایفه فضلا را مفهوم است که فلک ستیزه کار ارباب و فارا آسوده و برقرار نمی  
گذارد.

### نظم

به مهرش<sup>۳</sup> دل، کسی چون صبحدم کم<sup>۴</sup> بست [۶۰-ر]  
که در خون چون شفق هر شام نشست

---

۲. کا: «معلوم» ندارد.

۱. کا: غم.

۴. کا: صبح دم

۳. اساس: نمیرش، خوانده می شود.

میان دو هم نفسی<sup>۱</sup> ثریاسان طرح موافقت و اتّصال نینداخت که باز ایشان را بنات  
النعش وار متفرق و پریشان نساخت.

#### بیت

ز سوزش کس دمی بی غم نیفتاد      کزان در عمرها ماتم نیفتاد  
عرضه گاه آفت و عرضه گاه مخافت را مقام روح و راحت نام نمی توان نهاد و جای  
باشش سرای<sup>۲</sup> آسایش این خراب<sup>۳</sup> آباد بی بنیاد را نتوان کرد اعتقاد.

#### بیت

گیتی که نشیمن زوال است      آسوده دلی در او محال است  
ماتمکده ایست تیره و تنگ      در وی ز وفا نه بوی و نه رنگ  
از مرکبات که پیوسته در کشاکش باشند، ثبات که دید و بقا کجاست! و از طبایع  
مختلفه که هر یک رو به مرکزی دارند، چشم داشتن دوام و استمرار عین غلط و محض  
خطاست.

#### بیت

گیتی که اولش عدم و آخرش فناست      در حقّ او گمان ثبات و بقا خطاست  
وین آدمی که زبده ارکانش می نهند      پیوسته در کشاکش این چار ازدهاست  
هر چند واقف خبیر از تقریر این تحریر داند که حال چیست و مقصود و مراد از تمهید  
این مقدمه، زوال آفتاب اقبال کیست؟ اما شرح سخن آن است که چون در اواخر جمادی  
الاول سنه ست و تسع مائه (۹۰۶) رایات همایون صاحب قران عدالت نهاد از یورش  
استرآباد به جانب مستقر سریر سلطنت روی نهاد و این خبر بهجت اثر متعاقب و متواتر

۱. اساس: هم نفس نفسی.

۲. کا: برای.

۳. اساس: خواب.

به گوش مقیمان دار السلطنه هرات رسید، عالی حضرت هدایت منقبت کرامت منزلت [۶۰- پ] اعتضاد الدولة الخاقانی، مقرب الحضرت السلطانی در روز سه شنبه هفتم جمادی الآخر به رسم استقبال متوجه قصبه کوسویه گشته، رباط پریان را از فر طلعت خجسته غیرت روضه رضوان ساختند و آن شب آنجا توقف نموده، صباح روز چهارشنبه بی جهتی ظاهر به قصد خواندن ابیاتی که در بر و دیوار آن رباط\* هر کسی نوشته است به یکی از صفه‌هایش درآمدند. نخست چشم مبارک آن حضرت بر این قطعه افتاد که:

#### قطعه

در این دقیقه بمانند جمله حکما  
که آدمی چه کند با قضای کن فیکون  
فروغ نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل  
به لای عجز فرو رفت پای افلاطون  
صلاح طبع چو سوی فساد روی نهاد  
بماند بیهوده در دست بوعلی قانون  
لاجرم اظهار تأسف و تحسّر فرموده بر زبان الهام بیان راندند که بلی همه کس را روی  
به عالم عقبی می باید آورد و قضای خالق موت و حیات را هیچ کس منع نتواند کرد.  
آنگاه از آنجا نهضت نموده به رباط پایاب خرامیدند. و شب پنجشنبه مولانا ویس از  
اردوی همایون بدان منزل رسیده به شرف عرض رسانیدند که حضرت اعلی امشب در  
رباط امیر شاه ملک تشریف دارند و علی الصبح از آنجا حرکت خواهند فرمود. لاجرم  
به مقتضای این بیت که:

---

\*. رباط : جایی است که در کنار جاده جهت استراحت کاروانیان سازند و آن شامل اطاقها، طویله، آب انبار، زاویه و خانقاه است. کاروانسرا.

## بیت

منزل وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد  
آن خلاصه امتزاج ارکان و عناصر، آب تشوُّق به دولت موصلت صاحب‌قران ستوده  
مآثر از دیده روان کرده، نماز بامداد را پگاه‌تر گزاردند و فی الحال سوار گشته متوجه [۶۱]  
- ر] رباط امیر شاه ملک شدند. در اثنای راه هر لحظه از جبین مبین امیر هدایت قرین  
فروغ بهجت و سرور بیشتر می‌تافت و هر کس از ملازمان خسرو عالی جاه می‌رسید به  
پرسش و نوازش بی‌کران اختصاص می‌یافت.  
چون قرب یک فرسخ مطوی گشت، محفّه محفوف به عزّ و جلال صاحب‌قران به  
استقلال نمودار شد. در این حین به مقتضای قضای ربّ العالمین سر مبارک آن سر دفتر  
ارباب یقین در گردش آمد و عالی جناب امارت مآب خواجه شهاب الدّین عبدالله را  
نزدیک خود طلبیده، فرمودند که از محافظت من غافل مباشید که حال متغیر گشت.  
آنگاه از اسب فرود آمدند تا خود را به عزّ دست بوس حضرت اعلی رسانند و بنابر آنکه  
صعوبت آن مرض علی الفور به نهایت انجامیده بود و قوّت رفتار فوت شده، عالی جناب  
مشار الیه و مولانا جلال الدّین قاسم در زیر بغل امیر گردون محل در آمدند تا پیش رفته  
سر در کنار خسرو بلند مقدار نهاد.  
آن حضرت از مشاهده تغیر حال آن مرکز دایره عزّ و جلال بغایت اندوهناک و محزون  
گشتند و چون محل توقف نبود، بعد از اقامت مراسم پرسش و نوازش درگذشتند و همان  
لحظه آن مرض به سکت منجر شده، دیگر امیر عالی گهر را مجال حرکت و تکلم نماند.  
خدام و ملازمان به اتفاق جمعی از اعزّه اصحاب که سعادت آسا در ملازمت بودند، آن  
حضرت را در محفّه [۶۱- پ] خوابانیده به جانب شهر مراجعت نمودند.

## مثنوی

شد وقت که وقت بر سر آید      سیلاب بلا ز در در آید  
شد وقت که مرکبان انجم      هم نعل بیفکنند و هم سُم

شد وقت که این چهار حمّال بسنهند محفّه مه و سال  
در اثنای راه به موجب استصواب حکمت مآب مولانا نظام الدّین عبدالحی و مولانا  
شمس الدّین محمد گیلانی آن مظهر مراسم سبحانی را فصد کرده به لطایف الحیل قرب  
نیم من خون برداشتند، اما هیچ فایده‌ای بر آن مترتب نگشت.

### مصراع

برخیز ای طیب که بگذشت کار از آن  
لاجرم ملازمان با دل غمناک و دیده نمناک، عنان استر محفّه آن حضرت را حرکت  
دادند و به همراهی قوافل حزن و اندوه روی توجه به شهر نهادند «و غایه کُلّ حرکة  
سکون و نهایه کُلّ کاین لایکون».

### قطعه<sup>۱</sup>

دلاچو نیست سکون در نهاد چرخ نگون در او چگونه کسی را بود مجال سکون  
القصّه، در نیم شب جمعه آن بانی مبانی خیرات را به منزل شریفش رسانیدند و علی  
الصّباح اکثر اطبای بلده هرات را بر سر بالین آن حضرت جمع گردانیدند. هر چند آن  
طایفه در معالجه و تداوی سعی و اجتهاد کردند و ادویه و اشربه مناسبه به کار بردند،  
صورت صحت روی ننمود، بلکه ساعت به ساعت صعوبت و شدت مرض در ازدیاد  
بود.

### مصراع

چو آمد اجل از مداوا چه سود  
در همان روز سلطان صاحب قران به شهر رسیده از غایت محبتی که نسبت به آن  
حضرت داشتند، پیش از آنکه به باغ جهان آرای رود، به سر بالین امیر حشمت [۶۲-ر]

آیین تشریف آوردند و چون مرض آن حضرت را در نهایت صعوبت مشاهده نمودند، رقت بسیار فرموده، قرین حزن و اندوه فراوان به باغ شتافتند؛ اما هر لحظه کس فرستاده مراسم پرشش به تقدیم می‌رسانیدند و از غایت غم و اضطراب لمحهای به فراغت در بستر استراحت نمی‌آرامیدند.<sup>۱</sup>

در روز شنبه نیز حال آن امیر حمیده خصال هم بدین منوال جاری بود، بلکه زمان زمان ضعف قویتر گشته، شدت آن مرض می‌افزود. عاقبة الامر در صبح یک‌شنبه دوازدهم<sup>۲</sup> ماه مذکور داعی حقی را لبیک اجابت گفته، نقد بقا به قابض ارواح داد و بلبل گلشن حیات را به ریاض علوی فرستاد.

### بیت

تا جهان است چنین بود و چنین خواهد بود

همه را عاقبت کار همین خواهد بود

صیحه صبح محشر و صورت صور فزع اکبر در عالم اصغر ظاهر گشت و نوحه و نفیر امیر و وزیر و فریاد و فغان صغیر و کبیر از اوج آسمان و ایوان کیوان گذشت. سلطان صاحب‌قران و بعضی از روی پوشان سرا پرده خلافت همان زمان به منزل شریف آن حضرت تشریف آوردند و از مسند عزت بر پلاس ماتم نشسته، آغاز گریه و زاری و ناله کردند و مراسم تجهیز و تکفین به طریق سنت سید المرسلین ترتیب دادند و صاحب‌قران ظفر قرین و امرای حشمت‌آیین و مشایخ اسلام و سادات عظام و علما و افاضل<sup>۳</sup> کافه برایا در صحبت مغفرت مآب روی به خیابان نهادند. [۶۲- پ] آه دود آسای همگنان بسان رایت نخوت لئیمان نو دولت به آسمان رسید و خوناب دل از راه دیده، چون گوهر اشک کریمان روز برگشته دم به دم در خاک غلطیده

۱. کا: آرمیدند.

۲. کا: نزد هم.

۳. اساس: فضائل.

### مثنوی

ز مژگان دم به دم خوناب می ریخت      مگو خوناب، خونِ ناب می ریخت  
ز بس بالا گرفت آن روز فریاد      صدا در گنبد فیروزه افتاد  
در این اثنا جوهر هوا به موافقت شاه و گدا قطرات اشک فرو بارید، بلکه رشحات  
سحاب روح و ریحان پرامن<sup>۱</sup> جنازه عرش اندازه اش نازل گردید.

### رباعی

خون شفق از دیده گردون بچکید      مه روی بکند و زهره گیسو ببرید  
شب جامه سیه کرد، در این ماتم و صبح      برزد نفسِ سرد و گریبان بدرید  
در عید گاه هرات بر آن ذات فیض البرکات نماز گذاردند، آنگاه به گنبدی در جنب  
مسجد جامع خویش [که آن جامع اصناف خیرات]<sup>۲</sup> جهت همین مصلحت ساخته بودند،  
آورده دفن کردند.

### مصرع

ای خاک چه دانی که چه در بر داری  
آن شب بسیاری از اعظم سادات و علما در سر مزار فیض انما احیا نمودند و حفظ  
کلام الهی تا صباح به تلاوت مشغولی کرده طرفه العینی نغنونند.  
روز دیگر که جمشید خورشید مانند سوگواران لباس کبود آسمان درپوشید و خیل  
انجم بسان اشک از دیده مردم فروپاشید، صاحب قران وفادار هم در منزل امیر مغفرت  
شعار در مقام عزا نشست تا اکابر و اشراف دار السلطنه هرات به ملازمت [۶۳-ر]  
رسیده، مراسم پرسش به جای آوردند و در آن روز در اکثر مساجد بلده هرات فرق انام بر  
پلاس ماتم آرام گرفته، جهت ترویج روح آن عالی مقام به ختم کلام ملک عَلام مشغولی  
کردند.

۲. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۱. کا: پیرامن.

## قطعه

از موت او نشست به هر خانه ماتمی

وز فوت او بخاست به هر گوشه شیونی

زین سهمگین مصیبت و زین سهمناک مرگ

آتش فتاد در دل هر سنگ و آهنی

سلطان صاحبقران تا روز سیم در منزل آن سردفتر اهل [دل]<sup>۱</sup> توقف نمود و به اطعام طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام اشارت فرمود. آنگاه به سرمنزل مزار فیاض الانوار آمده، شرط زیارت به جای آوردند و برادر بزرگتر امیر عالی گهر، امیر نظام الدین شیخ بهلول و پسر پسندیده سیر آن جناب، امیر کمال الدین سلطان حسین و دیگر قرابتان و ملازمان آن حضرت را نوازش کردند و هم در این روز به موجب فرموده سلطان صاحبقران، امیر عالی شأن مبارز الدین محمد بهادر روز افزون و جناب امارت مآب خواجه افضل الدین محمد و زبده امرای درگاه خواجه شهاب المله والدین عبدالله در خانه حضرت مغفرت پناه مشایخ و سادات و علما و افاضل بلده هرات را طلبیده به کشیدن اطعمه فراوان قیام نمودند و در آن مجلس حفظ نیز جمع آمده به ختمات قرآن مجید اقدام فرمودند.

اما همت بلند صاحبقران سعادت مند بدین آش قانع نگشت و خیال دعوتی در غایت کثرت به خاطر انورش گذشت. امرای عظام روی به ترتیب مایحتاج آن [۶۳-پ] جشن آوردند و از جمله اشیا دویست و پنجاه سر گوسفند و هفتاد رأس اسب و گاو صرف کردند و در روز پنجشنبه بیست و سوم ماه مذکور مشایخ کبار و سادات رفیع مقدار و علما و فضلا و اکابر و اعیان و اشراف و کلانتران را به صحرای سر خیابان طلبیدند و سلطان صاحبقران نیز تشریف آورده، آن مجلس را به نور حضور منور گردانیدند؛ و بعد از کشیدن طعام موفور و خواندن کلام ملک غفور ملازمان پادشاه عالی شأن جمیع قرابتان و مصاحبان و ملازمان آن مقیم روضه رضوان را خلعت فاخره پوشانیده از لباس

۱. اساس: بیاض مانده، از کا افزوده شد.

سوگواری بیرون آوردند و نزدیک خویش طلبیده به التفات پادشاهانه و عنایات خسروانه امیدوار کردند.

و چون مدت چهل روز از انتقال آن مرکز دایره عزّ و جلال درگذشت، خیال آش دیگر در خاطر انور صاحب قران عالی گهر گشت و امیر کمال الدّین سلطان حسین و خواجه جلال الدّین محمد به ترتیب آن قیام نموده، قرب صد گوسفند و دو تقوز اسب ذبح کردند و اطعمه گوناگون از هر چه در حوصله خیال گنجد افزون در منزل شریف آن حضرت مرتب ساختند و در روز پنجشنبه بیست و نهم رجب صاحب قران وفادار - خلد الله ملکه الی انقراض الادوار - بدانجا تشریف آورد، نوبت دیگر اکابر و اشراف جمع گشتند و امرای عظام به کشیدن آش اقدام نموده، حفاظ کلام، زبان به قرائت آیات بینات [۶۴- ر] گشادند. آنگاه ملازمان مهد علیا و ستر عظمی بلقیس زمان، خدیجه العهد و الآوان - خلد الله تعالی ظلال حشمتها - زمره اصحاب مصیبت را خلع فاخره پوشانیدند. عالی جناب افادت پناهی، مخدومی مولانا فصیح الملة والدّین محمد النظامی - مدّ ظلّه - که قرب چهل سال در مصاحبت عالی حضرت خداوندی - قدّس سره - به سر برده بودند و آن حضرت اکثر متداولات را نزد آن جناب مطالعه کرده از ایشان به آخوند<sup>۱</sup> تعبیر می فرمودند، در بیان تاریخ این واقعه عظمی این رباعی [را]<sup>۲</sup> در سلک نظم کشیده اند.

### بیت<sup>۳</sup>

آن قطب زمانه چو برفت از عالم تاریخ شد آنکه قطب اقطاب برفت  
و عالی جاه امارت دستگاه، عاطفت شعار مکرمت دثار امیر کمال الدّین سلطان  
حسین - ابدت ایام اقباله - آن حضرت را به مثابه فرزند صلیبی است، فرموده اند که:

### قطعه

آن مغفرت پناه که رفت از فضای خاک فی روضه مقدسه طاب حاله

۲. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۱. اساس: آخواند.

۳. اساس: رباعی.

چون یافت این کمال ز خیرات واجبات<sup>۱</sup> تاریخ فوت گشت خیر کماله  
و جناب فصاحت مآبِ بلاغت انما مولانا فصیح الدین صاحب دارا که به لطف طبع  
از سایر ملازمان آن حضرت شرف امتیاز و استثنا دارد و گفته است که:

#### قطعه

افسوس ز میر آسمان قدر کافتاد نهال عمرش از بیخ  
در ماتم او چو دیده خون می ریخت «خون ریزی دیده» گشت تاریخ  
زبده الاطبأ مولانا درویش علی که از میان ابنای جنس نزد آن حضرت به مزید تقرّب  
ممتاز بود، نظم نموده است که:

#### رباعی

در ماتم آن قدوة ارباب وصول  
ابنای زمان شاه و گدا گشته ملول [۶۴-پ]  
هجرت به رسول کرد آن سید قوم [۶۴-پ]  
تاریخ وفات اوست «هجرت به رسول»  
و قدوة الفضلا سید رحمت الله، الملقب به میر منشی، به عدد سنوات سن آن بانی مبانی  
خیرات، شصت و دو تاریخ یافته است و یکی از جمله این است که:  
شاه را چو بدید جان بسپرد  
و راقم حروف را این قطعه به خاطر فاتر رسیده که:

#### قطعه

جناب امیری هدایت پناهی که ظاهر از او گشت آثار رحمت  
شد از خارزار جهان سوی باغی که آنجا شگفته ست گلزار رحمت

۱. اساس: «در حیات» خوانده می شود

..... ذکر انتقال علی جناب مقرب الحضرت السلطانی به جهان جاودانی از عالم فانی □ ۱۶۷

---

چو نازل شد انوار رحمت به روحش بجزو سال فوتش ز «انوار رحمت»  
پوشیده نماند که شعرا و فضلائی زمان در بیان تاریخ و مرثیه عالی حضرت خداوندی  
- قدس سره - قطعه و قصیده بسیار نظم فرموده‌اند و این فقیر از تطویل اندیشیده، بر ایراد  
همین مقدار اقتصار نمود و زبان به دعای متضمن هر متمنای گشود.

#### قطعه

امیدوار چنانم که فیض فضل ازل همیشه کام‌ده شاه کامران باشد  
به قد<sup>۱</sup> دولت او خلعتی بیاراید که عطف دامن او ملک جاودان باشد

فی رمضان سنه خمس [و] ستین و تسع مائه  
بنده کمتربن محمد بن حمزه الحسینی  
عفی عنه بمدام



تعليقات



## ۱۹/۵۶ دار السلطنه هرات

ظاهراً دادن لقب دار السلطنه به هرات از زمان شاهرخ تیموری مرسوم گردیده و پیش از وی، نام هرات تنها ذکر می شده است. حافظ ابرو در این باره می نویسد: «آن پادشاهان که بنای هرات نهاده اند هیچ یک را تختگاه در این مقام نبوده و از آن مدت بسیار گذشته، چنانکه از تواریخ او معلوم می شود هرگز تختگاه سلاطین بزرگ نبوده. امروزه به فر دولت ابدپیوند، هرات لقب دار السلطنه یافت و مقصد جهانیان و منشأ علوم و منبع فضایل و معدن هنر شد». جغرافیای حافظ ابرو / ۹.

## ۱/۵۷ میمنه

در سده های میانه جغرافیایانویسان مسلمان، میمنه را جهودان (یهودان)، یهودیه و جهودستان می گفتند و غالباً آن را مرکز و کرسی جوزجان (گوزگان) محسوب می داشته اند. چنانکه از اسم شهر پیداست، گروه زیادی از قوم یهود در آنجا زندگی می کردند. متأسفانه نوشته های جغرافیایانویسان تا سده دهم میلادی در باره این شهر فشرده و اندک است. پس از یورش مغولان، یاقوت حموی تنها کسی است که میمنه را جهودان الکبری (یهودان بزرگ) نامیده و در باره وجه تسمیه شهر نوشته است: چون در زمان بخت النصر، یهودان از بیت المقدس رانده شدند، نخستین محلی که در آن مسکن

گزیدند همین شهر بود. بعدها چون مسلمانان واژه یهودان را نیک نمی دیدند، بنابر آن، اسم شهر را به میمنه تغییر دادند تا با میمنت و مبارکی همراه باشد و این اسم تا کنون باقی است. معجم البلدان ۱۹۴/۲؛ در روزگار تیموریان، میمنه و شبرغان و اندخود به حسن تدبیر علاء الدوله میرزا رو به آبادانی نهاد. شاه اسماعیل اول صفوی در ۹۱۷ هـ / ۱۱۵۱ م، میمنه و فاریاب را تسخیر کرد و دریای آمو مرز میان دو کشور ایران صفوی و اوزبکان شیبانی شناخته شد. در روزگار وی بیرام بیک قراملو حکومت بلخ، اندخوی، شبرغان و میمنه را اداره می کرد.

محمود ولی بلخی در سده ۱۱ هـ، میمنه را طالقان نامیده و جزو بلاد غربی بلخ شمرده است: «در قدیم به طالقان اشتهار داشته، آب و هوای خوشگوار و سازوار دارد و مرغزارها و جلگه‌های دلگشا و فرح افزا. شهرش در هامون افتاده، گشاده ساخت و قریه جاتش به قرب یکدیگر و نزدیک به شهر واقع. در حوالی آن غاری است که چند تن در آن خفته‌اند؛ چنانچه هیچ فتور در اعضا، بلکه در اکفانشان راه نیافته و مردم آنجا ایشان را اصحاب کهف دانند. جمعی از سادات آنجا متوطن‌اند که خرقه پیغمبر - صلی الله علیه و سلم - به ارث در میان ایشان است. در گریبان آن خرقه رقعۀ سبزی پیوند کرده‌اند و چنان مشهور است که آن پیوند را امام جعفر صادق - رضی الله عنه - زده‌اند» بحر الاسرار، مجله آریانا س ۳۲، ش ۱۱۹/۳؛ میمنه امروز به عنوان مرکز استان فاریاب در شمال افغانستان هنوز نام خود را نگهداشته است. این شهر دارای ۳۱ کیلومتر مربع مساحت و صد روستا و در حدود ۴۵/۱۰۰ جمعیت و فاصله آن تا کابل ۷۹۶ کیلومتر می باشد. اشکال العالم / ۱۶۸، ۱۶۹؛ ترجمۀ مسالک و ممالک اصطخری / ۲۱۳؛ تکملة الاخبار / ۵۰؛ خلد برین / ۲۶۲ - ۲۶۶؛ جغرافیای شهری در افغانستان / ۱۴۳، ۱۴۴؛ روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات ج ۲ / ۱۳۷؛ سرزمینهای خلافت شرقی / ۴۵۰، ۴۵۱؛ شناسنامه افغانستان / ۷۴.

### ۱۸/۵۷ باغ زاغان

از آثار ملوک کرت بوده است. امیر تیمور در سال ۷۸۲ هجری پس از پیروزی بر واپسین ملوک کرت، کوشک باغ زاغان را تختگاه خویش ساخت. به نوشته خواندمیر این

باغ روزگاری متعلق به میرزا ابو القاسم بابر بود. ابو القاسم شهاب الدین احمد خوافی، به نام «باغ زاغان سلطانی» یاد کرده، می‌افزاید که باغ مذکور تختگاه سلطان حسین بایقرا بوده، ایلچیان را در همین باغ به حضور می‌پذیرفته است. خلاصه الاخبار / ۲۰۳؛ روضات الجنات ج ۱ / ۴۸؛ زبدة التواریخ ج ۱ / ۴۵۹؛ ظفر نامه یزدی ج ۱ / ۲۳۶؛ مآثر الملوك / ۱۷۰؛ منشاء الانشاء ج ۱ / ۶۱؛ به گفته شادروان فکری سلجوقی، تا اکنون مقداری از اراضی باغ زاغان به همان نام تاریخی اش معروف است و در دفتر املاک هرات، نیز به نام اراضی باغ زاغان ثبت است خیابان / ۱۰۵.

### ۶/۶۱ خواجه فضل الله ابواللیثی

فضل الله بن عبدالواحد بن ابوليث، یکی از فرزندان ابواللیث سمرقندی، فقیه معروف سده چهارم هجری، مولف تنبیه الغافلین و بستان العارفین می‌باشد. امیر علی شیر نوایی که در مدرسه وی در سمرقند درس خوانده است، چنین می‌نویسد: «در فقه او را ابوحنیفه ثانی می‌گفتند و در عربیت قرینه ابن حاجب می‌گرفتند و شاگرد امیر سید شریف بود و سید به خط خود اجازت نامه درس علوم از برای او نوشته. فقیر دو سال پیش او سبق خواندم و چندان التفات داشت که فرزند می‌گفت و با وجود آنکه اعلم علمای سمرقند بود به شعر و معما نیز میل می‌نمود». مجالس النفايس / ۲۷، ۳۶، ۷۲. خواجه از دانشیان روزگار میرزا الغ بیک به شمار می‌رود که در سمرقند از خود خانقاه و مریدانی داشت. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۳۰؛ رشحات عین الحیات ج ۲ / ۴۱۳، ۵۹۵.

### ۲/۶۳ نهر انجیل

حافظ ابرو، انجیل را جزو بلوکات هرات محسوب کرده و درباره آن چنین نوشته است: «آب شهر از این بلوک است و قرای پایان آب را شیب شهر خوانند و عمارات و سراها و کوشک و باغات در این بلوک زیادت باشد به سبب قرب شهر. این بلوک بر شمال رود است و شهر هرات داخل این بلوک است». بلوک مذکور در روزگار تیموریان دارای چهل و شش قریه بود و هنوز هم در هرات به همان نام باستانی خود شهرت دارد. بیشتر عمارات امیر علی شیر در کنار همین نهر ساخته شده بود. جغرافیای حافظ ابرو / ۱۸.

## ۵/۶۳ امیر برهان الدین عطاء الله نیشابوری (م. ۹۰۹ هـ. ۱۵۰۳ م.)

در جوانی از زادگاه خود نیشابور به دار السلطنه هرات آمد، در همان جا تحصیل کرد و سپس «به یمن تربیت و عنایت امیر بحر مکرمت به اندک زمانی قصب السبق از امثال و اقران در ربوده، از غایت جد و اجتهاد در کسب کمالات کار به جایی رسانید که در شهر سنه اثنی و تسع مائه چند ماه در مجلس عالی مقرب الحضرة السلطانی به درس علوم پرداخت و آن حضرت نیز جُزوَ به دست گرفته خود را در جنب تلامذه جناب افادت مآب منخرط ساخت». خلاصه الاخبار / ۲۱۹. در مدرسه اخلاصیه و سلطانیه تدریس کرده و با امیر علی شیر دوستی استواری داشته است. در پایان عمر کور شد، از هرات به مشهد رفت و در همان جا درگذشت. وی در عروض دست داشته و دو رساله در این فن به نام سلطان حسین بایقرا نوشته است. افغانستان / ۲۳۰؛ تاریخ ادبیات در ایران ج ۴ / ۳۸۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۲۴؛ حیب السیر ج ۴ / ۳۵۳؛ خلاصه الاخبار / ۲۰، ۲۱۸؛ مجالس النفایس / ۲۶۶.

## ۵/۶۳ قاضی اختیار الدین حسن تربتی (م ۹۲۸ ق. ۲/ - ۱۵۲۱ م.)

پسر غیاث الدین تربتی، مشهور به قاضی اختیار؛ از دانشی مردان سده نهم هجری و قاضی دار السلطنه هرات بود و پدرش نیز سمت قضاوت داشت. در جوانی از ولایت زاوه (تربت حیدریه) به هرات آمده، در آنجا دانش آموخت و در اندک زمانی ترقی کرده، نوشتن صکوک و سجلات دار السلطنه را به او سپردند. در واپسین سالهای فرمانروایی سلطان حسین بایقرا نخست قاضی هرات شد و سپس به منصب وزارت رسید. قاضی از فقهای مشهور زمان و استاد و دوست بابر میرزا بود. پس از چیرگی محمد خان شیبانی بر هرات، در مقام قضاوت باقی ماند و پس از کشته شدن وی به زاوه برگشت و در همان جا درگذشت و در قبرستان خانوادگی خود مدفون شد. وی در انشا، شعر و معما دست داشت؛ از آثار او می توان: اقتباسات، مختار الاختیار، اساس الاقتباس در حدیث و امثال و حکم، که را آن در ۸۹۷ ساخته، مقامات حسینی، اخلاق همایونی - که در ۹۱۲ ساخته، عدل و

جور - که به پیروی از بوستان و گلستان سعدی در ۹۱۱ - ۹۰۹ ساخته، و چند رساله دیگر در فقه یاد کرد. بدایع الوقایع ج ۱ / ۴۸۹، ج ۲ / ۲۸۳، ۳۳۷؛ تاریخ ادبیات فارسی / ۱۷۴؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۲۷۸؛ حبیب السیر ج ۴ / ۳۵۵، ۳۵۶؛ خلاصه الاخبار / ۱۸۹، ۲۱۲، ۲۲۰.

### ۶/۶۳ امیر مرتاض

از سادات و دانشی مردان دوره تیموری هرات است. به نوشته امیر علی شیرنوی، چون از خردی به کسب علوم پرداخته، روز و شب مشغول مطالعه و عبادت بوده، به همین جهت از سوی مردم به «میر مرتاض» معروف شده بود. به بازی شطرنج علاقه بسیار داشت. از حکمت و ریاضی با اطلاع بود و نیز از خوشنویسان روزگار خود محسوب می شد. میر در روزگار سلطان حسین بایقرا مدرس مدرسه اخلاصیه بود و پس از استیلائی محمد خان شیبانی بر هرات، مدرس مدرسه سلطانی شد و هم به ندیمی محمد خان شیبانی درآمد. پس از چیرگی شاه اسماعیل اول بر هرات، به واسطه تعصبی که در تسنن داشت به سوی قندهار فرار کرد و در همان جا درگذشت. بدایع الوقایع ج ۱ / ۴۹۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۳۴؛ خلاصه الاخبار / ۲۲۰؛ حبیب السیر ج ۴ / ۳۴۹؛ مجالس النفایس / ۹۲، ۲۶۷.

### ۹/۶۳ امیر جمال الدین عطاء الله اصیلی (م. ۹۲۶ ق. / ۱۵۲۰ م.)

فرزند امیر فضل الله حسینی دشتکی (شیرازی، نیشابوری) ملقب به جمال حسینی، معروف به امیر جمال الدین یا جلال الدین. وی از سادات معروف دشتکی شیراز می باشد که از شیراز به هرات آمده، چندی در نیشابور زیسته، نزد سید اصیل الدین معروف به واعظ، که با وی قرابت داشته، تلمذ کرده است. در روزگار سلطان حسین بایقرا به فرمان وی در مدرسه سلطانیه و اخلاصیه به درس و افاده اشتغال داشت و هفته ای یک بار در مسجد جامع دار السلطنه هرات وعظ می کرد. شیخ حرّ عاملی، قاضی نور الله شوشتری و فاضل هندی او را به تشیع نسبت داده اند. آقا بزرگ می نویسد که امیر جمال الدین معاصر شاه اسماعیل اول (۹۰۶ - ۹۳۰ ق) بود، پس از آنکه شاه اسماعیل بر

شبیخ خان اوزبک چیره شد، اصیلی در هرات بر فراز منبر خطبه خواند و شاه اسماعیل را ستود و مردم هرات را به پیروی از ائمه اطهار فرا خواند. از آثار او می‌توان: احوال اولاد امیرالمؤمنین، الاربعون حدیثاً من سید المرسلین فی مناقب امیرالمؤمنین، تحفة الاحباء و روضة الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب، را نام برد. کتاب اخیر زندگینامه پیامبر، خاندان، یاران و دیگر بزرگان دین است که آن را به خواهش امیر علی شیر نوایی نگاشته و در سال ۹۰۰ ه. / ۵ - ۱۴۹۴ م. در سه مقصد به انجام رسانده است: مقصد اول سیره حضرت محمد(ص) که در سال ۸۸۸ ه. / ۱۴۸۴ م، به انجام رسیده و نیز در لکهنو و پاکستان به چاپ رسیده. ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری ج ۲ / ۸۱۰ - ۸۱۷؛ امل الآمل ق ۲ / ۱۷۰؛ تاریخ ادبیات فارسی / ۲۸۴، ۲۸۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۲۴۴؛ حبیب السیر ج ۴ / ۲۵۹؛ خلاصه الاخبار / ۲۱۷؛ ریحانة الادب ج ۳ / ۳۶۹؛ منشأ الانشاء ۱۲۶ - ۱۲۸.

#### ۹/۶۳ امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی (م ۹۱۸ ه / ۱۵۱۲ م.)

از نام و نشان وی در مآخذ عصری کمتر یاد شده است. خواندمیر می‌نویسد که در مدرسه سلطانیه و خانقاه اخلاصیه به تدریس و افاده مشغول بوده و در سال ۹۱۸ درگذشته است. حبیب السیر ج ۴ / ۳۵۲؛ خلاصه الاخبار / ۲۱۹.

#### ۱۴/۶۳ مدرسه نظامیه

نظام الملک وزیر آلپ ارسلان و ملک شاه سلجوقی، در شهرهای بزرگ خراسان مدارس به نظام نظامیه بنیان گذاشت که هر کدام از آن مدارس به مثبت مراکز پخش و نشر فرهنگ و دانش عرض وجود کردند. این مدرسه تا زمان تیموریان هرات فعال بوده و مولانا جامی نیز در همین مدرسه علوم متداول زمان خویش را فرا گرفته است.

در روزگار آل کرت از وجود فقهای معتبر و متنفذ و شکوه علمی برخوردار بود. به نوشته حافظ ابرو، در زمان ملک غیاث الدین ثانی (۷۷۱ - ۷۸۳ ه. ق) فقهای همین مدرسه فتوایی بر ضد سربداران صادر کردند که «بر ملک اسلام واجب است که دفع آن طایفه کند. ملک غیاث الدین اواخر سال ۷۷۳ ه. ق، با لشکری ساخته با ایشان متوجه

نیشابور گردید.» مدارس نظامیه / ۲۴۷؛ نظامیه هرات در زمان سلطان حسین بایقرا، عمارت آن بار دیگر به همتِ امیر علی شیر تجدید بنا گردید. مدرسه دارای مسجدی نیز بوده که آن را جزء ملحقات مدرسه شمرده‌اند و ظاهراً در روزگار تیموریان بنا شده است. خلاصه‌الخبار / ۱۹۲، ۲۲۰؛ رساله‌ مزارات هرات ج ۳ / ۱۸۰؛ هرات باستان س ۱ (۱۳۵۹) ش ۳/۸۳.

۱۷/۶۳ مرو

از این شهر در اوستا به صورت مورو muru و داریوش اول در کتیبه بیستون margu مرگو (یا مرگوش) نامیده و همراه باختر اسم برده است. و از همین جا نام مارگیانا margiana یا مرگیانا در دوره‌های سلوکیان و پارتیان و ساسانیان به این ایالت اختصاص یافته است. اسکندر مرو را مرمت کرده و شهری را به نام الکساندریا مارگیانا یا «مارژیانا» (اسکندریه مرو) بنا کرد. آنتیوخوس اول پسر سلوکوس نیکاتر (۲۸۰ - ۲۶۱ ق. م) هم به تجدید عمارت مرو پرداخت و اسم شهر را آنتیوخیا مارژیانا یعنی (انطاکیه مرو) گذاشت. از لابلای رویدادهای دوره ساسانی چنین مستفاد می‌شود که رستاخیزی برای تجدید حیات مرگیای بزرگ که روزگاری برای خود دولت مستقلی بوده، به وقوع پیوسته که اردشیر اول ساسانی آن را فرونشانده است. در دوره ساسانیان مقرّ مرزبان مرو بود و در ۶۵۱ م، یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در ده رزیک در نزدیکی مرو کشته شد و دو سال پس از این رخداد، شهر به دست سپاهیان اسلام فتح شد. مرو در قرون وسطی از سوی جغرافیدانان به مرو شاهجان (مغرب شاهگان) معروف گردید تا با مرو کوچک که مرو الروذ است، اشتباه نشود. قهندز مرو را به تهمورث پیشدادی نسبت داده‌اند. تا ابتدای قرن سوم ه. ق مرو مرکز حکومت اسلامی قرار گرفته بود و از این زمان اهمیت خود را از دست داد. چون عبدالله بن طاهر اقامتگاه خود را به نیشابور منتقل کرد. یک قرن بعد یعنی در زمان سلجوقیان بر رونق آن افزود و سلطان سنجر آن را از نو پایتخت خود ساخت و بند سلطان را بر رود مرغاب بنا کرد. غزها آن را تاراج کردند ۵۴۸ ه. ق. با ورود مغولان به مرو، آبادانی از مرو رخت بریست، تمامی کتابخانه‌های معروف و مشهور

مرو در اثر حریق شهر دچار آتش شد و نیز دره حاصلخیز مرغاب به علت منهدم شدن سدی که بر رود مرغاب بسته شده بود، بیابانی بی آب و علف شد، اگر چه سد و شهر در سال ۸۱۲ ق. از نوبه دستور شاهرخ ساخته شد، اما مرو رونق پیشین خود را باز نیافت. پس از کشته شدن الغ بیک در سال ۸۵۳ ق. به دست فرزندش عبداللطیف، اختلافات در خاندان تیموریان شدت گرفت و ماوراءالنهر بتدریج به حکومت‌های کوچک منطقه‌ای تقسیم شد. شبیک خان و دیگر اوزبکان از آشفتگی منطقه بهره بردند و از نواحی شمال به سرزمینهای خراسان یورش آوردند. شاه اسماعیل در سال ۹۱۶ ق، بخش‌های عمده‌ای از خراسان و از آن میان مرو را مسخر شد. کشمکش بر سر مرو تا روزگار قاجار ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۸۸۴ روسها آن را اشغال کردند و نزدیک مرو کهنه، شهر تازه‌ای بنا نهادند که تا سال ۱۹۳۷ مرو نام داشت و سپس نامش را به ماری تبدیل کردند و امروز جزء جمهوری ترکمنستان می‌باشد. آبیاری در ترکستان / ۶۳-۹۷؛ بحر الاسرار ج ۱ / ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۹۵؛ مجله تحقیقات تاریخی (مرو نامه) / ۸۷-۱۱۴، ۱۳۳-۲۴۲؛ دایرة المعارف فارسی ج ۳ / ۲۷۵۰.

#### ۱۸/۶۳ میرزا محمد مشهور به میرزا کیچیک

فخری هروی در باره وی می‌نویسد «ولد میرزا سلطان احمد بوده و خواهرزاده سلطان حسین میرزا بوده و بسیار درویشی و صلاح داشت و رعایت سلطان در باره او چنان بود که سلطان حسین را «الغ میرزا» می‌گفتند و او را «کیچیک میرزا». تذکره نویسان اشعار او را نقل کرده‌اند روضة السلاطین / ۴۶؛ مجالس النفایس / ۱۲۷، ۳۱۵.

#### ۲/۶۵ کمال الدین مسعود شروانی (م. ۹۰۵ ه. / ۱۴۹۹ م.)

از شاعران و علمای اعلم خراسان بوده، سالها در مدرسه گوهرشاد بیگم و مدرسه اخلاصیه تدریس و افاده داشته است. او پس از مرگ قاضی نظام الدین، تدریس در مدرسه گوهرشاد را ترک کرده و بنا بر وصیت قاضی نظام الدین، در مدرسه غیاثیه به تدریس پرداخته است. در ۹۰۵ ه. در گذشته و در مزار پیر سیصد ساله (درویش بابا

یوسف) واقع در سمت شرقی هرات دفن شده است. از آثار وی حاشیه شرح حکمة العین را می‌توان یاد کرد. ابو سعید هروی از او به نام کمال الدین مسعود شیرازی یاد کرده است. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۲ / ۳۲۲؛ حبیب السیر ج ۴ / ۳۴۳؛ خلاصة الاخبار / ۲۲۳؛ مجالس النفایس / ۹۱؛ مزارات هرات ج ۲ / ۱۱۹.

#### ۸/۶۵ مولانا درویش علی طبیب

امیر علی شیر نوایی در تذکره خود به اعتبار شغل پدرش که شمع ریزی بوده از او به نام ملا درویش علی شمع یاد کرده است. به نوشته خواندمیر «سر آمد اطبای زمان است و در معالجه مرضی اختراعات خاص می‌نماید که اکثر آنها موافق می‌افتد، بنا بر آن اعلی حضرت خداوندی را نسبت به او عنایات و التفات بسیار است؛ چنانچه در این اوقات منصب تدریس و معالجه مرضای دارالشفای مهد علیا ملکت آغا را به آن جناب تفویض نموده. در فن معما نیز صاحب مهارت است.» خلاصة الاخبار / ۲۲۶؛ مجالس النفایس / ۹۳.

#### ۱۶/۶۹ مولانا لطفی (م ۸۹۷ هـ / ۱۴۹۲ م)

از شاعران دوره تیموری هرات بود. در جوانی به کسب علوم پرداخت، سپس به خدمت شهاب الدین خیابانی رسید و از مریدان او شد. به دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌گفت و از جمله شاعرانی است که سعی در جوا بگوی استادان پیشین دارد. به نوشته خواندمیر «در سن نود و نه سالگی قصیده ردیف آفتاب [را] در سلک نظم کشید و شعرای زمان تتبع آن قصیده نموده و هیچ کدام از عهده جواب مطلعش بیرون نتوانست آمد.» حبیب السیر ج ۴ / ۱۰۷؛ وی ظفر نامه شرف الدین علی یزدی را به نظم کشیده و ده هزار شعر داشته که ظاهراً از میان رفته است. با جامی رابطه استواری داشت، چنانکه در واپسین دم حیات مطلعی گفت و مجال غزل ساختن نیافت، از جامی خواست تا آن را تمام کند و در دیوانش بیاورد. در هرات در گذشت و در ده کنار مدفون شد. تاریخ ادبیات در ایران ج ۴ / ۱۷۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۲۹۵؛ مجالس النفایس / ۴۹، ۵۰، ۲۲۳، ۲۲۴؛

مزارات هرات ج ۱ / ۹۳.

### ۱۹/۷۱ خمسة ترکی

شامل پنج مثنوی است: حیرة الابرار، لیلی و مجنون، فرهاد و شیرین، سبعة سیاره و سدّ سکندری.

حیرة الابرار: نخستین مثنوی خمسة امیر علی شیر است که آن را در سال ۸۸۸ هـ، به پیروی از مخزن الاسرار نظامی گنجوی، مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی و تحفة الاحرار جامی ساخته. نوایی در این اثرش پس از حمد خداوند و نعت بزرگان دین به وصف اشعار نظامی و امیر خسرو و مولانا جامی می‌پردازد. موضوعات حیرة الابرار بیشتر عرفان و حکایتهای اخلاقی بوده و بارها چاپ شده است: خیوه ۱۸۸۰ م، تاشکند ۱۹۰۱ م، با چهار مثنوی دیگر خمسة، تاشکند ۱۹۴۱ م، به خط سریل.

لیلی و مجنون: مثنوی مذکور را به پیروی از لیلی و مجنون جامی و مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی سروده و آن را در سال ۸۸۹ هـ، به پایان رسانده است. نوایی در این مثنوی در باره شخصیت جامی و آثارش به اختصار سخن گفته و افزوده که داستان لیلی و مجنون جامی او را واداشته است تا آن را به نظم ترکی در آورد. مثنوی مذکور بارها چاپ شده است: تاشکند ۱۹۴۱ و ۱۹۵۸ م، با حذف پاره‌ای از ابیات، همچنین در سال ۱۹۴۳ م، به همّت simion lipkin به زبان روسی.

فرهاد و شیرین: نوایی مثنوی مذکور را که مشتمل بر ۵۶۵۵ بیت است در سال ۸۸۹ هـ، به پیروی از خسرو و شیرین نظامی و شیرین و خسرو امیر خسرو دهلوی ساخته. مثنوی مذکور در سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۴۸ م، در تاشکند به اهتمام غفور غلام به خط سریل چاپ و منتشر شده است.

سبعة سیاره: چهارمین مثنوی خمسة است که موضوع آن داستان عشق بهرام با گلندام است و نیز بعضی از فهرست نگاران از مثنوی مذکور به نام: بهرام و گلندام، هفت منظر بهرام و هفت کشور یاد کرده‌اند. در حالی که خود شاعر آن را به نام سبعة سیاره و تاریخ اتمام آن را ۸۸۹ هـ می‌آورد. نوایی در مقدمه کتاب می‌گوید: با وجود مشاغل اداری من این مثنوی را در چهار ماه به نظم در آوردم، اگر شغل اداری نداشتم می‌توانستم آن را در

چهار هفته به پایان برسانم.

سدّ اسکندری: پنجمین مثنوی خمسه نوایی است که آن را بین سالهای ۸۸۹ و ۸۹۰ هـ به پیروی از سکندر نامه نظامی گنجوی ساخته. مجالس النفایس / ۱۳۵؛ امیر علی شیر نوایی / ۷۷ - ۸۶.

### ۱۲/۷۲ غرایب الصغر

اشعار قبل از بیست سالگی امیر علی شیر است. این دیوان شامل ۶۵۰ غزل، یک ترجیع بند، یک مثنوی، پنجاه قطعه و ۱۳۳ رباعی می باشد که در مجموع ۵۷۱۸ بیت و یک مصرع را شامل می شود. این دیوان در شهرهای استانبول، تاشکند، تبریز، مسکو و بخارا (۱۳۲۶ هـ. ق، به خط میرزا احمد بخاری) چاپ و منتشر شده است. امیر علی شیر نوایی / ۷۵؛ مجالس النفایس / ۱۳۵.

### ۱۳/۷۲ نوادر الشباب

اشعار سالهای ۲۰ - ۳۵ سالگی شاعر است و شامل ۶۵۰ غزل، یک مستزاد، سه مخمس، یک مسدّس، یک ترجیع بند، یک ترکیب بند، پنجاه قطعه، پنجاه و دو معما، که در مجموع مشتمل بر ۵۴۲۳ بیت و یک مصرع می باشد و در سال ۱۹۵۹ م، در تاشکند منتشر شده است. امیر علی شیر نوایی / ۷۵، ۷۶؛ مجالس النفایس / ۱۳۵.

### ۱۵/۷۲ بدایع الوسط

اشعار حدود ۳۵ - ۴۵ سالگی امیر علی شیر است که ۶۵۰ غزل، یک مستزاد، دو مخمس، دو مسدّس، یک ترجیع بند، نود و یک قصیده، شصت قطعه، ده چیستان و سیزده تویوغ<sup>۱</sup> را شامل می شود و در ۱۹۶۰ م، در تاشکند چاپ شده است. امیر علی شیر نوایی / ۷۶؛ مجالس النفایس / ۱۳۵.

۱. تویوغ: یکی از انواع ادبی در شعر ترکی است و آن دو بیته ای است که بر وزن رمل مسدّس مقصور سروده می شود.

## ۱۶/۷۲ فواید الکبر

اشعار سالهای ۴۵ - ۶۰ سالگی شاعر است که مشتمل بر ۶۵۰ غزل، یک مستزاد، دو مخمس، یک مسدس، یک مثنی، یک ترجیع‌بند، یک ساقی‌نامه، پنجاه قطعه و ۸۶ رباعی می‌باشد و در ۱۹۶۰ م، در تاشکند چاپ شده است. امیر علی شیر نوایی / ۷۶؛ مجالس النفایس / ۱۳۵.

## ۱۷/۷۲ میزان الاوزان

نخستین کتاب عروض ترکی است که برای سلطان حسین ساخته. او در این کتاب وزن اشعار امیر خسرو دهلوی را در تمام آثارش راهنمای خود قرار داده و اوازن: قوشوق، چتگه، محبت‌نامه، مستزاد و عروض‌واری را، که ویژه اشعار ترکی است، به آن افزوده. کتاب مذکور را سلطانوف در ۱۹۴۹ م در تاشکند چاپ کرده است. امیر علی شیر نوایی / ۹۴؛ مجالس النفایس / ۱۳۵.

## ۲۱/۷۲ ترجمهٔ چهل حدیث

نور الدین عبدالرحمان جامی در سال ۸۸۶ هـ، چهل حدیث پیامبر را برگزیده و به نظم درآورد و مقدمهٔ منثور نیز بر آن نوشت. نوایی به جهت استفادهٔ ترکان آن را به نظم ترکی درآورد. کتاب مذکور بارها در استانبول، تاشکند و افغانستان (به تصحیح محمد یعقوب واحدی جوزجانی، مجلهٔ آریانا، س ۲۴، ش ۱ - ۲) منتشر شده است و به نام: حدیث الاربعین و چهل حدیث هم شهرت دارد. امیر علی شیر نوایی / ۹۰.

## ۳/۷۳ دیوان قصاید فارسی

این دیوان قصاید شامل یازده قصیده می‌باشد که نوایی در محاکمة اللغتين از آن نام برده است. شش قصیدهٔ نخستین را نوایی «ستهٔ ضروریه» نامیده و در بارهٔ آن چنین می‌نویسد: همواره فرمان لازم الاشاعه و امر واجب الاطاعة آن حضرت این کمترین را بدان مأمور می‌داشت که گاهی عنان سخن را از وادی ترکی به صوب فارسی منصرف

گرداند و زمام نظم را از ادای ترکانه به جانب لغت فرس منعطف سازد و اگر چه انقیاد امر ایشان بر سر و چشم لازم بود؟! تا آنکه از لسان! ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان - خلد الله تعالی فی الثریا اعلامه و نفذ بین الخافقین او امره و احکامه - که ربقه عبودیت و رابطه چاکری این کمینه بارستان رفیع الشأن آن حضرت ارثاً و اکتساباً متحقق است... بعد از امداد توفیق و سعادت تأید در تاریخ اثنین و تسعمائه (۹۰۲هـ / ۱۴۹۷ م.) تسوید قصیده چند که تصدیر این چنین نظم بدان لایق بود و تسطیر آن در مبادی این اسلوب مناسب می نمود بر وفق عدد جهات سته اتفاق افتاد. قصیده اول که سخن گذاری مبتنی بر ادای محامد حضرت باری بود تسمیه اش را «روح القدس» نازل گشت و ثانی که از شرح زلال نعمت نبوی و فیض سر چشمه مدح مصطفوی مترشح بود به «عین الحیات» اتسام یافت و ثالث که بر طریقه «بحر الابرار» امیر خسرو دهلوی بر تحفه نثار حضرت مخدومی قطب الانامی محتوی بود از لسان فکرت به «تحفة الافکار» موسوم شد و رابع که مواعظ سودمند و نصایح دلپسندش اهل دل را سرمایه فتوح و ارباب ریاضت را به مثابه غذای روح بود به «قوت القلوب» نامزد گشت و خامس که به شرف مدحت گذاری شهریاری که شکر نعمتش مستلزم سعادت ابدی و دعای دولتش مستتبع نجات سرمدی است مزین به «منهاج النجات» تسمیه پذیرفت و سادس که به امداد نسایم ریاض فضل و عطا شرف تتبع قصیده «مرآت الصفا» یافته بود به «نسیم الخلد» مخاطب گشت و مجموع آنها به «سته ضروریه» نامور آمد. دیوان فارسی، منتخب / ۲۲۶ - ۲۹۰؛ نوایی قصیده «تحفة الافکار» را به استقبال از قصیده «بحر الابرار» امیر خسرو دهلوی و به اقتفای «لجة الاسرار» استادش عبدالرحمان جامی سروده، و در قصیده «نسیم الخلد» که به نام «نسایم الهدا» هم یاد شده، به قصیده «مرآة الصفا» امیر خسرو دهلوی و قصیده «جلاء الروح» مولانا جامی نیز توجه داشته و قصاید «قوت القلوب» و «منهاج النجات» را گویا به اقتفای انوری و خاقانی ساخته است. اما در چهار قصیده دیگر که به نام «فصول اربعه» یاد کرده، در آن از چگونگی برودت، رطوبت، یبوست سخن گفته است. افزون بر قصاید مذکور نوایی قصیده مرصعی هم دارد که در محاکمة اللغتين از آن یاد کرده است. محاکمة

اللغتین / ۵، ۶؛ امیر علی شیر نوایی / ۹۶؛ دیوان امیر نظام الدین علی شیر نوایی / ۳۵-۳۸، ۵۹-۶۲.

### ۱۶/۷۳ رساله مفردات در فن معما

رساله‌ای است در فن معما به زبان فارسی که امیر علی شیر آن را در ۸۹۸ هـ به پایان رسانده. امیر علی شیر نوایی / ۹۸؛ مجالس النفایس / ۱۳۵.

### ۱/۷۶ مولانا طوطی (م. ۸۶۷ هـ. / ۱۴۶۲ م.)

علی ترشیزی (شهاب الدین طوطی) از شاعران و طبیبان روزگار ابوالقاسم بابر بود که در مدح وی نیز قصایدی دارد. در جوانی درگذشت و در خیابان هرات مدفون شد. تذکره نویسان از او به عنوان مردِ ظریف و نیکو منظر که قصیده را متین می‌سروده، یاد کرده‌اند. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۲۹۵؛ تذکره دولتشاه سمرقندی / ۵۲۶، ۵۲۷؛ حیب السیر ج ۴ / ۶۱؛ الذریعة ج ۹ / ۶۵۲؛ ریحانة الأدب ج ۴ / ۶۴؛ فرهنگ سخنوران ج ۲ / ۳۰۹، ۳۱۰؛ مجالس النفایس / ۲۰۴، ۳۰۸؛ مفتاح التواریخ / ۱۲۲؛ هفت اقلیم ج ۲ / ۳۰۹، ۳۱۰.

### ۱/۷۷ خواجه ناصر الدین عبیدالله (م. ۸۹۵ هـ. / ۱۴۸۹ م.)

خواجه ناصر الدین عبیدالله سمرقندی معروف به عبیدالله احرار یکی از بزرگترین و معروفترین مشایخ نقشبندی در سده نهم هجری بود. در جوانی از مولانا یعقوب چرخ‌چی و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد و تربیت یافت. پادشاهان عصر نسبت به او ارادت مخصوصی داشتند، بویژه سلطان ابوسعید گورکان با خواجه احرار مشورت می‌کرد و چند بار در رکاب او پیاده حرکت کرده و بدین طریق کمال ارادت خود را نسبت به وی به‌جا می‌آورد. یک بار که عمر شیخ میرزا و سلطان محمود میرزا در صدد محاربه برآمده و حتی در نزدیک سمرقند صفوف جنگ را آراسته بودند، خواجه عبیدالله بدان معرکه رفت و آنان از جنگ دست کشیدند. نور الدین عبدالرحمان جامی و امیر علی شیر نوایی مرید و تربیت یافته او بودند. علما و صوفیه خراسان مکرر از هرات و سایر بلاد به ماوراءالنهر برای زیارت خواجه مسافرت می‌کردند. خواجه در سمرقند زیست و

همان‌جا به ۸۹۵ هجری در روستای کمانگران مریض شد و در ناحیه اورگوت ولایت سمرقند درگذشت و در قریه خواجه کفشیر (خواجه کفشی) که محل اقامت او بود، مدفون شد. حبيب السیر ج ۴/ ۱۰۹، ۱۱۰؛ رشحات عین الحیات ج ۱/ ۱۲۱؛ سمریه / ۱۸۴ - ۱۸۹؛ نفحات الانس / ۴۱۰ - ۴۱۷؛ مفتاح التواریخ / ۱۳۳، ۱۳۴.

#### ۱۰/۷۷ پهلوان محمد ابو سعید

از کشتی‌گیران و عیاران با معرفت دوره تیموری هرات بود. از علم ادوار و موسیقی اطلاع داشت و در مجلس او اهل شعر و معما حاضر بودند. میان او و امیر علی شیر نوایی دوستی استواری برقرار بوده و نوایی نیز درباره وی رساله جداگانه‌ای نوشته به نام: حالات پهلوان محمد ابوسعید، که در آن به پاره‌ای از احوال پهلوان و رابطه خود با او سخن گفته است. تذکره نویسان ابیات و معماهایی را به نام پهلوان ابوسعید نقل کرده‌اند. خلاصه الاخبار / ۲۰۸؛ مجالس النفایس / ۸۹ - ۹۱.

#### ۳/۷۹ مولانا اهلی شیرازی (۹۴۲ ه / ۱۵۳۵ م)

شیخ محمد متخلص به اهلی شیرازی از شاعران نامدار سده نهم و نیمه اول سده دهم هجری است که دربارهای تیموری، ترکمانان آق‌قویونلو و صفوی را دیده و روزگاری را نیز در فقر و تنگدستی گذرانده است. در جوانی از شیراز به هرات آمد و به دربار سلطان حسین بایقرا پیوست و در همان جا قصیده مصنوع خود را در مدح امیر علی شیر نوایی سرود. پس از چندی به آذربایجان رفت و به مدح سلطان یعقوب آق‌قویونلو پرداخت و مثنوی شمع و پروانه را در ۸۹۴ ه، به نام او ساخت. پس از تشکیل دولت صفوی به دربار شاه اسماعیل صفوی پیوست و مثنوی سحر حلال را به نام او کرد. پس از مرگ شاه اسماعیل به زادگاهش شیراز برگشت و از خلق گوشه گرفت تا به سال ۹۴۲ ه درگذشت و در کنار مزار حافظ دفن شد. علت تخلص وی به اهلی را، ارادت او به اهل بیت ذکر کرده‌اند. اهلی سه قصیده مصنوع دارد که به ترتیب در مدح امیر علی شیر نوایی، سلطان یعقوب و شاه اسماعیل ساخته و در آنها هنرنمایی حیرت‌آوری را به کار برده است.

قصیده اول را، چنانکه در مقدمه آن گفته، در جواب قصیده مصنوع سلمان ساوجی سروده که نوایی نیز قصیده مذکور را بر قصیده سلمان ترجیح داده است. اهلی می‌کوشید تا صنایع بدیعی، بویژه تجنیس را در غزلیات و قصاید خود به کار برد. تاریخ ادبیات فارسی / ۱۲۵، ۱۸۰، ۱۸۱؛ تاریخ ادبیات در ایران ج ۴ / ۴۴۷ - ۴۵۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۴۴۰؛ دایرة المعارف فارسی ج ۱ / ۱۹۶؛ دیوان اهلی / ۱ - ۵؛ حبیب السیر ج ۴ / ۶۰۶؛ خلد برین / ۲۱۸؛ مجالس المؤمنین ۲ / ۶۹۳ - ۶۹۶؛ مفتاح التواریخ / ۱۵۰؛ هفت اقلیم ج ۱ / ۲۲۳ - ۲۲۷.

#### ۴/۷۹ خواجه مسعود گلستانی

مقصود مؤلف خواجه مسعود قمی است که خواندمیر در تاریخ حبیب السیر شرح حال او را ذیل خواجه مسعود قمی آورده و نیز از اهدای مثنوی یوسف و زلیخای وی به سلطان حسین بایقرا یاد کرده است. گمان می‌رود «گلستانی» اشتباهی است که از سوی کاتب صورت گرفته و یا اینکه تخلص شعری شاعر بوده که قبل از آمدن به هرات داشته، زیرا مآخذ روزگار شاعر به آن اشاره‌ای نکرده است و یا اینکه بنده به آن نرسیده است.

امیر علی شیر نوایی، که با شاعر دوستی استواری داشته و هم از حامیان او بوده، در تذکره خود شرح حال او را به طور فشرده آورده و سام میرزای صفوی نیز از مثنوی یوسف و زلیخا و دیگر آثار وی یاد کرده است. به نوشته آن دو تن، خواجه مسعود از اعیان قم بوده، روزگاری در شهرهای قم و تبریز زیسته و از مقربان سلطان یعقوب قراقویونلو بوده است. طوری که از فراین برمی‌آید، پدران گلستانی از ترکان آذربایجان و یا از ترکمانان بوده است، زیرا برخی از تذکره نویسان به تیره «ترکمان» او اشاره کرده و به همین جهت او را «خواجه مسعود ترکمان» نیز گفته‌اند.

خواجه مسعود، در سده نهم هجری از تبریز به هرات آمد و به دربار سلطان حسین بایقرا راه یافت و بزودی در سلک دانشی مردانی پیوست که پیرامون امیر علی شیر نوایی گرد آمده بودند. به گفته نوایی، گلستانی در هرات مورد توجه بایقرا قرار گرفت و به منصب قضا برگماشته شد و نیز سلطان مذکور، نظم تاریخ دوران حکومت خود را به او

واگذار کرد، که مآخذ عصر وی تعداد ابیات این تاریخ منظوم را دوازده هزار بیت دانسته‌اند.

آقای سید علی آل داود که مثنویهای یوسف و زلیخا و شمس و قمر شاعر را تصحیح و منتشر کرده، معتقد است که شاعر در هنگام سرودن مثنوی یوسف و زلیخا پنجاه و چهار سال داشته است. گلستانی در مقدمه مثنوی یوسف و زلیخا به وصف هرات و دیگر شهرهای خراسان می‌پردازد و در جای جای منظومه به نام خود و ممدوحش سلطان حسین بایقرا و امیر علی شیر نوایی اشاراتی می‌کند. از دیگر رخدادهای زندگی خواجه مسعود در هرات - که در عصر تیموری مرکز خراسان بود - چیزی بر ما روشن نیست، اما با استناد به مآخذ عصری می‌توان گفت که شاعر تا پایان حیات در هرات زیسته و در همان جا درگذشته و در جوار پیر سیصد ساله دفن شده است. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۱۶؛ تحفه سامی / ۱۸۴؛ حیب السیر ج ۴ / ۳۳۶، ۳۳۷؛ مثنوی شمس و قمر / هشت - بیست و سه؛ مثنوی یوسف و زلیخا / ۶-۸؛ مجالس النقایس / ۳۸؛ مقامات جامی / ۱۳۴، ۳۰۶ - ۳۰۹؛ هفت اقلیم ج ۲ / ۵۰۲.

#### ۵/۷۹ مولانا شمس الدین محمد بدخشی (۹۲۹ هـ / ۱۵۲۲ م)

در اشکمش بدخشان، که در عصر وی جزء ولایت قندز بود، زاده شد؛ علوم معقول و منقول را در سمرقند فراگرفت، سپس جهت اكمال تحصیل به هرات رفت. هنگامی که امیر علی شیر نوایی در خانقاه یا مدرسه خواجه فضل الله ابواللیثی تحصیل می‌کرد با او آشنا شد و میان آنان دوستی استواری برقرار گردید. بیشتر تذکره نویسان متذکر شده‌اند که پس از پایان تحصیل، کارش به رندی و لوندی کشید تا جایی که سر و پای برهنه در کوچه و بازار می‌گردید، ولی هیچ یک مکان آن را روشن نساخته‌اند. بارتولد در بخش «تبار و جوانی امیر علی شیر» به صورت بسیار کوتاه درباره شاعر اشاره کرده، می‌نویسد که «بیرون رفتن محمد بدخشی از هرات باید تبعید تلقی شود»، می‌توان حدس زد که او در هرات به چنان اوضاعی گرفتار شده است.

به نوشته تذکره نویسان عصری، در روزگار میرزا الغ بیک، بدخشی سر آمد شاعران

سمرقند بود و حدود سی سال در ملازمت امیر علی شیر نوایی گذرانید و شاه حسین کامی از جمله شاگردان اوست. چندین رساله در فن معما نوشت که یکی آن ضابطه معماست که آن را نیز به نظر عبدالرحمان جامی رسانیده و «حضرت مخدومی حقایق پناهی سطری چند در تعریف آن نسخه ثبت فرموده». خلاصه الاخبار / ۲۳۳؛ بدخشی کتاب خود را به سه قسمت کرده و در آن اعمال سه گانه تسهیلی، تحصیلی و تکمیلی حل معما را نشان داده و هر قسمت را به چند بخش تقسیم کرده و هر یک از آنها را در «ضابطه» و «تتمه» ای مرتب کرده است. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴ / ۱۲۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۳۳؛ بخشی از تاریخ هرات باستان / ۱۲۹، ۲۳۲؛ چراغ انجمن / ۸۶، ۸۸؛ حبیب السیر ج ۴ / ۳۴۷؛ الذریعه ج ۹ / ۹۸۲؛ ریحانة الادب ج ۱ / ۲۴۰؛ زندگانی سیاسی امیر علی شیر نوایی / ۱۵، ۱۶؛ الکنی و اللقب ج ۲ / ۵۱۰؛ مجالس النفیس / ۱۹، ۱۹۳.

#### ۶/۷۹ امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی

امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی معروف به شیخم سهیلی یا شیخم بیک، موصوف به امیر اعظم؛ از امیران و شاعران سده نهم و آغاز سده دهم هجری است که پس از نظام الدین امیر علی شیر نوایی معروفترین امرای دربار سلطان حسین بایقرا شمرده می شد و مدت بیست سال از سوی سلطان مذکور مقام امارت داشت. در جوانی از بزرگان دربار سلطان ابوسعید بود و بعد به دربار شاهرخ میرزا پیوست. او نزد آذری شاگردی کرده و نیز تخلص «سهیلی» را آذری به وی داده است. دو دیوان به زبان ترکی و پارسی دارد؛ مثنوی «لیلی و مجنون» را در حدود سال ۸۸۴ هـ. / ۱۴۸۵ م، به پیروی از لیلی و مجنون نظامی گنجوی سروده و به سلطان حسین بایقرا اهدا کرده است. ملا حسین واعظ کاشفی، کتاب معروف انوار سهیلی را به نام او ساخته است. تاریخ ادبیات فارسی / ۸۰، ۸۱؛ تاریخ ادبیات در ایران ج ۴ / ۵۲۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۰۷؛ خلاصه الاخبار / ۲۲۷؛ الذریعه ج ۹ / ۴۷۹؛ مجالس النفیس / ۵۶، ۵۷، ۲۳۰.

### ۶/۷۹ امیر کمال الدین حسین جلایر

در متن مجالس النفایس از او به نام حسن علی جلایر و در پاورقی حسین علی جلایر نام برده است که پاورقی با متن مکارم الاخلاق و خلاصه الاخبار و دیگر مأخذ عصری سازگاری دارد. حسین علی جلایر از امیر زادگان و شاعران روزگار سلطان حسین بایقرا بود. پدرش امیر مبارز الدین علی بیک جلایر نیز از امیران معروف سلسله جلایر از الوس چغتای بود و در زمان ابوالقاسم بابر رتبه امارت داشت. اما حسین مردی وارسته و صوفی مشرب بود، «قصاید غرّا در سلک نظم کشیده و معانی رنگین در آنجا مندرج گردانیده. عالی حضرت خداوندی از غایت عاطفت آن جناب را فرزند خوانده و بر یمن همّت عالی نهمت بر مسند امارت دیوان اعلی نشانده». خلاصه الاخبار / ۲۲۷؛ مداح سلطان حسین بایقرا بود و به پاس این مدایح منصب پروانه و نایب گرفت و نیز در فرامین دولت مهر می زد. در شعر طفیلی تخلّص می کرد. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۰۹؛ حبیب السیر ۴ / ۳۹۹، ۴۰۳؛ الذریعه ج ۹/۶۵۰؛ ریحانة الادب ج ۱ / ۴۱۶؛ مجالس النفایس / ۱۰۸، ۲۸۲.

### ۷/۷۹ مولانا نظام الدین استرآبادی (م. ۹۰۷ هـ / ۱۵۰۱ م.)

از قصیده سرایان سده نهم هجری است که قصاید زیادی در مدح سلطان حسین بایقرا و درباریانش سروده و ظاهراً در ۹۰۷ هـ. ق. در گذشته است. از سوی تذکره نویسان شرح حال او با نظام الدین استرآبادی که مثنوی بلقیس و سلیمان را سروده و نیز در همان عصر می زیسته، اختلاطی صورت گرفته است. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۴۴۶؛ حبیب السیر ج ۴ / ۳۴۷؛ خلاصه الاخبار / ۲۳۰؛ ریحانة الادب ج ۶ / ۲۰۷.

### ۷/۷۹ مولانا فصیح الدین صاحب دارا (م. ۹۱۷ هـ / ۱۵۱۱ م.)

از دانشیان استرآباد و ولایت کبود جامه است که در سده نهم هجری می زیست. میان او و امیر علی شیر نوایی دوستی استواری برقرار بود؛ چنانکه نوایی حدود بیست قطعه و غزل در مدح او به زبان ترکی و فارسی سروده است. به نوشته خواندمیر «در علم شطرنج رنج بسیار برده و حاضرانه و غایبانه آن فن را به دست آورده، پایه قدر و منزلتش به یمن

تربیت امیر هدایت منقبت به فرق فرقدین رسیده و بدین واسطه محرم اسرار صاحب‌قران بزرگوار و شاهزادگان نامدار گردیده.» خلاصه الاخبار / ۲۳۵؛ در مرگ امیر علی شیر، قصیده‌ای سروده که هر مصرع از ابیات آن قصیده، یکی تاریخ ولادت و دیگری وفات اوست. پس از مرگ امیر به دربار سلطان حسین بایقرا پیوست و چندی کتابدار کتابخانه سلطان بود. او در ۹۱۷ هـ در استرآباد درگذشت و همان‌جا دفن شد. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۳۰؛ بدایع الوقایع ج ۲ / ۱۲۲، ۱۵۰؛ حیب السیر ج ۴ / ۳۴۹، ۳۵۰؛ مجالس النفایس / ۷۳، ۱۹۰، ۲۴۳، ۲۴۷.

#### ۴/۸۳ مجالس النفایس

تذکره شعرای قرن نهم هجری است که در سال ۸۹۶ هـ - یعنی ده سال قبل از وفات مؤلف - در هشت مجلس به زبان ترکی چغتایی تألیف شده. نویسنده در این کتاب با اختلاف نسخ حدود ۳۸۵ تن یا کم و بیش از شاعران و گویندگان آن سده را نام برده است. استفاده از این کتاب محدود به نکات ادبی نمی‌باشد، بلکه مسایل سیاسی، اجتماعی و دیوانی این عصر را هم در بر دارد. از تذکره مذکور سه ترجمه به زبان فارسی وجود دارد: یکی به نام لطایف نامه، که آن را مولانا سلطان محمد فخری هراتی، در ۹۲۸ هـ. ق. - یعنی سی و دو سال پس از تألیف اثر - به نام شاه اسماعیل بن حیدر، و پسرش سام میرزا، و لله او امیر الامرا درمیش خان مصدر ساخته است. اضافات بسیار از سوی مترجم به اصل مجالس النفایس صورت گرفته و نیز در پایان کتاب فصل جداگانه‌ای به نام: مجلس نهم، مشتمل بر نه قسم، افزوده و در آن فهرست یکصد و هشتاد و نه تن شاعر و گوینده‌ای که نوایی اسم آنان را نبرده، ذکر کرده است. ترجمه دوم که از ۹۲۷ هـ، شروع و در ۹۲۹ هـ. ق. به پایان می‌رسد. در دار الخلافه اسلامبول توسط حکیم محمد شاه قزوینی صورت گرفته و به نام سلطان سلیم خان بن سلطان بایزید خان مصدر شده است. قزوینی هم مانند فخری یک فصل بر اصل کتاب افزوده است؛ یعنی فصلهای کتاب را به هشت بهشت تقسیم نموده و ترجمه مجلس هشتم را که مشتمل بر ذکر احوال

سلطان حسین بایقرا است به اختصار در مجلس هفتم آورده و تمام اشعار ترکی او را حذف کرده و در عوض فصلی را که خود افزوده «بهشت هشتم» نامیده است و آن را به دو روضه تقسیم کرده است: روضه اول در شرح احوال شعرای قبل از زمان سلطان سلیم خان و روضه دوم شرح احوال سلطان مذکور و شعرای دربار او را در بر می‌گیرد. علاوه بر آنچه گذشت، قزوینی در متن ترجمه نیز اضافاتی کرده است که در حد خود مفید می‌باشد. این دو ترجمه به سعی و اهتمام شادروان علی اصغر حکمت چاپ و منتشر شده است. ترجمه سوم توسط شاه علی بن عبدالعلی، در روزگار اقتدار دین محمد پسر جانی بیگ اشترخانی در بخارا صورت گرفته و هنوز چاپ نشده است.

متن ترکی مجالس النفایس در سال ۱۹۰۸ م، همراه تذکره باغ ارم، در سال ۱۹۴۸ م، به نام علی شیر نوایی در سه جلد و در سال ۱۹۶۱ م، به تصحیح و مقابله سویمه غنیوا در تاشکند منتشر شده است. مجالس النفایس / کو - له، ۱۳۲ - ۱۷۸، ۳۱۷ - ۴۰۹؛ امیر علی شیر نوایی / ۹۱.

### ۷/۸۳ تاریخ مجمل در ذکر انبیاء مرسلین

در تاریخ پیامبران پیشین است و آن را پیرامون سالهای ۸۹۰ تا ۹۰۴ ه. ق، ساخته و به نام تاریخ انبیاء و حکما نیز یاد شده است. امیر علی شیر نوایی / ۹۵.

### ۸/۸۳ تاریخ مجمل در بیان احوال ملوک عجم

نوایی آن را از روی تاریخ ییضاوی ترجمه کرده است و مشتمل بر چهار طبقه ملوک عجم می‌باشد و در پایان مثنوی دارد مشتمل بر پنجاه بیت در مدح سلطان حسین میرزا. این کتاب از سوی کاترمر در سال ۱۸۴۱ در پاریس با محاکمة اللغین در یک مجلد چاپ شده است. زکی ولیدی طوغان از چاپ دیگری یاد می‌کند که در سال ۱۷۸۴ م، به نام تاریخ فنایی در ویانا منتشر شده است. امیر علی شیر نوایی / ۹۵.

**۱۰/۸۳ خمسة المتحیرین**

نوایی پس از مرگ مولانا جامی، دربارهٔ حیات و مناسبات خود با وی کتابی ساخت به زبان ترکی چغتایی مشتمل بر یک مقدمه و سه فصل و یک خاتمه؛ مقدمه در بیان اصل و زادگاه و حیات جامی و آشنایی مؤلف با وی؛ فصل اول در ذکر حوادث و گفتگوهایی که میانشان واقع شده است؛ فصل دوم نامه‌ها و نوشته‌هایی که بین مؤلف و جامی صورت گرفته است؛ فصل سوم کتابهایی که جامی به خواهش نوایی ساخته است و در خاتمه به ذکر کتابها و رساله‌هایی که مؤلف به دستور جامی مطالعه کرده است پرداخته و نیز در این خاتمه چگونگی وفات نورالدین عبدالرحمان جامی را شرح داده است. امیر علی شیر نوایی / ۹۲، ۹۳؛ مجالس النفایس / ۱۳۵.

**۱۴/۸۳ منشآت ترکی**

شامل نامه‌ها و نوشته‌های ترکی امیر علی شیر نوایی است که به شاهان و بزرگان روزگار خویش نوشته و آن را به پیروی از عبدالرحمان جامی فراهم آورده است. منشآت در سال ۱۹۲۶ در باکو چاپ شده است. امیر علی شیر نوایی / ۹۴، ۹۵.

**۱۶/۸۳ رساله در بیان احوال امیر سید حسن**

سید حسن همان کسی است که نوایی او را پدر خوانده و هم شرح حالش را در مجالس النفایس آورده و رسالهٔ مذکور را در سال ۸۹۶ هجری به پایان رسانده است. مجالس النفایس / ۵۴، ۱۳۵، ۲۲۸؛ امیر علی شیر نوایی / ۹۵.

**۱۷/۸۳ رساله در احوال پهلوان محمد ابوسعید**

ظاهر تألیف این اثر پس از سال ۹۰۰ هجری صورت گرفته است. وی از کشتی‌گیران با معرفتی بود که با نوایی دوستی نزدیکی داشت و گاه گاهی شعری هم می‌سرود. امیر علی شیر نوایی / ۹۵؛ مجالس النفایس / ۸۹ - ۹۱؛ ۱۳۵.

## ۱۸/۸۳ محبوب القلوب

شهر آشوب گونه‌ای است که نوایی به پیروی از انیس القلوب امیر خسرو دهلوی ساخته. در این کتاب از طبقات مختلف مردم مانند: امیر، وزیر، قاضی، مدرس، شاعر، طبیب، موسیقیدان و... بحث می‌کند. سبک کتاب مصنوع و متکلف بوده، سجع در آن بیشتر به کار رفته است. کتاب را نوایی در ۹۰۶ ه. ق، به پایان رسانده و گویا آخرین اثر امیر بوده است. محبوب القلوب بارها به چاپ رسیده است: استانبول: ۱۲۸۹ ق، قازان ۱۳۰۱ ق، بخارا ۱۳۲۵ ق، تاشکند ۱۹۳۹ م، به خط سریل. امیر علی شیر نوایی / ۹۳، ۹۴.

## ۱/۸۴ خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید (م. ۹۲۲ ه. / ۱۵۱۶ م.)

خواجه شهاب الدین عبدالله فرزند خواجه شمس الدین کرمانی، معروف به عبدالله مروارید، متخلص به بیانی از ادبای اواخر عصر تیموری و آغاز عصر صفوی است. پدرش را یکی از پادشاهان تیموری برای انجام رسالتی به قطیف و بحرین فرستاده بود و به هنگام بازگشت مرواریدهای چند به رسم تحفه نزد پادشاه آورد و به همین جهت به مروارید شهرت یافت. پسرش نیز همین شهرت را داشت. در جوانی به خدمت سلطان حسین بایقرا درآمد و پیوسته بر فرمانها و منشورها مهر می‌زد. در زمان خواجه قوام الدین از کار دیوانی استعفا داد و دو - سه سالی عزلت گزید. پس از برکناری قوام الدین، بیانی بار دیگر به شغل سابق بازگشت و تا پایان سلطنت سلطان حسین بر سرکار خود باقی بود. پس از مرگ بایقرا، از کارهای دیوانی گوشه گرفت و به عبادت و کتابت قرآن مشغول شد. پس از اینکه شاه اسماعیل اول بر خراسان چیره گردید، او را فراخواند و تکلیف وزارت کرد، اما خواجه نپذیرفت و به گفته شاگردش سام میرزای صفوی، که زندگی بیانی را در تذکره خود به تفصیل نگاشته، بواسطه آبله فرنگ گوشه گیری اختیار کرد. ولی در همان وقت به دستور شاه اسماعیل مأمور نظم تاریخ شاهی گردید. بیانی در خط نستعلیق پس از محمد نور شهرت داشته است. بیشتر تذکره نویسان او را در خطوط اصول، شاگرد عبدالله طبخ هروی و در تعلیق شاگرد تاج سلمانی

دانسته‌اند. اما در کتابتِ خطِ چپ از جملهٔ چپ نویسان برتر بود. در تجلید نیز دست توانا داشت، چنانکه نامهٔ نظام الدین عبدالواسع باخرزی در منشأ الانشاء دربارهٔ تجلید قرآن گواهی بر این موضوع است. در موسیقی نیز دست داشته و در زمان خود قانون را بهتر از همه کس می‌نواخته است. از آثار او مجموعهٔ قصاید، غزلیات و رباعیات اوست به نام مونس الاحباب و تاریخ شاهی و منشآت و خسرو و شیرین که به پایان نرسیده است. مجموعه‌ای از منشآت و مکاتیب او توسط رومر همراه با ترجمه و تفسیر به زبان آلمانی در ۱۹۵۱ م، در ویسبادن چاپ شده است. به گفتهٔ آقای گلچین معانی، در سال ۹۰۷ هـ، شاهزاده حسین میرزا بن سلطان حسین بایقرا دست به فراهم آوردن نسخ حافظ و نیز کتابت جامع حافظ همت ورزید که در این کار بیانی نیز همکاری داشته است. احوال و آثار خوشنویسان ج / ۲ - ۳۵۰ - ۳۵۲؛ ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی / ۲۱۹؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۲۵۹؛ تذکرة الشعرا دولتشاه / ۵۸۲ - ۵۸۴؛ تذکرة تحفة سامی / ۱۰۲ - ۱۰۷؛ تذکرة میخانه، حاشیه / ۸۵؛ حبیب السیر ج ۴ / ۳۲۵، ۳۲۶؛ خلاصة الاخبار / ۲۲۸، ۲۲۹؛ دستور الوزراء / ۳۹۴، الذریعه ج ۹ / ۱۵۰؛ ریحانة الادب ج ۵ / ۲۹۳؛ مجالس النفايس / ۱۰۶؛ منشأ الانشاء / ۸۱ - ۸۳؛ مناقب هنروران / ۹۷؛ هفت اقلیم، ج ۱ / ۲۷۸.

#### ۲۰/۸۵ مولانا کمال الدین عبدالواسع (۹۰۹ هـ. / ۱۵۰۳ م.)

میر نجیب الله مایل هروی دربارهٔ شخصیت وی چنین می‌نویسد: عبدالواسع نظامی باخرزی از دانشیان سدهٔ نهم هجری است منسوب به باخرز که در قرون هشتم تا دهم از توابع هرات به شمار می‌رفته است. شاگردش شهاب الدین احمد خوافی از او به صورت «نظام الحق والحقیقة والدنیا والدین عبدالواسع النظامی» یاد کرده که به این هیأت لقب او «نظام الدین» می‌شود. در حالی که خواندمیر بصراحت او را «کمال الدین عبدالواسع نظامی» خوانده است. عبدالواسع نظامی فرزند جمال الدین مطهر باخرزی است که نسبت او به سادات نیشابور می‌رسد. در روزگار تیموریان در دیوان ترسل میرزا محمد بایسنغر، ابوسعید گورکان و حسین بایقرا مشغول بوده است. جامی بهارستان را پس از تألیف به او سپرده و از او خواهش باز خوانی و اصلاح آن را کرده است. زاد روز نظامی

باخرزی را هیچ‌یک از نگارندگان روزگارش ثبت نکرده‌اند و هم از سال فوت او سخن نگفته‌اند. شهاب‌الدین احمد خوافی شاگردش، در یک رباعی در گذشت استادش را ۹۰۹ هجری دانسته است. افزون بر شاعری از جمله آثارش می‌توان: خاتمه مطلع السعدین، جامع البدایع سلطانی، منشأ الانشاء و مقامات جامی - به نوشته خواندمیر حالات حضرت مخدومی - را یاد کرد. به اختصار از مقدمه مقامات جامی ۲۲ - ۲۵. نیز تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱/۳۱۳، ۳۱۴؛ حیب السیر ج ۴/۳۳۹؛ منشأ الانشاء ۱۶ - ۳۲.

#### ۱۰/۹۱ نسایم المحبّة

نوایی، نفحات الانس نورالدین عبدالرحمان جامی را در سال ۹۰۱ هجری به ترکی چغتایی ترجمه کرد و شرح حال خلفا و مشایخ ترکستان را بر آن افزود و آن را: نسایم المحبّة فی شمایم الفتوة، نامید. این کتاب ترجمه آزادی است که از نفحات صورت گرفته است. امیر علی شیر نوایی ۹۰/.

#### ۱۲/۹۱ لسان الطیر

ترجمه ترکی مثنوی منطق الطیر، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (م. ۶۲۷ هـ) است. چون نوایی در جوانی به خواندن منطق الطیر علاقه‌مند بود، بنابر آن مثنوی مذکور را در روزهای پایان عمرش، یعنی شصت سالگی، به نظم ترکی ترجمه کرد. طوری که از پایان لسان الطیر برمی‌آید، نوایی آن را پیرامون سال ۹۰۴ هجری یعنی در مدت دو ماه به نظم در آورده است. امیر علی شیر در همه آثار ترکی خود تخلص «نوایی» و در آثار فارسی «فانی» را برگزیده بود. اما در مثنوی لسان الطیر می‌گوید که در این مثنوی «فانی» شدن مناسب است، بنابراین در مثنوی لسان الطیر تخلص «فانی» را برگزیده است. امیر علی شیر نوایی ۸۳ - ۸۹.

#### ۱۷/۹۱ خانقاه اخلاصیه... مدرسه اخلاصیه

امیر علی شیر نوایی در کنار رود انجیل و نزدیک دار الشفا، دو مرکز فرهنگی را بنا گذاشت. خواندمیر درباره اوضاع درسی و پیوند طلاب با مدرّسان در این دو مرکز چنین

می‌نویسد: «در هر دو بقعه شریفه هفت نفر از علمای اعلام و فضلاى واجب الاحترام به تحقیق مسائل دینیه و تدقیق در علوم یقینیه مشغولی می‌فرمایند و طلبه آنجا به فراغ بال به مطالعه و استفاده قیام و اقدام می‌نمایند. و یمن و برکت آن بقاع نفاع به مرتبه‌ای است که از زمان بنا الی یومنا هذا چندین هزار کس از اطراف عالم به اینجا آمده‌اند و به اندک زمانی دانشمند شده به مواظن خویش مراجعت نموده‌اند و بسیاری از طلبه این بلده که در این دو بقعه تحصیل کرده‌اند به منصب تدریس سرافراز گشته». به نوشته خواندمیر، نوایی، این مدرسه را بدان سبب اخلاصیه نامیده که از روی اخلاص، به اعمار و تأسیس آن پرداخته است. خلاصه الاخبار / ۱۹۶، ۱۷۹؛ سیر تاریخی کتابخانه‌ها در افغانستان / ۱۷۸.

۲۱/۹۱ خانقاه جماعتخانه سر مزار مولانا شمس الدین محمد تبادکانی (م. ۸۹۱ هـ. / ۱۴۸۶ م.).

تبادکانی از مشایخ سده نهم هجری ساکن هرات و از مریدان سیر و سلوک دیده شیخ زین الدین خوافی بوده است. وی در ۸۹۱ هـ، درگذشت و در خیابان هرات دفن شد، پس از مرگش امیر علی شیر، خانقاهی بر سر مزار او بنا کرد و فرزند او را که به نام حمید الدین شهرت داشت، قایم مقام آن خانقاه ساخت تا آنکه حمید الدین در ۹۲۷ هـ، درگذشت. از مزار و خانقاه تبادکانی اثری بر جای نمانده، در فترت هرات و درگیریهای ازبکان شیبانی و ترکان صفوی بر سر تسخیر هرات، از میان رفته است. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۲۶۳، ۳۲۸؛ حیب السیر ج ۴ / ۳۳۴، ۳۳۵؛ خلاصه الاخبار / ۱۹۸؛ مجالس النفایس / ۲۷، ۲۰۲؛ مزارات هرات ج ۲ / ۱۱۷؛ مقامات جامی / ۲۹۵.

۶/۹۲ عمارت سر مزار ابوالولید (م. ۲۳۲ هـ. / ۸۴۶ م.).

خواجه ابوالولید احمد بن ابی الرّجا از بزرگان علم حدیث و مشایخ هرات بوده، در روستای آزادان به دنیا آمده است. وی از جمله شاگردان امام حنبل بوده، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری و امام دارانی سمرقندی پیش او حدیث خوانده و نیز از او روایت کرده‌اند. اصل این بنا از آثار سلطان غیاث الدین محمد کرت است. اصیل الدین واعظ که اثر خود را در روزگار سلطان ابوسعید گورکان نوشته، از آبادانی آن یاد کرده و

ظاهراً تا عصر امیر علی شیر به صورت شکسته و فرسوده آباد بوده است. در عصر نوایی در بنای ساختمان بازسازی صورت گرفته است ولی در خلاصه الاخبار و هم سنگی که در اندرون رواق نصب شده، از بازسازی سخنی به میان نیامده و بنا و گنبد بالای مزار به صورت کامل به نام نوایی ثبت شده است. پیوست به عمارت، خواجه قوام الدین نظام الملک وزیر سلطان ابوسعید جماعتخانه‌ای بنا کرده بود که مردم در آنجا نماز جمعه را برگزار می‌کردند، و هم اینکه، بعدها نوایی در کنار مزار مذکور رباطی ساخت و به جهت مصارف آن املاکی را وقف کرد. وی تمام اوقاف را روی سنگ مرمر به خط خوش ثلث نوشت و در مقابل مزار نصب کرد که متأسفانه در اثر بمباران روسها، مزار و ساختمان آن از میان رفته است. خلاصه الاخبار / ۱۷۶، ۲۰۰، ۲۲۲؛ مزارات هرات ج ۱ / ۱۳؛ ج ۳ / ۱۳۰ - ۱۳۴؛ نفحات الانس / ۲۳۵.

#### ۹/۹۲ عمارت سر مزار امیر عبدالواحد

اصیل الدین واعظ هروی از او به نام امام عبدالله الواحد بن مسلم بن عقیل، و جامی هم در ذیل شرح حال ابو عبدالله مختار، عبدالواحد بن مسلم یاد کرده است. مقصد الاقبال / ۱۲؛ نفحات الانس / ۳۶۲؛ اما شادروان فکری سلجوقی بر این باور بود که عبدالله بن مسلم بن عقیل در واقعه کربلا به شهادت رسیده و در همانجا دفن شده است. این عبدالله الواحد، با توجه به لوحه سنگی که در بالای سر او به خط ثلث قرار دارد، پسر زید بن حسن مجتبی - رضی الله عنه - معرفی شده که نزد عوام به مزار عبدالواحد شهید و سلطان میر شهید شهرت دارد، ولی گمان قوی می‌رود که این شخص همان سید عبدالواحد زید بصری باشد که شاگرد حسن بصری بوده است. ظاهراً قبل از امیر علی شیر نوایی عمارتی داشته که با گذشت ایام فرسوده شده و نوایی بار دیگر آن را بازسازی کرده است. مزارات هرات ج ۱ / ۱۲؛ ج ۳ / ۹۶؛ خلاصه الاخبار / ۲۰۰.

#### ۱۷/۹۲ خانقاه سر مزار شیخ فریدالدین عطار

دولتشاه سمرقندی از این عمارت یاد کرده می‌نویسد: «قبر شیخ در بیرون شهر شادیاخ است، به محلی که موسوم است به شهر بازرگان و عمارت آن زاویه مختصر و

ویران بود، نظام الحَقِّ و الدین امیر علی شیر... بر سر روضه منوره شیخ که ملتجای زوار است، عمارتی ساخته که در دلگشایی پر نورتر از روضه رضوان... است» تذکرة الشعرا / ۲۰۹، ۲۱۰؛ امروز از بنای امیر علی شیر که دولت‌شاه بدان اشاره کرده جز سنگِ میله بالای سر قبر عطار که سال ۸۹۱ قمری را نشان می‌دهد و باید تاریخ پایان عمارت باشد، چیز دیگری بر جای نمانده است. آثار باستانی خراسان ج ۱ / ۲۲۹ - ۲۳۱؛ مجالس النفایس / یب - ید. اما از خانقاه سر مزار عطار، در مآخذ عصری چیزی به چشم نخورد، یا اینکه من به آن نرسیدم.

### ۱/۹۳ رباط سر خیابان

خواندمیر از رباط مذکور جزء آثار خیر امیر علی شیر نام برده است. خلاصة الاخبار / ۱۹۹.

### ۱/۹۳ تقوز رباط

حافظ ابرو، تقوز رباط را از جمله قرای بلوک پروانه و هوا دشتک - که بر شمال هرات موقعیت دارد - آورده است و می‌نویسد: «خواجه مودود عصمتی که ممدوح انوری است در زمان سلطان سنجر [آن را] ساخته است و از شهر هرات تا رباط دو فرسنگ باشد.» جغرافیای حافظ ابرو / ۲۵؛ فصیحی خوافی تاریخ پایان رباط مذکور را در ربیع الاول ۵۳۸ ق. / ۱۱۴۳ م، و طراح آن را ابورضا بن محمد بن موفق و معمار آن را سعد بن ابوالحسین آورده است. مجمل فصیحی ج ۱ بخش ۲ / ۲۳۹؛ خواندمیر در اثر دیگر رباط مذکور را جزء عمارات امیر علی شیر آورده است که «به صفت وسعت و رفعت و سمت نظافت و نزاهت اتصاف دارد». خلاصة الاخبار / ۱۹۹؛ امروز به نام چغور رباط شهرت داشته و به طور کلی ویران شده است. مزارات هرات ج ۳ / ۱۸۹.

### ۵/۹۳ رباط ابوالولید - عمارت سر مزار ابوالولید

### ۹/۹۳ رباط سر کوچه علامت

خواندمیر در اثر دیگر خود خلاصة الاخبار به ذکر تعداد عماراتی که در بیرون و درون

شهر هرات توسط امیر علی شیر نوایی باز سازی و یا ساخته شده است پرداخته و به صورت کوتاه و فشرده چنین می نویسد: «رباط سر کوچه علامت هم از جمله بقاع خیر امیر عالی همت است». ص ۲۰۰؛ به قول شادروان فکری سلجوقی امروز از رباط مذکور اثری به جای نمانده است، اما محل سر کوچه علامت تا هنوز به نام قریه سر کوچه یاد می شود. مزارات هرات ج ۳ / ۱۹۲.

### ۱۷/۹۳ پل تولکی

اسفزاری می نویسد که پل تولکی در میان مردم به «پل بابا کمال» شهرت دارد. سیلی که در روزگار سلطان شاهرخ در هرات آمد، پل تولکی را از بنیاد بر کند. در باره رخدادهای مذکور اسفزاری به تفصیل سخن گفته است. گمان می رود که پس آن حادثه، پل مذکور به تولکی معروف شده باشد و تا اکنون به همین نام در هرات یاد می شود. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ / ۱۰۰؛ امیر علی شیر نوایی / ۳۶.

### ۱۳/۹۶ باغ مرغنی

امیر عزّ الدین عمر مرغنی جد شاهان کرت است و در روزگار سلطان غیاث الدین وزارت داشت. به گفته سیفی هروی «در عهد دولت خود در اکناف و اطراف ولایات سلطان مذکور از مال حلال بی و بال خویشتن مساجد و مدارس و رباطات بنا افکند». تاریخ نامه هرات / ۱۴۱؛ گمان می رود باغ مذکور نیز یکی از بناهایی باشد که تا روزگار نوایی به نام وی شهرت داشت. میرخواند باغ مذکور را جزو «بساتین و باغات» دار السلطنه آورده، چنین می نویسد: «عالی جناب مقرب الحضرت السلطانی هم در اوائل به ساختن باغ مرغنی مشغولی فرمودند و حالا آن موضع دلگشای در غایت معموری و آبادانی است» که بعدها در کنار باغ به دستور نوایی مسجدی نیز بنا کردند. خلاصه الاخبار / ۲۰۱، ۲۰۲.

### ۱۷/۱۰۱ مسجد جامع پل کارد

خواندمیر در اثر دیگر خود آن را جزء عمارات امیر علی شیر آورده که امروز متأسفانه از آن چیزی بر جای نمانده است. خلاصه الاخبار / ۱۹۹؛ مزارات هرات ج ۳ / ۱۹۱.

## ۱۸/۱۰۳ مولانا نظام الدین عبدالحی طیب

از طبیبان مشهور سده نهم هجری است که دارالشفای نوایی را در هرات سرپرستی می‌کرد. چون خواجه عبید الله احرار در بیماری آخر خویش از میر علی شیر نوایی تقاضا کرد تا طبیبی را جهت معالجه او بفرستد، میر علی شیر نوایی، نظام الدین عبدالحی را نزد او فرستاد. هر چند او نتوانست خواجه احرار را درمان کند، اما این کار از مقام علمی و شخصیتی او نزد نوایی یا سلطان حسین نکاست و «کوکب بخت و طالعش سمت استعلا پذیرفت تا کار به جایی رسید که منظور نظر التفات صاحب‌قران پسندیده صفات شد و در حرم نیز در آمده، محرم اسرار صغار و کبار گشت». خلاصه الاخبار / ۲۳۴؛ هنگامی که سلطان در ۹۰۴ هجری در مرو اقامت داشت، امیر علی شیر بار دیگر هوای سفر حج به دل پرورانید و مولانا نظام الدین عبدالحی طیب را جهت حصول رخصت به مرو فرستاد. وی از نزدیکترین طبیبانی بود که در بیشتر سفرها امیر علی شیر را همراهی می‌کرد، اما خواندمیر درباره مولانا نظر نیکی ندارد و در مورد وی چنین می‌نویسد: «آنگاه علامات سکنه در نبض و بشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده، جمعی که از علم طب و قوف داشتند.. اما مولانا عبدالحی تونی که او نیز دم از طبابت می‌زد». حیب السیر ج ۴ / ۲۵۵، ۳۴۲؛ امیر علی شیر نوایی / ۱۳؛ زندگانی سیاسی میر علی شیر نوایی / ۲۰، ۲۳، ۳۹، ۴۲.

## ۲/۱۰۶ فلوری

فلوری، فلوران یا فلورین نام مسکوک هلندی است که در شرق به نام فلوری رواج داشت. فلوری اولین بار در سال ۱۲۵۲ میلادی در فلورانس ضرب زده شد. جنس آن از طلا بود. و در زمان لویی نهم در فرانسه رواج داشت. در قرن شانزده به علت قلب و غش در وزن و عیار از اعتبار افتاد، بعدها از نقره ضرب شد. امروز به جز از هلند در جایی دیگر رایج نیست. فلوری در آثار قرن نهم هجری و زمان صفوی به بعد که پای جهانگردان و بازرگانان اروپایی به شرق باز شد، دیده می‌شود. اسکندر بیک منشی می‌نویسد: «از جمله هدایا چهل رأس... و موازی پانصد هزار عدد اشرفی فلوری که به رایج حال هزار تومان شاهی عراقی است». تاریخ عالم آرای عباسی / ۹۲؛ فرهنگ تاریخی سنجش‌ها و ارزش‌ها ج ۲ / ۲۱۱، ۲۱۲.

## ۱۱/۱۰۸ شمس الدین محمد روجی (م. ۹۰۴ هـ / ۱۴۹۸ م.)

حافظ ابرو، روج را جزء یکی از قصبات ولایت فوشنج آورده است. این قصبه تاکنون آباد و سبز بوده، اما در آن هیچ گونه آثار باستانی باقی نمانده است.

مولانا شمس الدین روجی از مشایخ صوفیه در سده نهم هجری و مرید شیخ سعد الدین کاشغری است که در ۹۰۴ هـ، درگذشته و امیر علی شیر بنابر وصیت خودش، او را در عیدگاه در پهلوی پیر ارشادش کاشغری دفن کرده است. اما پس از چندگاهی مریدانش او را از قبر بیرون آورده، به گازرگاه برده، نزدیک مزار خواجه عبدالله انصاری به خاک سپرده‌اند. بخشی از تاریخ هرات باستان / ۳۴۲؛ جغرافیای حافظ ابرو / ۴۲؛ حیب السیر ج ۴ / ۳۴۲؛ خلاصه الاخبار / ۲۱۲؛ رشحات عین الحیات ج ۱ / ۳۲۵ - ۳۶۱؛ مزارات هرات ج ۲ / ۱۱۹؛ مقامات جامی / ۲۵۴، ۳۴۴.

## ۱۲/۱۰۸ شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی (م. ۹۲۱ هـ / ۱۵۱۵ م.)

پوران روستایی است در هرات که جزو بلوک انجیل محسوب می‌شود. ابوسعید پورانی نبیره جلال الدین ابو یزید پورانی و از مشایخ صوفیه در سده نهم و دهم هجری بود. سلاطین تیموری به او حرمت می‌گذاشتند و سال یک دو بار به دیدن او به پوران می‌رفتند و مبلغی را نیز به رسم انعام به خانقاهش می‌پرداختند. در روزگار محمد خان شیبانی اموال او را مصادره کردند و او ناگزیر به قندهار رفت و در آنجا ساکن شد و در ۹۲۱ هجری شبی از بام افتاد و درگذشت. جغرافیای حافظ ابرو / ۸۰؛ حیب السیر ج ۴ / ۳۵۳؛ خلاصه الاخبار / ۲۱۶، ۲۱۷؛ مزارات هرات ج ۱ / ۹۹، ۱۰۰؛ ج ۳ / ۱۳۸، ۱۳۹؛ مقامات جامی / ۱۱۶، ۳۰۳.

## ۱۲/۱۰۸ خواجه کلان ولد مولانا سعد المله و الدین الكاشغری (م. ۹۰۴ هـ / ق. ۱۴۹۸ م.)

مقصود مؤلف خواجه محمد اکبر معروف به خواجه کلان پسر کلان شیخ سعد الدین کاشغری از اصحاب خواجه عبیدالله احرار می‌باشد که در ۹۰۴ هـ. ق، وفات یافته و در

هرات در پایان قبر پدرش دفن شده است. مزارات هرات ج ۲ / ۱۱۰؛ به گفته شادروان فکری سلجوقی قبرش از بین رفته است. وی را نباید با خواجه عبدالله پسر عبدالله احرار که با عنوانهای «خواجه که»، «خواجه کلان» و «خواجه کلان» مشهور بود، یکی دانست.

#### ۱۳/۱۰۸ حمید الدین تبادکانی (م. ۹۱۷ هـ. / ۱۵۱۱ م.)

پسر مولانا محمد تبادکانی و از صوفیان ملامتیّه در سده نهم و دهم هجری بوده و در ۹۲۷ هجری درگذشته است. به نوشته خواندمیر «پدر بزرگوارش مولانا شمس الدین تبادکانی که وحید عصر و زمان خود بود و همواره به نسبت امیر هدایت منقبت طریق محبت و اتحادی می‌پیمود، در حین استیلاى مرض موت، این فرزند ارجمند خود را بدان خداوند سفارش نمود». خلاصه الاخبار / ۲۲۳؛ مجالس النفايس / ۹۴، ۲۷۰؛ قبر محمد تبادکانی و حمید پسرش در خیابان بود که در اثر درگیریهای شیبانیان و صفویان از میان رفته است. مزارات هرات ج ۲ / ۱۴۱ ← شمس الدین محمد تبادکانی.

#### ۱۵/۱۰۸ امیر ابراهیم مشعشع

خواندمیر می‌نویسد: «شش هفت سال است که از جانب عربستان (خوزستان) بدین بلده جنت نشان تشریف آورده‌اند و در ظلّ رعایت و مرحمت امیر عالی مکان قرار گرفته... در بلده هرات رحل اقامت انداختند». خلاصه الاخبار / ۲۱۸.

#### ۱۵/۱۰۸ امیر صدر الدین یونس

امیر صدر الدین یونس بن امیر رضی الدین عبدالاول معروف به حسینی از سادات و دانشیان هرات در سده نهم و دهم هجری است که سالها در مدرسه سبیرامان، مدرسه بدیعیه و مدرسه غیاثیه به تدریس و افاده مشغول بود. در روزگار محمد خان شیبانی یک - دو سال محتسب هرات شد. پس از آن به دعوت قنبر میرزا حاکم بلخ، به آن دیار رفت و در آنجا به شیخ الاسلامی بلخ رسید و تا چیرگی صفویان بر بلخ در آنجا بود. در زمان

حکومت دیو سلطان ، با پسرش ابو الوفا به دستور حاکم بلخ کشته شد. حبیب السیر ج ۴ / ۳۵۲؛ خلاصه الاخبار / ۱۹۷.

#### ۱۸/۱۰۸ خواجه عبدالرحمان

پدرش خواجه کلان سالها قاضی هرات بود. خواجه عبدالرحمان نیز در زمان محمد خان شیبانی دو - سه سالی به عنوان قاضی منصوب گشته و قایم مقام پدر شد و همچنین در یکی از صنفه‌های مدرسه گهرشاد آغا و مدرسه غیاث الدین محمد باغبان به درس و افاده اشتغال داشت. حبیب السیر ج ۴ / ۳۵۹؛ خلاصه الاخبار / ۲۲۴.

#### ۱۶/۱۱۲ سیف الملة و الدین احمد التفتازانی

از بزرگان دین و شیخ الاسلام هرات در پایان سده نهم و آغاز سده دهم هجری بود. پدرش قطب الدین یحیی بن محمد بن سعد الدین تفتازانی مدت سی سال وظیفه شیخ الاسلامی خراسان را داشت. در ۹۲۶ بر اثر سعایت بدخواهان از شیخ الاسلامی عزل و در همان سال کشته شد. نام احمد تفتازانی در حبیب السیر و متون بجا مانده از آن روزگار، پیوسته با «مولانا» و با لقب «سیف الملة و الدین» ذکر می شود. نظام الدین عبدالعلی بیرجندی منجم در برخی از علوم نزد وی تلمذ کرده است. مقام علمی وی بدان جایگاه بوده است که شاهان و امرا با او مشورت می کرده اند و نیز برای نصیحت شاهزادگان و هم عقد و ازدواج آنان انتخاب می شده است. از احمد تفتازانی مدرسه‌ای در جنب مسجد جامع هرات و نیز حواشی و تعلیقاتی بر کتب عقلی و نقلی باقی مانده است. حبیب السیر ج ۴ / ۳۷، ۳۰۹، ۳۴۹؛ خلاصه الاخبار / ۲۱۵؛ مقامات جامی / ۹۲، ۲۹۲.

#### ۱۲/۱۱۲ مولانا کمال الدین حسین الکاشفی (۹۰۶ هـ / ۱۵۰۰ م)

حسین بن علی، متخلص به کاشفی سبزواری، مشهور به «ملا حسین واعظ» ملقب به «کمال الدین» از دانشمندان پرکار سده نهم و آغاز قرن دهم هجری است. در جوانی از شهر خود به نیشابور و از آنجا به مشهد رفت. در آن دیار به گفته پسرش فخر الدین علی

صفی در ذی الحجۃ ۸۶۰ ه. ق. خواجه سعد الدین کاشغری را به خواب دید که او را به خانه خود فرا می خواند. او به دنبال آن مرد بزرگ به هرات رفت و در آن دیار با نور الدین عبدالرحمان جامی آشنا شد و طریقت نقشبندیان را پذیرفت و بتدریج کارش بالا گرفت تا جایی که از سوی امیر علی شیر نوایی به قاضی القضاتی ولایت بیهق منصوب شد. چون صدای خوش و بیان دلپذیر و اطلاعاتی بسیار داشت، مواعظش مورد قبول همگان بود. او روزهای جمعه در دار السیاده سلطانی (سر چهار سوق هرات)، بعد از نماز جمعه در مسجد جامع امیر علی شیر، روزهای شنبه در مدرسه سلطانی، روزهای چهارشنبه در سر مزار خواجه ابوالولید و در پایان عمر پنج شنبه ها در حظیره سلطان احمد میرزا به موعظه اشتغال داشت و به همین علت به واعظ شهرت یافته است. این دانشی مرد، در هرات که مرکز تسنن بود به تشیع متهم بوده است. و در سبزواری که بیشتر مردم آن شیعه بودند به تسنن. آثار او متنوع و شامل تفسیر، حدیث، اخلاق و علوم غریبه بوده و از نخستین کسانی است که کتب اخلاقی و علمی را به زبان ساده و برای استفاده عامه تألیف کرده است. آثار هرات / ۳۳۶ - ۳۴۱؛ تاریخ ادبیات در ایران ج ۴ / ۵۲۳ - ۵۲۶؛ حبیب السیر ج ۴ / ۳۴۵؛ خلد برین / ۳۱۰، ۳۱۱؛ رشحات عین الحیات ج ۱ / ۲۵۲، ۲۵۳؛ مآثر الملوک / ۱۷۵؛ مجالس النفایس / ۹۳، ۲۶۸؛ منشأ الانشاء ج ۱ / ۱۱۶، ۱۱۷.

۴/۱۱۳ پادشاه اوزبک ← شاهبخت پادشاه اوزبک

### ۵/۱۱۳ آمویه

آمویه نام رودخانه ای است که در یونانی باستان به نام آکسس، در لاتین آکسوس و در نوشته های جغرافیدانان دوره اسلامی جیحون یاد شده است. نام آمو دریا از شهر آمل که بر کرانه آن قرار دارد، گرفته شده است که جغرافیایان و هم تاریخنگاران اسلامی از آن به نام: آمل، آمو، آمویه و آموی و نیز آب عمویه یاد کرده اند. پس از یورش مغولان، بویژه در روزگار تیموریان، نام جیحون در منابع جغرافیایی و تاریخی کمتر آمده و غالباً «آمو دریا» آورده شده است. محمود ولی تنها تاریخنگار محلی است که پس از ابن رسته (۲۰۹ ه. / ۹۰۲ م.) در باره مسیر و شعب این رود اطلاعاتی داده است: «و این بحر را

آمویه خوانند به سبب آنکه قصبه آمویه به ساحل آن واقع است و منبع آن جبال تبّت و بدخشان است». بحر الاسرار فی معرفة الاخیار / ۲۶۹ - ۲۷۲.

حکومت‌های مستقل چند، از سده‌های پیش از میلاد تا کنون در سرزمین‌های کرانه آمو دریا فرمانروایی داشته‌اند که از جمله می‌توان از: حکومت باختری، (باکتریایی - بلخی) یونان - باختری، حکومت سغدیان، ابوداودیان (بنجوریان)، خوارزمشاهیان، و نیز میران یا (شاهان) بدخشان، تخارستان، ختل یا ختلان نام برد. طول این رودخانه تا آرال تقریباً ۲۵۰۰ کیلومتر است و از مجموعه ۲۳۰۰ کیلومتر مرز میان افغانستان و جمهوریهای تاجیکستان و ازبکستان، ۱۸۰۰ کیلومتر آن را همین رود به عنوان مرز طبیعی تشکیل می‌دهد. آبیاری در ترکستان / ۹۸ - ۱۰۱؛ افغانستان در پرتو تاریخ / ۴۱ - ۵۹؛ تاجیکان کتاب یکم / ۸۷، ۱۸۰، ۳۲۲، ۳۲۹؛ تاریخ بدخشان / ۱ - ۱۶؛ ترکستان نامه ج ۱ / ۱۷۲ - ۱۸۱؛ جامع التواریخ حسنی / ۵۳؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی ج ۱ / ۲۱۸ - ۲۲۰؛ ظفر نامه تیموری ج ۱ / ۱۱۰؛ نزهة القلوب / ۲۱۳.

#### ۱۷/۱۲۶ بدیع الزمان میرزا (۹۲۰ هـ. ق. / ۱۵۱۴ م.)

پس از مرگ سلطان حسین بایقرا، بنا به صلاحدید بزرگان، قرار شد بدیع میرزا و مظفر حسین میرزا که هر دو برادر بودند، مشترکاً امور ممالک تیموری را اداره کنند. در اواخر ذی‌الحجه ۹۱۱ هـ، در هرات خطبه به نام هر دو تن خوانده شد و نیز در سکه‌ها اسامی هر دو را نقش کردند و پس از تعیین حدود متصرفات هر یک، هرات را به پایتختی انتخاب کردند. لیکن طولی نکشید که دیگر شاهزادگان تیموری از قبول اطاعت سر باز زدند. اختلافات میان فرزندان سلطان حسین بایقرا، زمینه را برای محمد خان شییبانی فراهم ساخت. شییبک خان در ۹۱۲ هـ، آنها را شکست داد و بدینسان متصرفات تیموریان در ماوراءالنهر و خراسان به تصرف ازبکان شییبانی درآمد. بدیع الزمان میرزا با برادرش مظفر حسین نخست به زمینداور و سپس به استرآباد رفتند. بدیع الزمان از بیم شییبک خان به شاه اسماعیل اول صفوی پیوست و در شنب غزانی ساکن شد، اما پس از چندی به دربار سلطان سلیم به استانبول رفت و به سال ۹۲۰ هـ، در آنجا وفات یافت. او چون

دیگر شاهان و شاهزادگان تیموری مشوق شعرا بود و خودش نیز شعر می سرود و «بدیعی» تخلص می کرد. افغانستان / ۲۴۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴ / ۱۳۲؛ تذکره تحفه سامی / ۱۶ - ۱۸؛ روضة السلاطین / ۴۶، ۴۷؛ روضة الصفا ج ۷ / ۳۰۴ - ۳۰۷، ۳۵۰.

#### ۲۱/۱۲۶ امیر سید حسن اردشیر

از دانشیان سده نهم هجری بوده که خرابات را بر مهر زدن دیوان سلطانی ترجیح داده است. فخری هروی از او به نام امیر سید حسن اردشیرکلانی یاد می کند؛ امیر علی شیر نوایی او را به مثابت پدر دانسته، درباره وی رساله جداگانه ای نوشته و در آن به پاره ای از احوال و آرای او اشاره کرده است. در جوانی علوم متداول روزگار را فراگرفت و به دربار سلطان حسین بایقرا راه یافت «با وجود تربیت سلطان حسین، ترک امارت کرده و به خدمت مولانا محمد تبادکانی رفته و چندین اربعین نشسته و مقاصد معنوی به دست آورده، اما در ایام رندی و ثاقش در میان رندان خرابات بوده». روضة السلاطین / ۸۷، ۸۸؛ او می افزاید که حسین واعظ، بدایع الافکار و صنایع الاشعار، را به نام او ترتیب کرده است. به نوشته نوایی در گازرگاه هرات دفن شده است. حیب السیر ج ۴ / ۱۶۰؛ الذریعه ج ۹ / ۲۴۰؛ مجالس النفایس / ۵۴، ۵۵، ۲۲۸.

#### ۱۳/۱۲۷ مولانا قطب الدین خوافی (۸۷۵ هـ / ۱۴۷۰ م.)

مقصود مؤلف قطب الدین محمد خوافی است که پس از مولانا عبدالرحیم صدر به منصب صدارت رسید و مدتی به آن مهم پرداخت. در بیست و سوم محرم الحرام ۸۷۴ هـ، به سبب سعایت اهل فساد یک صد و پنجاه هزار دینار کپکی جریمه شد، ولی در یازدهم صفر همان سال بار دیگر به صدارت رسید و چند سال به کمال استقلال به امور دیوانی پرداخت و در ۸۷۵ هجری درگذشت. وی از دانشیان روزگار خود بود که افزون بر فقاہت در انشاء مکاتیب، فرامین و پروانجات مهارت تمام داشت. حیب السیر ج ۴ / ۳۲۱، ۳۲۲؛ منشأ الانشاء ج ۱ / ۱۶۸، ۱۶۹.

## ۱۲/۱۲۷ خواجه حسین گیرنگی (۸۹۷ هـ / ۱۴۹۱ م.)

خواجه کمال الدین حسین بن خواجه جلال‌الدین قنبر گیرنگی از بزرگان و دانشی مردان ولایت ابیورد خراسان بود که در زمان سلطان حسین میرزا به صدارت رسید، اما بر اثر سعایت از صدارت برکنار شد و مبلغ کلانی نیز به خزانه باز پرداخت. خواجه در زمان صدارت در کنار مسجد جامع هرات مدرسه‌ای ساخته بود که به سال ۸۹۷ هـ، در همان جا دفن شد. حیب السیر ج ۴ / ۳۲۲؛ خلاصه الاخبار / ۱۷۶، ۱۹۱: دستور الوزراء / ۳۹۰؛ مجالس النفایس / ۱۰۵.

## ۱۸/۱۲۷ محمد معمای

شمس الدین محمد بخاری معروف به محمد معمای از دانشیان سده نهم هجری است که در حکومت میرزا ابوالقاسم بابر (ح ۸۵۴ - ۸۶۱ هـ) در خراسان، عراق و فارس، منصب صدارت داشت و در همان زمان بر سر تربت حافظ گنبدی ساخت. مرد خوش طبع، شوخ و بذله‌گو بود و بزرگان زمان مانند میرزا ابوسعید او را محترم می‌داشتند. با امیر علی شیر نوایی رابطه استواری داشت و به گفته نوایی، اشعار، رسایل و سایر مصنفات، امیر خسرو دهلوی را بهتر از محمد معمای کسی فراهم ساخته است. در پایان زندگی با سلطان محمد میرزا - معروف به کیچیک میرزا، خواهرزاده سلطان حسین - به حج رفت و در بازگشت از این سفر در گذشت. تاریخ ادبیات در ایران ج ۳ / ۴۰۹، ۴۱۰؛ تذکره الشعراء دولتشاه / ۳۴۴؛ حیب السیر ج ۴ / ۱۰۷، ۱۰۸؛ مآثر الملوک / ۱۷۰؛ مجالس النفایس / ۳۴، ۳۷، ۲۱۱.

## ۷/۱۴۱ مولانا صانعی

خواجه علاء الدین علی متخلص به صانعی از دانشیان و اشراف در ولایت باخرز بود که دودمانش به آل برمک می‌رسید. در آغاز سلطنت سلطان حسین بایقرا به وزارت رسید. اما چون با زیردستان بد رفتاری کرد «به سیاست سلطان گرفتار شد» و به نوشته خواندمیر «در آن وقت از روی جد یا هزل روزی خواجه صانعی این بیت در سلک نظم

کشید:

فردا که شود معركة ضربت شمشیر معلوم شود قوت بازوی علی شیر و این معنی سبب از دیاد کدورت شده، دیگر اسباب مدد علت گشت و خواجه صناعی صباحی که در پایه سریر اعلی در جرگه وزراء ایستاده بود، یکی از یساولان به موجب فرمان دستارش را که بغایت بزرگ بود از سرش برداشته در گردنش افگند و امیر علی شیر روی به خاقان منصور آورده این مصراع خواند که: «چو بار سر سبک کردی، سبک کن بار گردن را». حبیب السیر ج ۴/ ۳۲۹؛ شش سال در زندان ماند و سرانجام در اوایل محرم ۸۹۱ هـ، او را در چهارسوق هرات به دار آویختند. با همه ستمگریهایی که داشت تذکره نویسان از او به عنوان مرد شاعر و دانشمند نام برده‌اند. در زندان مختصر تلخیص را فرا گرفته و مانند دیگر شاعران روزگار خود قصیده مصنوع سلمان را تتبع و استقبال کرده است. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۲۴؛ دستور الوزراء / ۳۹۷، ۳۹۸؛ مجالس النقایس / ۵۲، ۲۲۶.

۵/۱۴۴ میر سر برهنه (م. ۸۹۸ هـ / ۱۴۹۲ م.)

سید شمس الدین محمد اندجانی ملقب به میر سر برهنه از بزرگان و دانشیان عصر تیموریان است. چون در جوانی مهر... در شهرستان دل جای داد، جامه قلنداران می پوشید و سر برهنه در کوی و برزن می گشت، به میر سر برهنه معروف شد. نخست در ماوراءالنهر می زیست، سپس به دربار سلطان حسین بایقرا پیوست و به منصب تولیت مزار شیخ لقمان پرنده رسید و مدت بیست سال تولیت آنجا را داشت. ولی به سعایت بدخواهان عزل شد و چون پنداشت که نوایی در عزل او دست دارد با او به هم زد. اما پس از چندی میان او و امیر علی شیر نوایی دوستی استواری برقرار شد. «سلطان صاحب قران نیز آن جناب را منظور نظر التفات ساخته، منصب جلیلة المراتب صدارت به شرکت خواجه کمال الدین گیرنگی به وی تفویض نمود». خلاصة الاخبار / ۲۰۷؛ اما پس از چندی از آن مقام استعفا داد و از کار دیوانی گوشه گرفت و باقی عمر را در مصاحبت امیر علی شیر گذراند تا در ۸۹۸ هـ، درگذشت. تذکره نویسان روزگارش از او به عنوان

شاعری توانا یاد کرده‌اند. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۲۷؛ حبیب السیر ج ۴ / ۳۲۲، ۳۲۳.

### ۶/۱۴۶ آصفی هروی (۹۲۳ هـ / ۱۵۱۷ م.)

یک تن از شاعران عصر تیموری هرات می‌باشد که نام دقیق او به درستی معلوم نیست. تاریخ‌نگاران و تذکره‌نویسان روزگار او در این باره چیزی نگفته‌اند. بیشتر تذکره‌نویسان هندی نام او را کمال الدین یا مقیم الدین نوشته‌اند.

پدرش خواجه نعیم الدین نعمة الله قهستانی وزیر سلطان ابوسعید گورکان (م. ۸۷۳ هـ / ۱۲۶۸ م.) بود و چون در روزگار تیموریان به پدرش لقب «آصف» داده شده بود، وی نیز به مناسبت مقام پدر، تخلص «آصفی» را برگزید. آصفی از مقربان شاهزاده بدیع الزمان میرزا و امیر علی شیر نوایی و نیز از شاگردان عبدالرحمان جامی بود؛ از جامی بهره‌ها اندوخت تا به جایی که در سخنوری محل عنایت جامی قرار گرفت. وی مانند شاعران روزگار خود از اشعار خیام، سعدی، امیر خسرو دهلوی، حافظ، فغانی، هلالی متأثر شده و آنها را استقبال و تتبع کرده است. وی بر خلاف شاعران روزگار خود از مدح امیران و بزرگان گریزان بود. منظومه‌ای به نام مخزن الاسرار که به شیوه نظامی سروده شده است به وی نسبت داده‌اند، ولی این مثنوی شهرتی نیافته و دولت‌شاه و امیر علی شیر از آن ذکری نکرده‌اند.

آصفی به بلخ و مکه سفر کرد، ولی بیشتر عمر را در زادگاه خود هرات به سر برد و حتی پس از چیرگی اُزبکان شیبانی و رخدادهای ۹۱۲ هـ، در آنجا ماند تا در به سال ۹۲۳ هـ، به عمر هفتاد سالگی درگذشت و در گازرگاه هرات دفن شد. سال وفات شاعر نیز مانند نامش مورد اختلاف است. دیوان آصفی دو بار به چاپ رسیده است: هرات؛ ۱۳۳۷ ش، به کوشش فکری سلجوقی؛ تهران: طهوری، ۱۳۴۲ ش، به کوشش هادی ارفع کرمانشاهی. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴ / ۳۶۹ - ۳۷۴؛ بدایع الوقایع ج ۱ / ۹۶، ۹۷؛ تذکرة الشعراء دولت‌شاه / ۵۴ - ۵۸۸؛ حبیب السیر ج ۴ / ۳۵۴؛ خلد برین / ۳۱۵، ۳۱۶؛ خلاصة الاخبار / ۲۲۹، ۲۳۰؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی ج ۱ / ۴۳۲، ۴۳۳؛ دستور الوزراء / ۳۷۳؛

گازرگاه / ۴۲. مفتاح التواریخ / ۱۴۱، ۱۴۲.

### ۳/۱۴۸ مسجد جامع هرات

مسجد مذکور پیش از اسلام آتشکده بود، پس از فتوح و گسترش اسلام به مسجد تبدیل شد، و پس از اندک زمانی به مسجد جامع هرات معروف گردید. در حریقی که در سال ۴۱۵ هـ، روی داد نیمی از مسجد که چوبین بود، سوخت.

سلطان غیاث الدین محمد بن سام (۵۵۸ - ۵۹۹ هـ) در واپسین سالهای فرمانروایی خود طرح جدید مسجد جامع هرات را بنیاد نهاد و پیش از آنکه به پایان برسد، درگذشت. برادرش شهاب الدین غوری به سبب درگیریهایی که با خوارزمشاهیان و اسماعیلیان داشت، به تعمیر مسجد پرداخت تا آنکه پسرش غیاث الدین محمود (۵۹۹ - ۶۰۷ هـ) آن را به پایان رساند. در یورش خانمانسوز چنگیز خان، مسجد مانند دیگر آثار فرهنگی شهرهای خراسان رو به ویرانی گذاشت؛ تجدید و تعمیرش در روزگار ملک غیاث الدین کرت (۷۰۶ - ۷۲۹ هـ) صورت گرفت و در و دیوار مسجد به کاشی فیروزه رنگ مزین گردید. ظاهراً هرویانی که توسط تولی و ایلچگدای اسیر و به خطای رفته بودند، صنعت لعاب و میناکاری روی آجر را در خطای و ترکستان چین فرا گرفته و آن را به ارمغان به هرات آورده و در آنجا رواج داده‌اند.

پس از ملک غیاث الدین کرت، در عصر ملک معز الدین کرت (۷۷۱ - ۷۸۳ هـ) و نیز امیر جلال الدین فیروزشاه ترمیماتی شایسته در آن به عمل آمده است. در عصر سلطان حسین بایقرا، این بنای مقدس تاریخی که چندین بار شکسته و باز ترمیم یافته بود، بار دیگر شکست تمام یافت. امیر علی شیر نوایی در رمضان ۹۰۳ هـ. ق، به اجازه سلطان حسین بایقرا، ترمیم بنیادی آن را آغاز کرد، و به تزیین، نقاشی و کاشیکاری آن پرداخت. خطاط و نقاش این بنای مقدس سید روح الله، ملقب به خواجه میرک، نقاش هروی است. کتیبه‌های مسجد جامع هرات به خط ثلث جلی و نقاشیها و اسلیمی کاشیهای آن مسجد نیز به طراحی همین مرد هنرمند بوده است. ترمیمات امیر علی شیر دو سال طول کشیده و سرانجام در چهاردهم شعبان ۹۰۵ هـ. ق، به پایان رسیده است. بخشی از تاریخ

هرات باستان / ۱۲ - ۵۹؛ خلاصه الاخبار / ۱۸۶ - ۱۹۰؛ روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ج ۱ / ۳۰ - ۳۵؛ ج ۲ / ۵۵، ۶۰؛ مآثر الملوك / ۱۴۲؛ مزارات هرات ج ۱ / ۳۷، ۴۰؛ ج ۳ / ۲۰، ۱۷۲، ۱۷۸.

### ۸/۱۴۸ میرک نقاش

دوست محمد گواشانی درباره وی می‌نویسد: «امیر روح الله مشهور به میرک نقاش هروی الاصل از سادات کمانگر است و در اوایل حال به حفظ و تلاوت کلام ملک علام و مشق خط اشتغال داشت و بعد از فوت پدر به کتابت کتابه میل کرد و چون از سادات کمانگر بود، آن شغل را نیز ورزید. بعد از آن به خدمت مولانا ولی الله افتاد و به تحریر و تذهیب مایل گشت و از آن نیز گذشته، میل تصویر در خاطرش گذشت و در این شیوه بی‌مثل شد. و در زمان حضرت پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا رعایت یافته از جمله منصب کتابداری خاصه به عهده او شد». دیباچه گواشانی به نقل از: کتاب آرایبی در تمدن اسلامی؛ حیدر دوغلات نویسنده تاریخ رشیدی که در نیمه نخست سده دهم می‌زیسته، در کتاب خود ذکری از نقاشان به میان آورده، می‌نویسد: مولانا میرک نقاش از نوادر زمان است و استاد بهزاد. اصل طرح‌هایش پخته‌تر از بهزاد است، ولی در پرداخت به پای بهزاد نمی‌رسد. همگامی نقاشی با ادبیات در ایران / ۵۵، ۵۶؛ روش جانور سازی - که در عرف نسخه آرایبی و مرقع سازی، کشیدن صورت جانور و حیوان را گویند - آقا میرکی در روزگار تیموریان شهرت فراوانی داشت، چنانکه صادقی افشار دارد:

مدان صاحب روش از صد یکی را بسجو آیین آقا میرکی را

اکثر کتابه‌های عمارات هرات، از جمله مسجد جامع هرات، به خط اوست. در تاریخ فوت وی اختلاف است. ظاهراً در زمان چیرگی شییک خان بر خراسان وفات یافته است. احوال و آثار خوشنویسان ج ۳ / ۹۳۴؛ بخشی از تاریخ هرات باستان / ۳۴؛ حیب السیر ج ۴ / ۳۴۸؛ خلاصه الاخبار / ۱۴۱؛ کتاب آرایبی در تمدن اسلامی / ۶۰۵؛ گلستان هنر / سی و نه، چهل، ۱۳۳ - ۱۳۷.

### ۱۰/۱۵۴ خواجه حافظ محمد خطاط (۹۲۴ هـ / ۱۵۱۸ م.)

خواندمیر نام کامل او را خواجه محمد حافظ و بیانی به نقل از مرآة العالم خواجه حافظ هروری آورده است. وی سرآمد خوشنویسان عصر تیموری بود و هر شش قلم خط را در کمال خوبی و آراستگی می‌نوشت. از دوستان امیر علی شیر نوایی بود و امامت مسجد جامع و نیز مسجد درون منزل امیر را داشت. شعر هم می‌گفت و به سال ۹۲۴ هـ. ق در گذشت. احوال و آثار خوشنویسان ج ۱ / ۱۲۴؛ خلاصه الاخبار / ۲۳۸.

### ۱۳/۱۵۵ شاه بخت پادشاه اوزبک

شاه بیک خان یا محمد شاه بخت خان که در متون تاریخی به نامهای محمد خان شیبانی و محمد شاهی بیک خان نامیده شده، در تاریخ بیشتر به اسم شیبیک خان اوزبک شهرت دارد. وی در نواحی ازبکستان امروزی سکونت داشت و نسب خود را به شیبان پنجمین پسر چنگیزخان مغول می‌رساند. شیبیک خان در صدد بود که او نیز در تاریخ خراسان نقشی چون چنگیزخان و تیمور ایفا کند. از این لحاظ وقتی سلطان حسین بایقرا در گذشت و اختلاف در میان دودمان او افتاد، از این موقعیت به سود خود بهره برد، سمرقند، بخارا، تاشکند و فرغانه را بتدریج متصرف شد. سپس در سال ۹۱۳ هـ، هرات مرکز حکومت تیموریان را تصرف کرد، به طوری که بدیع الزمان میرزا آخرین امیر تیموری به آذربایجان نزد شاه اسماعیل صفوی پناه برد. شیبیک خان در مخالفت با شیعه و دشمنی با صفویه تعصب تمام داشت و مکرر شاه اسماعیل را تحقیر و دعوت به تسنن می‌کرد. او عاقبت در ۹۱۶ هـ، در نزدیک مرو مغلوب شاه اسماعیل شد و به قتل رسید. شاه اسماعیل کاسه سر او را به جام شراب مبدل کرد و پوست سرش را از گاه انباشته، نزد بایزید عثمانی و دست راستش را نزد رستم روز افزون فرستاد. شیبیک خان به دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌سرود. دایرة المعارف فارسی ج ۲ / ۱۵۲؛ روضة السلاطین / ۲۱؛ کشکول سلیمی / ۲۳۸، ۲۳۹.

## فهارس

۱. آیات قرآن
۲. احادیث، اخبار و امثال
۳. مثلهای عربی و فارسی
۴. ابیات و مصراعهای فارسی
۵. ابیات و مصراعهای عربی و ترکی
۶. ماده تاریخها
۷. معماها
۸. نامها و اصطلاحات دیوانی
۹. اصطلاحات دبیری
۱۰. نام کسان
۱۱. نام طایفه‌ها، فرقه‌ها و طریقه‌ها
۱۲. نام جایها
۱۳. نام کتابها و رساله‌ها
۱۴. واژه‌نامه



## ١. آيات قرآن

٤٩	آتيناه الحكم صبياً مريم / ١٢
٩٥	إذا حكمتم بين الناس أن تحكموا بالعدل نساء/ ٥٨
١٤٢	إذا جاءَ اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون اعراف/ ٣٤
٨٩	أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم نساء/ ٥٩
٤٥	ألا اله الا الله ولأمر تبارك الله رب العالمين اعراف/ ٥٤
٨٩	الذين يذكرون الله قياماً وقعوداً آل عمران/ ١٩١
٩٦	اليوم اكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي مائدة/ ٣
١٢٥	إنا أرسلناك فاطر/ ٢٤
١٢٢	إني جاعل في الأرض خليفة بقره/ ٣٥
٦١	أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة بقره/ ١٥٧
٤١	تعرف في وجوههم نضرة النعيم مطففين/ ٢٤
١١٥	جعل الله الكعبة البيت الحرام قياماً للناس مائدة/ ٩٧
١٢١	جنات النعيم مائدة/ ٦٥
١٥٢	رمضان الذي أنزل فيه القرآن بقره/ ١٨٥
٤١	سيماهم في وجوههم حجرات/ ٢٩
٥٩	شهد الله أنه لا إله الا هو والملئكة وأولو العلم قائماً بالقسط آل عمران/ ١٨
٨١	علم بالقلم * علم الانسان ما لم يعلم علق/ ٥، ٤
١١٥	فأينما تولوا فثم وجه الله بقره/ ١١٥

- ١١٠ ..... فولَّ وجهك شطر المسجد الحرام بقره/١٤٤
- ١١١ ..... فيه آياتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ آل عمران/٩٧
- ٥٩ ..... قل رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا طه/١١٤
- ١٤٢ ..... ما كان إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا و لكن كان حنيفاً مسلماً آل عمران/٦٧
- ٩٦ ..... من جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرَ مِثَالِهَا انعام/١٦٠
- ٨١ ..... ن والقلم و ما يسطرون قلم/١
- وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا
- ٥٩ ..... نساء/١١٣
- وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حُدَّائِقَ ذَاتِ بَهْجَةٍ نَمْلٍ/٦٠
- ١٢٣ ..... و إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ قلم/٤
- ٤٧، ٤٠ ..... وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ زُخْرُفٍ/٣٢
- ٣٩ ..... وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا كهف/٦٥
- ٥٩ ..... وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بقره/١١٢
- ٨٨ ..... وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذَلَّةٌ آل عمران/١٢٣
- ٥٠ ..... وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعٍ إِلَيْهِ سَبِيلًا آل عمران/٩٧
- ١٠٣ ..... وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشَّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ يس/٦٩
- ٦٨ ..... وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ نجم/٣
- ٥٠ ..... وَ مَنْ يَعْظَمْ شِعَابَ اللَّهِ حج/٣٢
- ١١٠ ..... وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي حجر/٢٩
- ١٢٣، ٣٩ ..... وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ كهف/٩٩
- ١٢٣ ..... وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ يونس / ٢٥
- ١٢١، ١١٠ ..... يَا أَيُّهَا النَّفْسَ الْمَطْمَئِنَّةُ \* ارجعي إلى ربك راضيةً مرضيةً بلد/٢٧، ٢٨
- ٤٢ .....

## ٢. احاديث، اخبار و امثال

- ادخال السرور في قلب المؤمن خيرٌ من عبادة الثقلين ..... ١١٣
- ارحموا من في الارض يرحمكم من في السماء ..... ١١٥
- الدنيا حرامٌ على اهل الآخرة والآخرة حرامٌ على اهل الدنيا وهما حرامان على اهل الله تعالى. ٨٨
- السُّخِيُّ لا يدخل النار و ان كان فاسقاً و البخيل لا يدخل الجنة و ان كان عابداً ..... ١٢٩
- الصلوة و ما ملكت ايمانكم ..... ٩٦
- الصوم لى و أنا أجزى به ..... ٩٦
- العلماء ورثة أجزى به ..... ٦٥
- أنا افصح ..... ١٣٩
- أنا املح ..... ١٣٩
- انّ التواضع لا يزيد العبد إلا رفعة فتواضعوا يرفعكم الله ..... ١٢١
- انما أنا بشرٌ مثلكم ..... ١٢٥
- فقال إنّه قال: لمّا خلق الله عزّ و جلّ العقل، قال له: «اقبل» فأقبل، قال له: «أدبر» فأدبر فقال: ما خلقت خلقاً هو أحبّ إليّ منك إني بك أعبد و بك أعرف و بك آخذو بك أعطى ..... ٥٣
- أوليايى تحت قبائى ..... ٨٨
- بارك فى سبتها و خمسيها ..... ١١٢
- بشّر المحرورين بطول العمر ..... ١١٥
- بعثت لأتمّ مكارم الأخلاق ..... ٤٨
- حبّ الوطن ..... ١٥١

- ۱۲۴ ..... خَمَرَت طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي اَرْبَعِينَ صَبَاحًا.....
- ۱۱۵ ..... سَبَقَت رَحْمِي عَلَي غَضْبِي .....
- ۴۱ ..... شَكَرَ الْمُنْعَمَ وَاجِبٌ .....
- ۶۰ ..... طَلَبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةً عَلَي كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ .....
- ۸۹ ..... عَدَلَ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً.....
- ۶۰ ..... عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَانِيَا بَنِي إِسْرَائِيلَ.....
- ۳۹ ..... فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ .....
- ۶۰ ..... فَضَلَ الْعَالَمَ عَلَي الْعَابِدِ كَفَضَلِي عَلَي ادْنَاكُمْ.....
- ۶۰ ..... فَضَلَ الْعَالَمَ عَلَي الْعَابِدِ كَفَضَلَ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَي سَائِرِ الْكَوَاكِبِ .....
- ۳۹ ..... كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا.....
- ۸۷ ..... كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأُحِبُّبِتُ أَنْ أُعْرِفَ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ.....
- ۵۳ ..... لِأَدِينِ لِمَنْ لَاعَقَلَ لَهُ .....
- ۱۲۱ ..... لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ.....
- ۱۱۱، ۱۱۰ ..... لَيْبِكَ اللَّهُمَّ لَيْبِكَ .....
- ۱۲۵ ..... لَوْلَاكَ.....
- ۱۰۵ ..... مِنْ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ .....
- ۶۰ ..... مِنْ صَلَّى خَلْفَ الْعَالَمِ مِنَ الْعُلَمَاءِ فَكَأَنَّهُ صَلَّى خَلْفَ نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ.....
- ۶۱ ..... مِنْ طَلَبِ شَيْئًا وَجَدَّ وَجَدَ .....
- ۱۱۵ ..... مِنْ لَا يَرْحَمُ صَغِيرَنَا وَلَا يُوقِرُ كَبِيرَنَا فَلَيْسَ مِنَّا.....
- ۴۷ ..... مَنْ يَرِدُ اللَّهَ بِهِ خَيْرًا يُجْعَلُ لَهُ خَلْقًا حَسَنًا.....
- ۴۷ ..... مَنْ يَرِدُ اللَّهَ خَيْرًا يُفْقَهُهُ فِي الدِّينِ.....
- ۱۶۱ ..... وَ غَايَةَ كُلِّ حَرَكَةٍ سَكُونٌ وَ نَهَايَةَ كُلِّ كَائِنٍ لَا تَكُونُ .....
- ۱۱۰ ..... هَلْ مِنْ سَائِلٍ وَ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ.....
- ۵۹ ..... يُشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ .....
- اگر مخافت طریق چندان باشد که بی موجبی کسی دست در میان کسی تواند زد، رفتن واجب نیست ..... ۱۰۶، ۱۰۵
- ۱۳۹ ..... مؤمن مزاح کن و شیرین سخن باشد و منافق ترش روی و تلخ گو.....
- علی علیه السلام؛ هیچ باک نیست اگر کسی چندان مزاح کند که مؤمن از حد بدخویی و دایره

فهارس □ ۲۱۹ .....

---

ترش رویی بیرون آید..... ۱۳۹ .....

### مثلهای عربی و فارسی

کالشمس فی رابعة النهار..... ۱۱۶، ۹۱ .....

کالشمس فی وسط السماء..... ۴۸ .....

مردہ بلایی زنده بلا..... ۱۴۶ .....



### ۳. ایات و مصراعهای فارسی

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است ۷۰	امیدوار چنانم که فیض فضل ازل ۱۶۷ اندر طلب امید بی حاصل تو ۴۳ اندیشه کج هیچ میاور به خیال ۵۴ انصاف بده ای فلک مینا فام ۷۱ اهل دل در صورتش معنی رحمت دیده‌اند ۵۰
آمده در وی ز سپهر کبود ۹۷ آن را که بود سابقه لطف خداوند ۵۶ آن را که نشان ضرب اعلاست ۴۹ آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست ۱۴۵ آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است ۵۰	ای خاک چه دانی که چه در بر داری ۱۶۳ ای خوش آن دانا که پیش شاه، دم ۱۱۸ این لعل گران بهازکان دگر است ۵۴ باغ فردوس میارای که مارندان را ۸۱ با کفش گو بحر در دعوی میبچ ۱۳۳ با کلک تو گفت نامه کای گاه خرام ۷۱ با همه سنگدلان باده گل رنگ زنی ۱۴۳ ببخشود بر فارسی گوهران ۷۲ بپوش دامن عفوت به زلت قلمم ۴۶ بحر و کانی به بخششی پیوست ۱۳۷ برخیز ای طبیب که بگذشت کار از آن ۱۶۱ بر دلت حکمت الهی تافت ۶۲
از قول تو دقایق تبیان مبین است ۶۲ از کبر مدار هیچ در سر هوسی ۱۲۱ از مشکل غمهای تو فریاد ای دل ۴۳ از موت او نشست به هر خانه ماتمی ۱۶۴ القصه بطولها اگر عمر دراز ۴۸	

- بر رأی کار ساز تو موقوف کرده‌اند ۸۹  
 بزرگ همّت بسیار دان اندک سال ۱۵۲  
 بر سر چهره نهد خال مجاز ۶۸  
 بر کنار زمزم از دل بر کشم یک زمزمه ۱۰۳  
 بسی باید به سرگشت آسمان ۴۹  
 بهار باغ جوانی نهال گلشن عدل ۱۵۴  
 به ترکی زبان نقشی آمد عجب ۷۲  
 به دانش فزای و به دانش گرای ۶۰  
 به روزگار همایون او محقق شد ۵۰  
 به قد دولت او خلعتی بیاراید ۱۶۷  
 به مهرش دل، کسی چون صبح دم  
 بست ۱۵۷  
 به میزان نظم معجز نظام ۷۲  
 بهر تصحیح نسبت قرآن ۶۸  
 به هر سطری ز نثرش چون بری پی ۷۴  
 بی خبر زانکه نقشبند قضا ۱۱۲  
 بیشتر زان بود که شاه جهان ۱۳۳  
 پا به خلخال ردیف آراید ۶۷  
 پایه شعر بین که چون زنبی ۶۸  
 پر از نقش و نگار از فرش تا سقف ۹۹  
 پوشنده عیب خلق عالم جودست ۱۳۰  
 پیش طبع پاکش آب افسرده‌ای ۴۵  
 تا توانستم، ندانستم چه سود ۸۴  
 تا جهان است چنین بود و چنین خواهد  
 بود ۱۶۲  
 تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون ۱۵۴  
 تا نیابد ز سائلان تشویر ۱۳۱  
 تو دادی دگر باره این آب روی ۶۹
- جام جم روید به جای لاله از هر ذره  
 خاک ۱۰۳  
 جمله عالم شدند بنده شرع ۹۶  
 چنان در جودت و حسن بیان فرد ۷۱  
 جهان تا جهان خوان و دستار خوان ۱۰۱  
 جهان، خود هیچ‌گه در هیچ حالی ۴۹  
 چشم از ایهام کند چشمک زن ۶۸  
 چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار ۱۳۴  
 چو آمد اجل از مداواچه سود ۱۶۱  
 چو او بر زبان دگر نکته راند ۷۲  
 چو بار سر سبک کردی، سبک کن بار گردن  
 هم ۱۴۱، ۲۰۸  
 چو جنت یکی بزم آراسته ۱۰۱  
 چون آب نفع خویش به هر کس همی  
 رسان ۱۲۸  
 چون خاک باش در همه احوال بر دبار ۱۲۸  
 چو طالع شود صبح گیتی فروز ۵۰  
 چو مایه خرد یافتی در جهان ۵۴  
 چو نظمش را به لوح دل نگاری ۷۴  
 چون دل و خاطر و خامه به صفا یار  
 شدند ۴۶  
 چون زلف بتان شکستگی عادت کن ۱۲۱  
 چون گدایی که نیم نان دارد ۱۳۲  
 چه جشنی، بز مگاه خسروانه ۱۰۹  
 چه گویم که اخلاق این نامور ۱۳۵  
 حیرت زده‌ام جز این ندانم که فتاد ۴۳  
 خاک شو خاک تا بروید گل ۱۲۴  
 خرد، افسر شهر یاران بود ۵۴

- خرد رهنمای و خرد در گشای ۵۴
- خورشید جهانتاب تو از جانب صبح ۷۱
- خون شفق از دیده گردون بچکید ۱۶۳
- خیال دستش بگذشت در دل غنچه ۱۳۱
- در این دقیقه بمانند جمله حکما ۱۵۹
- در بهاران کی شود سر سبز سنگ ۱۲۵
- در تتق بار گهش گاه بار ۴۰
- در حضرت قدس وصفه مجمع انس ۵۳
- در داکه پاکباز جهان از جهان برفت ۴۳
- در ذات کسی که صد هنر موجود است ۱۳۰
- در دست ما چو نیست عنان ارادتی ۴۴
- در سکه گر چه نیست ولی نقش نام تو ۷۳
- در مقامی که صدارت به گدایان بخشد ۱۴۴
- دقیقه‌های معانیش در لباس حروف ۸۲
- دلا چو نیست سکون در نهاد چرخ  
نگون ۱۶۱
- دلاگوش کن از من این نکته خوش ۱۱۶
- دل آینه است و کلفت جد زنگ آینه ۴۴
- دلی به آفت بی انتهای چرخ اسیر ۴۴
- دلی که چو هوس بزم باشدش، باشد ۴۴
- دمید از بوستان دل نهالی ۴۹
- دو جهان پیش هم‌تش لاشیء ۸۸
- دید دریا بخشش پیوست او ۱۳۳
- دیده فکر دور بینش دید ۵۶
- ذکر جمیل تست در اطراف بر و بحر ۷۳
- راه مشائیان از تو واضح ۶۲
- رخ ز تشبیه دهد جلوه چو ماه ۶۸
- رسم است که مالکان تحریر ۱۰۷
- رسول دوست به دستم یکی رساله سپرد ۷۴
- ز اعتدال هوا حکم جانور گیرد ۱۲۳
- ز اقسام علم عقلی و نقلی باتفاق ۶۲
- ز بس بالا گرفت آن روز فریاد ۱۶۳
- ز جود و سخایش بیان قاصر است ۱۳۵
- ز چرخ آفرینها بدان کلک باد ۷۲
- ز سوزش کس دمی بی غم نیفتاد ۱۵۸
- ز عالی غرفه‌هایش چشم بد دور ۹۹
- ز مروم فرستاده‌ای مطلعی خوش ۷۰
- ز مزگان دم به دم خوناب می‌ریخت ۱۶۳
- ز منصب روی در بی منصبی نه ۹۰
- زند عطارد مسمار خامشی بر لب ۸۲
- زود واصل شده به مقصد حق ۹۶
- زهی تصوّر باطل زهی خیال محال ۱۲۳
- زهی طبع تو اوستاد سخن ۶۹
- زهی کرده از شوق شهباز طبعت ۷۰
- زهی گرفته به تیغ زبان جهان سخن ۸۲
- زیر قدم مبارکش طی ۸۹
- زین سهمگین مصیبت وزین سهمناک  
مرگ ۱۶۴
- سالها تو سنگ بودی دل خراش ۱۲۵
- سخن به مدح تو آراستن غرض آن است ۴۱
- سخن را که از رونق افتاده بود ۶۹
- شب جامه سیه کرد، در این ماتم و  
صبح ۱۶۳
- شد وقت که این چهار حامل ۱۶۰
- شد وقت که مرکبان انجم ۱۶۰
- شد وقت که وقت بر سر آید ۱۶۰

- صبر از او صعب و تسلی مشکل ۶۷  
 صد هزاران دی در این سودا مرا امروز  
 شد ۱۰۴  
 صفایاب، از نور رأی تو شد ۶۹  
 صلاح طبع چو سوی فساد روی نهاد ۱۵۹  
 طاق باشد در جهان طاقی که از مو بسته‌اند  
 ۱۴۶  
 طاق بلندش به فلک گشته جفت ۹۷  
 طالع شود ز برج شرف کوکب منیر ۴۸  
 طالع مردم ز شمار نخست ۴۰  
 طبع پاک ترا که وقاد است ۶۲  
 طوبی که خورد آب ز سر چشمه کوثر ۵۶  
 عقل است کز او کار جهان منتظم است ۵۳  
 عقل است که بنیاد همه عالم ازوست ۵۴  
 علم شده عام ز احسان او ۴۶  
 غلغل تسبیح به گنبد درون ۹۷  
 فرازنده‌ی رایت خسروی ۴۵  
 فردا که شود معرکه ضربت شمشیر ۲۰۸  
 فرمان کردگار بر این جمله رفته است ۸۹  
 فروغ نبض چو شد منحرف ز جنبش  
 اصل ۱۵۹  
 فکر تو زد سوی ریاضی رای ۶۲  
 فلک به مردم نادان دهد زمام مراد ۴۴  
 قرار در کف آزادگان نگیرد مال ۱۰۲  
 کان ز دست تو شد به سنگ نهان ۱۳۷  
 کان کرم کف تو شناسد، خرد و لیک ۶۲  
 کتاب نیست غلط می‌کنم که دریایی ست ۸۲  
 کسی کش هست با اقبال پیوند ۱۵۲
- کفش که منبع جود است از آن کفش  
 خوانند ۱۳۰  
 کم کسی بر سریر جاه و جلال ۶۱  
 کم و بیشی بر آن نکرد قضا ۵۶  
 کند از وزن به بر خلعت ناز ۶۷  
 کن مکن او راست ز نو تا کهن ۴۰  
 کودل که بدان حال غمی شرح دهم ۱۵۷  
 که زیر سایه جود است هر چه موجود  
 است ۱۲۹  
 که گر بودی آن هم به لفظ دری ۷۲  
 که هر کس کشد تیغ نا مهربانی ۱۱۶  
 کی بود یارب که رودر یثرب و بطحا کنم ۱۰۳  
 کیست کریم آنکه نه بحر جزاست ۱۳۰  
 گدایی که نان از در شاه جست ۱۴۰  
 گریبی هنران قدرهنر هیچ ندانند ۴۵  
 گر پای تو در میان نباشد، نرسد ۷۱  
 گر چه شیرین دهنان پادشهانند، ولیک ۱۴۵  
 گر مقبلی مزاح کند عیب او مکن ۱۴۰  
 گر همه ز اندیشه جگر خون کنیم ۳۹  
 گشاد حشمت او دست عدل بر عالم ۹۰  
 گفتم که ز قصه مشکلی بنویسم ۱۵۷  
 گیتی که اولش عدم و آخرش فناست ۱۵۸  
 گیتی که نشمین زوال است ۱۵۸  
 لباب است جهان چون دهان لاله رخان ۵۰  
 لب ز ترصیع، گهر ریز کند ۶۸  
 ماتمکده ای است تیره و تنگ ۱۵۸  
 ماه عالم نورد در شب تار ۵۸  
 مبارک ساعتی کان مه به شهر ما کند منزل ۹۰

- مبارزان طریقت که نفس بشکستند ۸۸  
 مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین  
 باشد ۹۰  
 محمد شه لاجوردی سریر ۴۰  
 مدان صاحب روش از صد یکی را ۲۱۱  
 مرا دلی ست چو بیناد کار دهر خراب ۴۴  
 مرد شتابان به وزن با درنگ ۱۴۳  
 مسجد او مجمع فیض اله ۹۷  
 مشتری عقل دوربین ترا ۸۸  
 مشکل حکمت از کلام تو حل ۶۲  
 معرفتش گرنشدی رهنمای ۳۹  
 مقرر سازم او را ماهیانه ۱۴۴  
 من خود چه کسم ز من که گوید ۱۲۴  
 منزل وصل چون شود نزدیک ۱۵۹  
 منم که با فلک همرازم و با ملک  
 همآواز ۱۲۲  
 منم که بر لب شیرین حیات، جان دارم ۱۲۴  
 من ندارم جز ثنا خود پیشه‌ای ۴۲  
 جز دعا، خوش نایدم اندیشه‌ای ۴۲  
 مو به تجنیس ز هم بشکافد ۶۸  
 مهیا کرده خوانهای ملون ۱۰۹  
 میان عاشق و معشوق رمزی است ۱۴۳  
 می‌دار سری به خاکساران زنه‌ار ۱۲۶  
 نا کرده به وصف، آن یکی منزل طی ۴۸
- نام نیکو را بزرگان عمر ثانی گفته‌اند ۴۲  
 نسیم گل چو به خلق تو نسبتی دارد ۱۳۶  
 نکته ای چون آب می‌آرد لطیف ۱۱۸  
 وان دگر پخت همچنین هوسی ۹۸  
 و گر نه منقبت آفتاب معلوم است ۴۱  
 وین آدمی که زبده ارکانش می‌نهند ۱۵۸  
 هر آن کس که او را نباشد خرد ۵۴  
 هر جا که در او عقل نباشد سلطان ۵۴  
 هر چه بود بهر ثنا و ثواب ۱۳۰  
 هر چه تدبیرش رقم زد بر ورق ۵۵  
 هر چه مثبت کرد بر لوح ضمیر ۵۵  
 هر که آمد عمارتی نو ساخت ۹۷  
 هر که سعادت بودش رهنمای ۹۷  
 هر که در سایه آن سرو سهی قد باشد ۱۴۵  
 هر گوهر مراد که در بحر خوشدلی ۸۲  
 هزاران عقده‌گر افتد به کارش ۱۵۲  
 هزار نقش بر آرد زمانه و نبود ۱۲۷  
 همچون جمال مشعله افروز دیده‌هاست ۸۲  
 هوس دام غم دوست کفایت ما را ۸۸  
 هیچ سائل به خوشدلی و به خشم ۱۳۱  
 هیچ شاهد چو سخن موزون نیست ۶۷  
 یارب چه کنم با که خورم این غم را ۴۳  
 یکی جشن فرمود بازیب و ساز ۱۰۰



#### ٤. ابیات و مصراعهای عربی و ترکی

- ٦٨ ..... انا النَّبِيُّ لا كَذِبَ .....
- ٨٧ ..... اِنَّمَا الدُّنْيَا و ما فيها عبث .....
- ٦٥ ..... رضينا قسمة الجبار فينا .....
- ٦٥ ..... فَأَنَّ المالَ يعنى عن قريب .....
- ١٢٣ ..... و من الماء كلُّ شىءٍ حى .....
- ٤٥ ..... هى النَّفس ما عودتها تتعود .....
- ٨٨ ..... يسجون له بالعشى و الإشراق .....
- ٧٥ ..... عارضينك يا بغاچ، كوزو مدين ساچيلو هر لحظه ياش .....



## ۵. ماده تاریخها

\* در قتل امیر محمد امین عباسی ۷۸

نهداز هجرت گذشته از سوی مازندران  
ظالمی را کشته سوی شهرش «آوردند سر»  
ز اقتضای چرخ بس امر غریبی رو نمود  
آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود

\* در مرگ حضرت مخدومی حقایق پناهی [جامی]: ۷۷

گوهر کان حقیقت در بحر معرفت  
کاشف سر الهی بود بی شک زان سبب  
کو به حقّ واصل شد و در دل نبودش ماسواه  
گشت تاریخ وفاتش «کشف اسرار اله» ۱۹۸

\* در مرگ امیر سید حسن: ۷۶

سر اهل فنا سید حسین رفت  
پی آن پاک رو جستند تاریخ  
که جای او بهشت جاودان باد  
بگفتم «جنت پاکش مکان باد»

/ = ۸۹۴ هجری

\* در مرگ امیر سلطان حسین و پسرش ۷۶

میر سلطان حسن که یک ساعت  
میرزا بیک نور دیده او  
که قضاشان رسید ز آفت می  
بود مابین فوت شان ده سال  
گشت تاریخ فوت آن «مخمور»  
نبدش ز اشغال می دوری  
بود مست شراب انگوری  
لیک وقت خمّار و رنجوری  
وین بود محض صدق و مشهوری  
وین یکی شد «عیان ز مخموری»

/ = ۸۹۶ هجری

\* در مرگ مولانا طوطی: ۷۶

که بودش ز بکر معانی عروس  
که تاریخ شد فوت او را خروس

فصیح زمان، طوطی آن شاعری  
چو طوطی برفت این عجب طرفه بود  
\* در مرگ خواجه ناصرالدین عبیدالله ۷۷

مرشد سالکان اهل یقین  
سال تاریخ گشت «خلد برین»

خواجه خواجهگان عبیدالله  
شد به خلد برین که در فوتش

/ = ۸۹۵ هجری

\* در مرگ پهلوان محمد ابو سعید: ۷۷

که در دهرش نبود اقران و امثال  
که رفت از قید گیتی فارغ البال  
که او مخدوم دوران بود ز اقبال  
از این دیرینه دیر مختلف حال  
بگوش بعد مخدومی به یک سال

محمد پهلوان هفت کشور  
سرو سر حلقه اهل طریقت  
ز بعد قطب عالم عارف جام  
پس از سالی سوی جنت خرامید  
اگر پرسد کسی تاریخ فوتش

/ = ۸۹۹ هجری

\* در مرگ قاضی نظام الدین: ۷۷

فلک چون از کجی تیغ جفا راند  
ز جای راستانش چرخ بنشاند  
فلک گفتا «قضا» بی راستی ماند

به مولانا نظام الدین قاضی  
ز بس کو بود در امر قضا راست  
ز بهر فوت او تاریخ جستم

/ = ۹۰۰ هجری

\* در مرگ نوایی؛ از محمد نظامی: ۱۶۵

تاریخ شد آنکه قطب اقطاب برفت

آن قطب زمانه چو برفت از عالم

/ = ۹۰۶ هجری

\* -؛ از کمال الدین سلطان حسین: ۱۶۵

فسی روضة مقدسه طاب حاله  
تاریخ فوت گشت خیر کماله

آن مغفرت پناه که رفت از فضای خاک  
چون یافت این کمال ز خیرات واجبات

\* -؛ از مولانا فصیح الدین صاحب دارا: ۱۶۶

کافتاد نهال عمرش از بیخ  
خون ریزی دیده گشت تاریخ

افسوس ز میر آسمان قدر  
در ماتم او چو دیده خون ریخت

\* -؛ از خواندمیر: ۱۶۷

جناب امیری هدایت پناهی  
شد از خارزار جهان سوی باغی  
چو نازل شد انوار رحمت به روحش

که ظاهر از او گشت آثار رحمت  
که آن جا شگفته است گلزار رحمت  
بجو سال فوتش ز «انوار رحمت»  
/ = ۹۰۶ هجری

\* -؛ از مولانا درویش علی: ۱۶۶

در ماتم آن قدوه ارباب وصول  
هجرت به رسول کرد آن سید قوم

ابنای زمان شاه و گدا گشته طول  
تاریخ وفات اوست «هجرت به رسول»  
۱۶۶

\* -؛ از سید رحمت الله ملقب به میر منشی:  
شاه را چو بدید جان بسپرد.

\* \* \*

\* در تاریخ بنای رباط بیتکچی: ۷۶

به نور صفا روشن است این مقام  
چو بایشش فخر است و خود فاخر است

لقصد صار أنواره باهره  
لقصد کان تاریخه فاخره  
/ = ۸۸۶ هجری

\* در تاریخ منبر سنگی مسجد جامع هرات: ۱۰۰

از همت بزرگی شد منبری مکمل  
هرگز کسی ندیده منبر به سنگ مرمر

کز غایت ترفع بر عرش سر کشیده  
تاریخ شد همان کو هرگز کسی ندیده  
/ = ۹۴۴ هجری



## ۶. معماها

- به اسم بابر:  
قبا بر قَدِّ تومی دوزد ایام  
برآر از قاف تا قاف ای پسر نام ۱۴۱
- به اسم بها:  
ای فلک بیخ نهال طرب ما کندی  
برگش از صرصر بیداد به خاک افکندی ۷۵
- به اسم حسام:  
زدی در چشمم ای ترک شکاری  
خدنگ کیبری کافتاد کاری ۶۳
- به اسم حامد:  
چون ببرد جام به سوی دهن  
قطره ز لب پاک کند ماه من ۷۵
- به اسم حمزه:  
ای مغبیچه ره گل شده از چشم ترمن  
خشت سرخم بر ره میخانه بیفکن ۷۵
- به اسم خان:  
آنکه با لعل لب جان بخش، جانان من است  
چون نماید خال مشکین زیر لب جان من است ۷۵
- به اسم شابور:  
ز اشک بی حد غلطان من شدی معلوم  
که برج اوج امیدم به خاک ریخت نجوم ۷۵
- به اسم شهریار:  
شهر یاری که دل آزار من است  
هم شه و هم مه و هم یار من است ۷۴

به اسم صفی:

جانفرا چون نفس عیسی گشت

از صبا هر چه بر آن در بگذشت ۷۴

به اسم فرّخ:

در خزان بین باغ را بی فرّ و سرو از جا شده

بلبلش بر هم زده منقار و ناگویا شده ۷۵

## ۷. نامها و اصطلاحات دیوانی

جریب: مساحتی از زمین برابر ۱۰۰۰۰ متر	اوقاف ۶۳
مربع ۱۰۰	امارت ۱۲۷
جلاد ۱۱۷	امامت ۹۶
حفاظ ۱۰۰، ۱۶۳، ۱۶۴؛ ~ کلام ۱۶۵	امرای ایلغار ۵۵
خاصه: خالصه ۱۳۷	~ برلاس ۱۲۶
خدام ۱۰۰، ۱۳۳، ۱۵۳، ۱۶۰	~ درگاه ۱۲۷، ۱۶۴
خروار ۱۳۶	ایچکیان: ندیمان ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۳۶
خطیب ۷۳، ۹۹، ۱۰۰	ایلچی ۱۴۷؛ ~ ان ۱۴۷، ۱۷۳
خلافت ۱۲۳	برات ۱۴۸، ۱۴۹
داروغگان ۱۱۱	برده شمار ۱۳۷
درویش ۱۴۳؛ ~ ان ۸۹، ۹۲، ۱۵۵؛ ~ ان	برلاسان ۱۲۶
گوشه نشین ۷۳	بلوکات ۱۳۷، ۱۴۸
دولت ۱۳۷	بنده ۱۰۷
دولتخانه ۲۲	تنگه: مقداری از پول، مقداری از زر و سیم
دیوان اعلیٰ ۱۴۸	۱۱۷، ۱۳۱، ۱۴۷؛ ~ خانی ۲۲
~ امارت ۱۲۶	توچی، تووچی ۱۱۷
دیوانیان ۱۳۷، ۱۴۸	تومان ۱۳۶؛ ~ شاهی عراقی ۲۰۰
دینار: سکه، طلا، مسکوکزر ۱۳۶،	حداد ۱۴۲

مخصوصان ۱۴۷	۱۳۷؛ ~ تبریزی ۲۲؛ ~ کپکی ۱۳۴
مدارس ۶۳	۱۴۹، ۱۴۸، ۱۳۷
مرشد ۷۷	ذرع ۹۸
مستحفظان طرق ۱۱۱	روی پوشان ۱۰۷؛ ~ سراپرده خلافت ۱۶۲
مشایخ ۹۱، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲،	سرشمار ۱۳۷
۱۳۰، ۱۴۵، ۱۶۴؛ ~ اسلام ۱۶۲؛ ~ کبار	سنگتراش، استادان ~ ۹۹
۱۶۴	صدارت ۱۲۷، ۱۴۴
مصاحبان ۱۶۴	صدور ۱۰۷، ۱۳۶
معتمد ۱۳۴	علمدار ۱۳۵
معماران ۹۸	عمله دیوان ۱۴۲
ملازمان ۵۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷،	عمله عمارات ۱۰۰، ۱۰۱
۱۲۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲،	غلامان ۱۲۸
۱۶۰، ۱۶۴ - ۱۶۶	فرسخ ۱۶۰
ملازمت ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۶۳	فلوری ۱۰۶؛ اشرفی ~ ۲۰۰
منصب تدریس ۶۴	فلوس ۱۳۱
من ۱۰۸، ۱۶۱	قاصد ۱۳۴
منجم ۵۶	قافله سالار ۱۱۰
منشی ۸۲، ۸۳؛ ~ ان ۸۱	قصبه ۱۵۹
مهر دار ۱۴۴	قضات ۱۰۱، ۱۰۸
مهندس ۹۹؛ ~ ان ۹۸، ۹۹	کاشی تراشان ۹۹، ۱۴۸
نشان ۱۲۷؛ ~ راه ۱۰۹؛ ~ ضرب ۴۹	کتابت ۸۲، ۱۴۸
نقاش، هنرمندان ~ ۹۹	کپکی: نوع دینار روزگار تیموریان ۱۳۳،
نقبا ۱۰۸، ۱۱۲	۱۳۵
نواب ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷	کلانتران ۱۱۲، ۱۶۴
نیاب، منصب ~ ۱۲۸	لشکریان ۱۱۶، ۱۱۷
والی ۱۱۶	مباشران اوقاف ۱۴۶
وزرا ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۴۰، ۱۴۱	متولی ۱۰۰
وزیر ۱۶۲	مجاور ۱۰۷، ۱۴۳، ۱۴۴
وعاظ ۱۰۰	محتسب ۹۶
ولایت ۵۷	محصلان ۱۴۸، ۱۴۹
یساولان ۱۴۰	

## ۸. اصطلاحات دبیری

– تحقیق و ایقان ۴۱	آستان هدایت آشیان ۹۶ – – – نوایی
– درایت ۸۷	ارباب انشا ۸۱، ۸۵
– جهل ۴۴	– تاریخ و خبر ۴۹
– زهد ۹۵	– تحقیق ۴۰
– عرفان ۹۱	– تحقیق و یقین ۶۲
– فضل و هنر ۵۹	– خبرت ۶۳، ۱۱۰
– کیاست ۴۷	– دولت ۵۱
– معرفت و یقین ۸۳	– عقل و دانش ۴۴
– نظم / شعرا ۱۲۹	– علم و عرفان ۴۱
اعتضاد الدولة الخاقانی ۱۱۰، ۱۵۹ – – –	– علم و فضیلت ۹۵
نوایی	– معصیت ۵۹
افادت پناه ۶۱ – – – فضل الله ابواللیثی	– نثر ۱۲۹
افادت مآثر ۶۱ – – – نوایی	– نجوم ۱۱۲
امارت پناه، آصف صفات ۸۳ – – –	– وفا ۱۵۷
افضل الدین کرمانی	– هدایت ۸۷
امارت مآب ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۵۳، ۱۶۴	اشرف اعلی ۱۰۶ – – – نوایی
– – – نوایی، خواجه شهاب الدین	اصحاب ایقان ۹۱

- عبدالله و خواجه افضل الدین محمد  
 امیر الاخبار ۲۵ -- خواندمیر  
 امیر اعظم ۱۸۸ -- احمد سهیلی  
 امیر بحر مکرمت ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۴۷،  
 ۱۷۴ -- نوایی
- امیر بحر موهبت ۱۳۶ -- نوایی  
 - پسندیده خصال ۱۳۰ -- نوایی  
 - حشمت آیین ۱۶۱ -- نوایی  
 - حمیده خصال ۱۶۲ -- نوایی  
 - حمیده صفات ۱۳۳ -- نوایی  
 - خجسته صفات ۷۵ -- نوایی  
 - خسرو نشان ۷۰، ۱۲۶، ۱۲۷ --  
 نوایی  
 - دریا دل ۱۳۵، ۱۳۷ -- نوایی  
 - ستوده مآثر ۱۳۵ -- نوایی  
 - سخاوت شعار ۱۳۶ -- نوایی  
 - سعادت مند ۱۴۱ -- نوایی  
 - شفقت شعار ۱۱۸ -- نوایی  
 - عالی مقدار ۱۰۶ -- نوایی  
 - صاحب تایید ۱۴۰، ۱۵۳ -- نوایی  
 - امیر صاحب تدبیر ۵۷، ۱۱۷، ۱۲۷ --  
 نوایی  
 - صافی ضمیر ۵۸، ۷۸، ۹۰، ۱۰۹، ۱۴۶،  
 ۱۴۸، ۱۵۵ -- نوایی  
 - صافی عقیدت ۱۴۱ -- نوایی  
 - صافی طویت ۹۹، ۱۰۷ -- نوایی  
 - عاقبت محمود ۱۵۴ -- نوایی  
 - عادل خیر ۴۱ -- نوایی
- امیر عالی، جاه ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۴؛ ~  
 جناب ۵۷، ۱۰۴، ۱۴۳؛ ~ سیرت  
 ۱۱۷؛ -- نوایی  
 امیر عالی شأن ۱۱۳، ۱۴۳، ۱۶۴ --  
 نوایی و مبارزالدین محمد بهادر  
 امیر عالی، گهر ۷۳، ۹۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۲،  
 ۱۶۰؛ ~ مقام ۴۲، ۷۵، ۱۰۶، ۱۴۵؛  
 ~ مقدار ۱۵۱؛ ~ مکان ۶۴، ۱۴۲؛  
 ~ منزلت ۱۳۲ -- نوایی  
 امیر، فرخنده صفات ۷۵، ۱۵۳؛ ~ فرخنده  
 مآثر ۱۰۹؛ ~ فضیلت انتما ۸۵؛  
 فضیلت گستر ۷۰ -- نوایی  
 امیر، کامکار ۹۰؛ ~ کرامت منقبت ۹۱؛ ~  
 کامیاب ۱۳۷ -- نوایی  
 امیر، گردون غلام ۱۳۳ -- سلطان بدیع  
 الزمان میرزا  
 امیر، گردون محل ۱۶۰؛ ~ مغفرت شعار  
 ۱۶۳؛ ~ مؤید آثار منصور ۷۵، ۱۱۸،  
 ۱۴۱ -- نوایی  
 امیر، نیکو اندیش ۷۸؛ ~ نیکو نهاد ۱۴۶  
 -- نوایی  
 امیر هدایت، پناه ۱۰۰، ۱۶۶؛ ~ شعار ۵۸،  
 ۱۰۶، ۱۲۵؛ ~ قرین ۶۰، ۱۶۰؛ ~  
 منقبت ۵۷، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۴؛  
 ~ نشان ۱۱۲ -- نوایی  
 اهل ادراک ۴۲  
 - ارشاد ۱۱۲  
 - بازار ۴۴

- اہل خلوت ۵۰  
 -- فصیح الدین صاحب دارا  
 -- جنون ۴۴  
 جناب مخدومی ابوی ۸۵ -- -- امیر  
 خرد و ہوش ۸۲  
 خواند  
 -- دل ۵۱، ۹۱  
 جناب مقرب الحضرت السلطانی ۱۵۷  
 -- راز ۱۲۶  
 -- سیر ۵۰  
 جناب نقابت پناہ ۱۳۵ -- -- برہان الدین  
 عطا اللہ  
 اہل طریقت ۷۷  
 حضرت احدیت ۴۷، ۱۱۵، ۱۲۳  
 عرفان ۹۱  
 حضرت ۱۴۹، ۱۵۲؛ ~ / اعلیٰ ۱۰۷  
 علم و کمال ۵۱، ۵۴  
 ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۶۰؛ ~  
 گلشن ۷۴  
 امیر ۱۴۸؛ ~ امیر بی ہمال ۱۴۱  
 ہنر ۴۱  
 -- نوایی  
 یقین ۷۷  
 حضرت خیر الانام ۹۵  
 بانئ خیرات ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۶۶ -- --  
 حضرت افادت مآبی مخدومی ۶۴ -- --  
 نوایی  
 محمد نظامی  
 برگزیدہ و اہب العطیات ۷۲ -- -- نوایی  
 حضرت حقایق پناہی مخدومی ۷۰، ۷۷،  
 پسندہ سیر ۱۶۴ -- -- نوایی  
 ۷۸ -- -- عبدالرحمان جامی  
 جناب امارت مآب ۱۵۳ -- -- نوایی  
 حضرت خاتم ۱۲۴؛ ~ الانبیا ۵۹، ۶۸  
 جناب حکومت پناہ -- -- محمد ولی  
 حضرت خالق البرایا ۱۲۴  
 بیک  
 حضرت خیر البشر ۴۰  
 جناب سبحانی / خداوند ۴۱  
 حضرت رسالت ۹۵، ۱۰۰، ۱۳۹  
 جناب سیادت انتساب ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۸؛  
 حضرت سلطان صاحب قران ۱۳۷ -- --  
 -- امیر برہان الدین عطاء اللہ؛  
 سلطان حسین بایقرا  
 میر سر برہنہ؛ سید روح اللہ  
 حضرت؛ صاحب قران ۵۶، ۱۵۵؛ ~  
 جناب شریعت مآب، زیدہ فضلائی ز من  
 صاحب قرانی ۵۶، ۱۰۷ -- --  
 ۱۰۰ -- -- اختیار الدین حسن  
 سلطان حسین بایقرا  
 جناب فضیلت انتساب ۶۴ -- -- خواجہ  
 حضرت مخدومی ابوی ۱۷ -- --  
 عماد الدین عبدالعزیز ابہری  
 میرخواند  
 جناب فصاحت مآب بلاغت انتما ۱۶۶

- حضرت مخدومی حقایق پناهی ۷۱، ۷۲،  
۷۷، ۹۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۹ -- ←  
عبدالرحمان جامی  
حضرت مغفرت پناه ۱۶۴ -- ← نوایی  
حضرت نقابت منقبت ۶۴ -- ← عطاءالله  
اصیلی  
حکمت مآب ۱۶۱ -- ← عبدالحی طیب  
حکمت مآبسی ۶۵ -- ← غیاث الدین  
محمد  
خاقان عالی مکان ۱۵۱ -- ← شاهرخ  
سلطان  
گیتی ستان ۹۸ -- ← سلطان حسین  
بایقرا  
خدمت سیادت پناهی ۱۴۸ -- ← خواجه  
میرک  
خسرو، با استقبال ۱۴۱؛ ~ بلند مقدار  
۱۶۰؛ ~ جمشیدوش ۱۰۷؛ ~  
صاحب کمال ۲۰؛ ~ عالی جاه ۱۶۰  
-- ← سلطان حسین بایقرا  
خلاصه امتزاج ارکان و عناصر ۱۶۰ -- ←  
نوایی  
دایره نقطه فضل و کمال ۵۱ -- ← نوایی  
ذات فایض البرکات ۴۳، ۱۱۳، ۱۶۳  
-- ← نوایی  
راقم حروف ۲۰، ۱۰۲، ۱۶۷ -- ← خواند  
میر  
رکن السلطنه ۱۰۴، ۱۰۵ -- ← نوایی  
روضه رضوان ۱۶۴ -- ← مزار نوایی
- زبده الاطبا ۱۶۶ -- ← درویش علی  
سادات رفیع مقدار ۱۶۴  
سر دفتر ارباب یقین ۱۶۰ -- ← نوایی  
اهل دل ۱۶۴ -- ← نوایی  
سعادت انما ۱۰۴ -- ← نوایی  
سلطان سعید ۶۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۱،  
۱۴۰، ۱۵۳ -- ← ابوسعید  
سلطان صاحب قران ۵۵ - ۵۸، ۷۰، ۸۹،  
۹۰، ۹۸، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۷ - ۱۱۹،  
۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴  
-- ← سلطان حسین بایقرا  
سیادت مآب ۱۴۸، ۱۴۹ -- ← خواجه  
میرک  
سید، ابرار ۶۸؛ ~ المرسلین خاتم النبیین  
۴۸، ۱۶۲  
شاهزاده سعادت انما ۱۳۳ -- ←  
بدیع الزمان میرزا  
~ عالمیان ۱۴۸ -- ← فریدون حسین  
میرزا  
~ کریم الاخلاق ۱۳۴ -- ← محمد  
محسن میرزا  
شاه مردان ۵۰ -- ← علی علیه السلام  
شریعت ایاب ۸۵ -- ← اختیار الدین  
حسن تربتی  
شهریار عدالت شعار ۱۱۸ -- ← سلطان  
حسین بایقرا  
صاحب دولت هدایت انما ۷۹ -- ←  
نوایی

- صاحب قران، آفاق ۱۴۱؛ ~ بی ہمال  
 ۱۱۳؛ ~ باستحقاق ۱۱۹؛ ~  
 پسندیدہ خصال ۶۱؛ ~ پسندیدہ  
 صفات ۶۱؛ ~ جم اقتدار ۱۰۳؛ ~  
 جم جاہ ۱۲۵؛ ~ دوست نواز ۱۲۶،  
 ۱۳۶؛ ~ ستودہ مآثر ۱۶۰؛ ~  
 سعادت مند ۱۶۴؛ ~ ظفر قرین ۶۲،  
 ۱۱۱، ۱۶۲؛ ~ عالی گھر ۵۶، ۱۶۵؛  
 ~ عالی مقدار ۱۳۶؛ ~ عالی منزلت  
 ۹۰، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۳۶، ۱۳۷؛ ~  
 عدالت نہاد ۱۵۸؛ ~ گردون سریر  
 ۷۸؛ ~ مظفر لوا ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۳۳؛  
 ~ وفادار ۱۶۳، ۱۶۵؛ سلطان ~  
 ۱۱۸؛ خسرو ~ ۶۳ -- -- نوایی  
 صاحب مقام محمود ۴۷ -- -- حضرت  
 محمد صلی اللہ علیہ و سلم  
 عالی جناب افادت پناہی مخدومی ۱۶۵  
 -- -- محمد نظامی  
 عالی جاہ امارت دستگاہ ۱۶۵ -- --  
 کمال الدین سلطان حسین  
 عالی جناب ۱۱۱ -- -- نوایی  
 عالی جناب افاقت پناہ ۶۴ -- -- حسین  
 واعظ کاشفی  
 عالی جناب امارت مآب ۱۶۰ -- --  
 شہاب الدین عبداللہ  
 عالی جناب معارف پناہ، حقایق دستگاہ،  
 مخدومی ... ۶۸ -- -- جامی  
 عالی جناب معالی نصاب ... ۱۱۰ -- --
- نوایی  
 عالی جناب مخدومی ... ۶۱، ۸۳، ۹۱  
 -- -- عبدالرحمان جامی  
 عالی حضرت، خداوندی ... ۴۱، ۵۶، ۶۹،  
 ۱۱۳، ۱۱۶-۱۱۹، ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۴۲،  
 ۱۴۳، ۱۴۵-۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳،  
 ۱۵۴، ۱۶۵-۱۶۷؛ ~ ہدایت  
 منقبت ... ۱۱۹ -- -- نوایی  
 عالی حضرت شیخ الاسلامی، ملاذالانامی،  
 المختص بعنایت السبحانی سیف المملۃ و  
 الدین ۶۴ -- -- احمد تفتازانی  
 عالی حضرت، ہدایت انما ۸۲؛ ~ ہدایت  
 شعاری ۴۲؛ ~ ہدایت منقبت،  
 صوفی صفت ۴۹؛ ~ ہدایت منقبت،  
 کرامت منزلت ... ۱۵۹ -- -- نوایی  
 فیض الانوار، زبده الاولیا ۱۰۷ -- --  
 نجم الدین کبری  
 فصاحت مآب بلاغت انما ۱۶۶ -- --  
 فصیح الدین صاحب دارا  
 فضیلت شعار، مکرمت دثار، زبده امرای  
 درگاہ ۸۴ -- -- خواجہ شہاب الدین  
 عبداللہ  
 قدوہ ارباب وصول ۱۶۶ -- -- نوایی  
 قدوہ ارباب یقظہ و انتباہ ۷۷، ۱۳۴، ۱۵۴  
 -- -- خواجہ عبیداللہ احرار  
 قدوہ الفضلا ۱۶۶ -- -- سید رحمت اللہ  
 لطایف نگار بدایع آثار ۸۵ -- -- جامی  
 مالک الملک مطلق ۴۸

- محرر حروف ۲۲ -- خواند میر  
 مخدوم دوران ۷۷ -- جامی  
 مخدومی ابوی ۸۵ -- امیر خواند  
 مخدومی حقایق پناهی ۷۳، ۸۳، ۹۱  
 -- جامی  
 مرکز دایره عزو جلال ۱۶۰، ۱۶۵ --  
 نوایی  
 مسود اوراق ۱۸، ۱۹، ۱۳۷، ۱۵۵ --  
 خواند میر  
 مظهر مراحم رحمانی مقرب حضرت  
 سلطانی ۱۱۶ -- نوایی  
 مقرب حضرت سلطانی ۳۴، ۴۱، ۵۰، ۵۶،  
 ۶۹، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۵،  
 ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۴  
 -- نوایی
- ملاذ اکابر آفاق ۱۱۸ -- نوایی  
 ملت بیضا ۱۲۵  
 ملت خیرالانام ۱۲۱  
 منبع لطف و کرم ۱۴۷ -- نوایی  
 مهبط الهامات ربّانی ۵۶ -- نوایی  
 مهبط انوار هدایت و ارشاد ۸۹ --  
 نوایی  
 مهبط فیوضات ربّانی ۱۵۲ -- نوایی  
 ناظم قواعد السلطنة و الخلافة ۱۰۴ --  
 اصیل الدین محمد  
 نامه نامی ۴۶ -- مکارم الاخلاق  
 نقابت، پناه ۱۳۵؛ مآب ۱۳۵ --  
 امیر برهان الدین عطاالله  
 هادی صراط مستقیم و برگزیده روف رحیم  
 ۱۱۵ -- حضرت محمد ﷺ

## ۹. نام کسان

ابراهیم موصولو ۲۴	آخوندا -- -- محمد نظامی ۱۶۵
ابراهیم ولد میرزا علاء الدوله، میرزا - ۱۴۴	آخوندامیر -- -- خواندمیر ۱۷
ابن حاجب ۱۷۳	آدم ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴؛ بنی - ۱۲۹
ابن رسته ۲۰۴	آذری ۱۸۸
ابو احمد، خواجه - (فرزند سعیدالدین	آصف -- -- آصفی هروی
کاشغری) ۱۰۸	آصفی، خواجه - ۱۴۶، ۲۰۹
ابوالخیر ۲۱	آصفی هروی -- -- آصفی...
ابوالوفا ۲۰۳	آقا بزرگ ۱۷۵
ابوالغاری سلطان حسین -- -- حسین	آلپ ارسلان ۱۷۶
بایقرا ۱۸۳	آیتوخوس اول، پسر سلوکوس نیگاتر ۱۷۷
ابوالفضل دکنی -- -- ابوالفضل علامی	ابراهیم <small>عليه السلام</small> ۱۲۹
ابوالفضل علامی ۲۵، ۳۱	ابراهیم ترکمان، میرزا - ۱۴۳
ابوالقاسم ابواللیثی -- -- فضل الله	ابراهیم قانونی، میرزا - ۲۴
ابواللیثی	ابراهیم قمی، امیر سید - ۱۴۱
ابواللیث سمرقندی ۱۷۳	ابراهیم مشعشع، امیر - ۱۰۸، ۲۰۲
ابوالوالید احمد بن ابی .... خواجه - ۱۹۶،	ابراهیم مشهدی، امیر صدرالدین - ۶۳،
ابوبکر نداف ۱۵۵	۱۰۸، ۱۷۶

- ابوحنیفہ ثانی — — خواجه فضل اللہ ابواللیثی  
ابورضا بن محمد بن موفق ۱۹۸  
ابوسعید پورانی؛ شیخ جلال الدین —  
۱۰۸، ۱۱۲، ۲۰۱  
ابوسعید، میرزا سلطان — ۶۱، ۱۱۶، ۱۲۷،  
۱۳۱، ۱۸۸  
ابوسعید گورگان ۱۷، ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۴،  
۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۹  
ابوسعید هروی ۱۷۹  
ابو عبد اللہ مختار ۱۹۷  
ابو علی سینا ثانی — — خواجه فضل اللہ ابواللیثی  
احمد الامامی — — قاضی قطب الدین احمد الامامی  
احمد بخاری، میرزا — ۱۸۱  
احمد بن خواجه کلان، خواجه — ۱۰۸  
احمد پیرشمس، نظام الدین — ۶۵  
احمد تفتازانی، شیخ الاسلام — ۶۴، ۱۱۲،  
۲۰۳  
احمد جام، شیخ الاسلام ژندہ پیل — ۱۴۶  
احمد جاجی، امیر — ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۵  
احمد خوافی — — شہاب الدین احمد خوافی  
احمد سہیلی، امیر نظام الدین شیخ — ۷۹،  
۱۴۵، ۱۵۳، ۱۸۸  
احمد میرزا، سلطان — ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷،  
۱۵۳، ۱۷۸
- اختیار الدین حسن، سید — ۱۰۰  
اختیار الدین حسن تربتی، قاضی — ۶۳،  
۱۰۰، ۱۷۴، ۱۷۵  
اردشیر اول ۱۷۷  
اردوشاہ، امیر — ۲۳  
ارفع کرمانشاہی، ہادی — ۲۰۹  
استوری ۲۸  
اسد اللہ الغالب — — علی بن ابی طالب  
اسفزاری ۱۹۹  
اسکندر ۱۷۷  
اسکندر بیک منشی ۲۰۰  
اسماعیل بن حیدر صفوی ۲۱، ۲۲، ۲۴،  
۲۶، ۲۸، ۲۹، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶،  
۱۷۸، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۱۲  
اصیل الدین واعظ هروی ۶۳، ۱۹۶، ۱۹۷  
اصیلی — — عطاء اللہ اصیلی  
افضل الدین محمد، خواجه — ۳۲، ۱۰۴،  
۱۶۴  
افلاطون ۱۵۹  
اکبر ایرانی ۳۶  
اکبر شاہ — — جلال الدین اکبر  
الغ بیگ، میرزا — ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۷  
امام حنبل ۱۹۶  
امیر الاخبار — — خواندمیر  
امیر جمال الدین عطاء اللہ اصیلی — —  
عطاء اللہ اصیلی  
امیر حاجی — — احمد حاجی  
امیر حسین (پادشاہ سمرقند) ۱۵۵

- امیر خاوند شاه — — برهان الدین خاوند شاه  
 ۲۰۷، ۲۰۹  
 امیر خسرو دهلوی ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۳،  
 ۲۰۷، ۲۰۹  
 امیر خاوند، امیر خاوند محمد — — میر خاوند  
 امیر روح الله — — میرک نقاش  
 امیر ساریان علی — — ساریان علی  
 امیر سلطان محمود — — سلطان محمود طغایی  
 امیر علی شیر نوایی، بیشتر صفحات  
 امیر مرتاض ۶۳، ۱۷۵  
 امیر محمود هروری — — محمود بن خاوند میر  
 امیر نظام الدین شیخم — — احمد سهیلی  
 امیر یوسف — — یوسف اوغلاقچی  
 انوری ۱۸۳، ۱۹۸  
 اهلی شیرازی ۷۹، ۱۸۵، ۱۸۶  
 ایلچگدای ۲۱۰  
 بابر (خیاط) ۱۴۱  
 بابر، میرزا ابوالقاسم — ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۴،  
 ۱۸۹، ۲۰۷  
 بار تولد ۱۸۷  
 با یزید عثمانی ۲۱۲  
 بایقرا — — سلطان حسین بایقرا  
 بخاری — — امیر خاوند شاه  
 بخت النصر ۱۷۱  
 بداونی ۲۵  
 بدیع الزمان میرزا ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۱۲۶، ۱۳۳،  
 ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۲  
 بدیعی — — بدیع الزمان میرزا  
 برهان الدین خاوند شاه، سید — ۱۷، ۱۸  
 برهان الدین اصیلی (اولاد سید اصیل) ۶۳،  
 ۱۷۴  
 برهان الدین عطاء الله — — عطاء الله نیشابوری  
 بوعلی سینا ۱۵۹  
 بهاء ۷۵  
 بهاء الدین عمر، شیخ — ۱۸  
 بهادر شاه (حاکم گجرات) ۲۵  
 بهرام ۱۸۰  
 بهزاد ۲۱۱  
 بیانی، عبدالغفار — ۳۵  
 بیانی — — عبدالله مروارید  
 بیرام بیک قراملو ۱۷۲  
 پروین ۸۲  
 پهلوان بو سعید — — محمد ابوسعید  
 پیر احمد، مولانا — ۱۵۳  
 تاج سلمانی ۱۹۴  
 تبادکانی — — محمد تبادکانی  
 تورخان گنجه‌ای ۳۵  
 تولی ۲۱۰  
 تیر ۵۱، ۸۲، ۸۳  
 تیمور، امیر ۱۷۲، ۲۱۲  
 ثریا ۱۸۵  
 جامی — — عبدالرحمان جامی

- جان مزید میر آخور ۲۲  
 جراحی، محمد علی ~ ۲۶  
 جعفر صادق علیه السلام، امام ~ ۱۷۲  
 جلال الدین ابوسعید پورانی ~ --  
 ابوسعید پورانی  
 جلال الدین اکبر ۲۵، ۲۶، ۳۱  
 جلال الدین فیروز شاه، امیر ~ ۹۷، ۲۱۰  
 جلال الدین قنبر گیرنگی، خواجه ~ ۲۰۷  
 جلال الدین قاسم، خواجه ~ ۱۶۰  
 جلال الدین محمد، خواجه ~ ۱۴۸، ۱۶۵  
 جلال الدین همایی ۲۹  
 جمال الدین عطاء الله اصیلی ~ -- عطاء  
 الله اصیلی  
 جمال الدین مطهر باخرزی ۱۹۴  
 جمال حسینی ~ -- عطاء الله اصیلی  
 جنید ساریان، امیر ~ ۱۰۸  
 چنگیز خان ۲۱، ۹۷، ۲۱۰، ۲۱۲  
 حاتم ۱۳۲  
 حاجی پیر، امیر ~ ۱۰۸، ۱۱۶  
 حافظ (شمس الدین محمد) ۱۹۴، ۲۰۹  
 حافظ ابرو ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۹۸، ۲۰۱  
 حافظ محمد خطاط، خواجه ~ ۱۵۴، ۲۱۲  
 حافظ محمد سلطان شاه، خواجه ~ ۹۶  
 حامد ۷۵  
 حبیب الله ساوجی ۲۴، ۲۸  
 حاجی محمد نقاش ~ -- محمد نقاش  
 حر عاملی، شیخ ~ ۱۷۵  
 حسام ۷۵
- حسن اردشیر بیک، امیر سید ~ ۷۶، ۱۲۶،  
 ۱۲۷، ۲۰۶  
 حسن اردشیر کلانی ~ -- حسن  
 اردشیر بیک  
 حسن ارهنگی، امیر سلطان ~ ۱۲۸  
 حسین ارهنگی، امیر سلطان ~ ۱۱۷، ۱۴۹  
 حسن بختیار، خواجه ~ ۱۱۸  
 حسن بصری ۱۹۷  
 حسن بیک ترکمان ۵۵  
 حسن تربتی ~ -- اختیار الدین حسن  
 تربتی  
 حسین بایقرا، سلطان بیشتر صفحات  
 حسین بن خواجه جلال قنبر گیرنگی  
 ~ -- حسین گیرنگی  
 حسین بن علی ~ -- حسین واعظ کاشفی  
 حسین خان (برادر درمیش خان) ۲۴  
 حسین علی جلایر، امیر کمال الدین ~  
 ۱۸۸، ۱۸۹  
 حسین کاشفی ~ -- حسین واعظ کاشفی  
 حسین کرت، معز الدین ~ ۹۷  
 حسین کامی، شاه ~ ۱۸۸  
 حسین گیرنگی، خواجه ~ ۱۲۷، ۱۴۴،  
 ۲۰۷، ۲۰۸  
 حسین مازندرانی، امیر قوام الدین ~ ۱۱۲  
 حسین میرزا، سلطان ~ -- حسین  
 بایقرا  
 حسین میرزا بن حسین بایقرا، شاهزاده ~  
 ۱۹، ۱۹۴، ۲۰۷

- حسین واعظ کاشفی، ملا ~ ۶۴، ۱۰۸،  
 ۱۱۲، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۰۶  
 حسینی --- یونس بن رضی الدین...  
 حسینی جنابندی ۲۶  
 حمزه ۷۵  
 حمید الدین تبادکانی، مولانا ~ ۱۰۸،  
 ۱۱۲، ۱۲۶، ۲۰۲  
 حیدر دو غلات ۲۱۱  
 خاقانی ۱۸۳  
 خال محمد خسته ۳۵  
 خان ۷۵  
 خاوند ابواللیثی، خواجه ~ ۶۵  
 خدمت مولوی --- شهاب الدین مدون  
 خدیجه --- مهدعلیا  
 خردک بخاری، مولانا ~ ۱۵۵  
 خسرو ۷۲، ۲۰۹  
 خسرو دهلوی --- امیر خسرو دهلوی  
 خسرو شاه، امیر ~ ۱۹، ۲۰  
 خضر ۴۰  
 خواجه احرار --- عبیدالله احرار  
 خواجه حافظ هروی --- حافظ محمد  
 خطاط  
 خواجه ضیاء الدین یوسف ---  
 یوسف...  
 خواجه کلان، قاضی ~ ۱۰۸، ۲۰۱، ۲۰۲  
 خواجه کلان، خواجه که، خواجهگی خواجه  
 ---  
 عبیدالله بن عبیدالله احرار  
 خواجه کمال الدین گیرنگی --- حسین
- گیرنگی  
 خواجه محمد اکبر --- خواجه کلان  
 خواجه محمود (وزیر سلطان حسین بایقرا)  
 ۲۹  
 خواجه مسعود --- مسعود گلستانی  
 خواجه مسعود ترکمان --- مسعود  
 گلستانی  
 خواجه میرک نقاش --- میرک نقاش  
 خواندمیر ۱۷ - ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۴۱، ۱۶۷،  
 ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۴ -  
 ۱۹۶، ۱۹۸ - ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۲  
 خوندمیر، خوندامیر، خواندامیر ---  
 خواندمیر  
 خیام ۲۰۹  
 دارانی سمرقندی، امام ~ ۱۹۶  
 داریوش اول ۱۷۷  
 در میش خان ۲۴، ۱۹۰  
 درویش علی شماع --- درویش علی  
 طیب  
 درویش علی طیب، مولانا ~ ۶۵، ۱۶۶،  
 ۱۷۹، ۱۶۷  
 دوست محمد گواشانی ۲۱۱  
 دولتشاه سمرقندی ۱۹۷، ۲۰۹  
 دین محمد بن جانی بیک اشتر خانی ۱۹۱  
 دیوسلطان ۲۳، ۲۰۳  
 راغب اصفهانی ۳۲  
 ذوالنون ارغون، شجاع الدین ~ ۱۹، ۲۰  
 رحمت الله، سید ~ ۱۶۶

سلطان محمد فخری هراتی، مولانا ~ ۳۵، ۱۹۰، ۲۰۶	رستم روز افزون ۲۱۲ رسول اللہ -- -- محمد ﷺ
سلطان محمد میرزا -- -- محمد سلطان میرزا	رومر ۱۹۴ زیدبن امام زین العابدین <small>عليه السلام</small> ۱۸
سلطان محمود طغایی، امیر ~ ۱۴۴، ۱۴۵ سلطان میر شهید -- -- عبدالواحد سلطانوف ۱۸۲	زیدبن حسن مجتبی ۱۹۷ زکی ولیدی طوغان ۱۹۱ زهره ۴۸
سلمان ساوجی ۱۸۶، ۲۰۸ سلوکوس نیگاتر ۱۷۷ سلیمان <small>عليه السلام</small> ۱۴۵	زین الدین خوافی، شیخ ~ ۱۹۶ ساریان علی، امیر ~ ۱۴۲ سام میرزا صفوی ۲۴، ۲۷، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۳
سلیم خان بن سلطان با یزیدخان، سلطان ~ ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۵ سویمه غنیوا ۱۹۱	سعدالدین کاشغری مولانا ~ ۱۰۸، ۲۰۱، ۲۰۴
سهیلی -- -- احمد سهیلی سید روح اللہ -- -- میرک نقاش سید میران ۱۴۲	سعدبن ابوالحسین ۱۹۸ سعدی ۱۷۵، ۲۰۹ سعید نفیسی ۳۰
سینفی هروی ۱۹۹ شاه اسماعیل صفوی -- -- اسماعیل بن حیدر صفوی شاپور ۷۵	سلطان ابراهیم، امیر ~ ۲۲ سلطان احمد میرزا -- -- احمد میرزا سلطان حسن، امیر ~ ۷۶ سلطان حسین بهادر خان -- -- حسین بایقرا
شاه بخت خان، شاه بیک خان، شیبیک خان -- -- محمد خان شیبانی شاه حسین کامی ۱۸۸	سلطان حسین بهادر میرزا -- -- حسین بایقرا سلطان سعید -- -- ابوسعید سلطان سنجر ۱۷۷، ۱۹۸
شاه حسین؛ امیر کمال الد ~ ۱۰۸، ۱۶۴، ۱۶۵ شاهرخ سلطان (میرزا) ۴۸، ۸۳، ۱۵۱، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۹	سلطان علی میرزا (پادشاه سمرقند) ۱۵۴ سلطان محمد بایقرا (برادر بزرگ حسین میرزا) محمد بایقرا
شاه علی بن عبدالعلی (مترجم مجالس	

- النفیس) ۱۹۱  
 شاہ نوازخان، صمصام الدولہ ~ ۲۶  
 شرف الدین اوغلی -- -- ← محمد خان  
 شرف  
 شریف جرجانی، امیر سید ~ ۱۷۳  
 شمس الدین محمد بن امیر یوسف  
 رازی -- -- ← محمد بن امیر یوسف  
 رازی  
 شمس الدین سنگتراش، استاد ~ ۹۹  
 شمس الدین تبادکانی -- -- ← محمد  
 تبادکانی  
 شمس الدین روجی -- -- ← محمد روجی  
 شمس الدین کرمانی، خواجه ~ ۱۹۳  
 شمس الدین محمد اندجانی -- -- ← میر  
 سر برہنہ  
 شمس الدین محمد بخاری -- -- ← محمد  
 معماہی  
 شمس الدین محمد بدخشی -- -- ← محمد  
 بدخشی  
 شمس الدین محمد گیلانی -- -- ← محمد  
 گیلانی...  
 شمس معروف، مولانا ~ ۱۵۴  
 شہاب الدین احمد خوافی، ابوالقاسم ~  
 ۱۷۳، ۱۹۵  
 شہاب الدین خیابانی ۱۷۹  
 شہاب الدین، سلطان ~ ۹۷، ۲۱۰  
 شہاب الدین عبداللہ -- -- ← عبداللہ  
 شہاب الدین غوری، سلطان ~ ۲۱۰
- شہاب الدین مدون، مولانا ~ ۱۴۷  
 شہاب الدین معماہی ۲۴، ۲۵  
 شہریار ۷۴  
 شیخ بھلول، امیر نظام الدین ~ ۱۶۴  
 شیخ بیک، شیخ، شیخوم سہیلی -- -- ←  
 احمد سہیلی  
 شیخ لقمان ۲۰۸  
 شیخ محمد -- -- ← اہلی شیرازی  
 صادق افشار ۲۱۱  
 صانعی، مولانا ~ ۱۴۱، ۲۰۷، ۲۰۸  
 صدر الدین یونس بن رضی الدین  
 عبدالاول -- -- ← یونس صفی بن  
 رضی  
 صوفی علی، شیخ ~ ۱۱۲  
 طباطبائی، غلام رضا ~ ۲۶  
 طفیلی -- -- ← حسین جلاہ  
 طوطی، (شہاب الدین) ۷۶، ۱۸۴  
 طوغان -- -- ← زکی ولیدی طوغان  
 طہماسب حسینی، شاہ ~ ۲۶  
 طہوری -- -- ← کتابغوشی طہوری  
 ظہیر الدین محمد بابر ۲۳-۲۵، ۳۰  
 عبدالحق، مولانا نظام الدین ~ ۱۰۸  
 عبدالحی طیب، مولانا نظام الدین ~  
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۶۱، ۲۰۰  
 عبدالحی تونی -- -- ← عبدالحی طیب...  
 عبدالرحمان (فرزند قاضی خواجه کلان)  
 خواجه ~ ۱۰۸، ۲۰۳  
 عبدالرحمان جامی، مولانا نورالدین ~

- عبدالواحد زید بصری ۱۹۷  
عبدالواحد شهید — — ← عبدالواحد بن مسلم  
عبدالواسع باخرزی، نظام الدین، ~ ۸۵، ۱۹۴  
عبداللہ احرار، خواجه ناصرالدین ~ ۳۴، ۷۱، ۱۳۴، ۱۵۴، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۱  
عبداللہ خان ازبک ۲۶  
عثمان، مولانا ~ ۲۱  
عدی بن حاتم ۱۲۴، ۱۲۵  
عزّ الدین عمر مرغنی، امیر ~ ۱۹۹  
عطاء اللہ اصیلی، جمال الدین ~ ۶۳، ۶۴، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۷۵، ۱۷۶  
عطاء اللہ نیشابوری، امیر برهان الدین ~ ۶۳، ۷۸، ۱۰۸، ۱۳۵  
عطار، شیخ فریدالدین ~ ۹۲، ۱۹۵  
عطار ۸۲، ۱۱۲  
علاء الدوله میرزا ۱۴۴، ۱۷۲  
علاء الدین علی — — ← صانعی  
علاء الدین کرمانی ۷۹  
علی آل داوود، سید ~ ۱۸۷  
علی اصغر حکمت ۱۹۱  
علی بن ابی طالب ۵۰، ۶۰، ۶۹، ۱۳۹  
علی ترشیزی — — ← طوطی  
علی صفی — — ← فخر الدین علی صفی  
علیشاہبو، مولانا ~ ۱۴۶  
علی شیر نوابی، امیر ~ بیشتر صفحات  
علی یزدی، شرف الدین ~ ۱۷۹
- ۳۲، ۳۳، ۶۸، ۷۷ - ۷۹، ۱۷۶، ۱۷۹،  
۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۴،  
۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۹  
عبدالرحیم ترکستانی، مولانا ~ ۲۱، ۲۲  
عبدالرحیم صدر، مولانا ~ ۲۰۶  
عبدالرزاق کرمانی، مولانا ~ ۶۵  
عبدالعزیز ابهری، خواجه عمادالدین ~ ۶۳، ۶۴، ۱۱۲  
عبداللطیف ۱۷۸  
عبدالعلی بیرجندی، نظام الدین ~ ۲۰۳  
عبدالقادر، امیر نظام الدین ~ ۱۰۸، ۱۱۲  
عبدالقادر بن ملوک شاه — — ← بداونی  
عبداللہ (پسر خواند میر)، سید ~ ۲۶  
عبداللہ، خواجه شہاب الدین ~ ۳۲، ۸۴، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۲  
عبداللہ، مولانا ~ ۷۹  
عبداللہ انصاری، خواجه ~ ۱۰۷، ۲۰۱  
عبداللہ بن عبیداللہ احرار، خواجه ~ ۲۰۲  
عبداللہ بن طاهر ۱۷۷  
عبداللہ طبخ هروی ۱۹۳  
عبداللہ میرزا، سید ~ ۱۰۸  
عبداللہ مروارید — — ← عبداللہ، خواجه شہاب الدین  
عبداللہ ہندی، سید ~ ۳۴  
عبدالمطلب ۶۸  
عبدالواحد بن مسلم، امیر ~ ۹۲، ۱۹۷  
عبدالواحد بن مسلم بن عقیل — — ← عبدالواحد بن مسلم

- عمر شیخ میرزا ۱۸۴  
عیسی ۷۴، ۴۰  
غفور غلام ۱۸۰  
غیاث الدین امیر محمد بن امیر یوسف  
حسینی ۲۴، ۲۸  
غیاث الدین بن هماد الدین --  
خواندمیر  
غیاث الدین جمشید جلالی ۲۰، ۲۲  
غیاث الدین محمد بن مولانا جلال الدین،  
مولانا ~ ۶۳، ۶۵، ۷۹  
غیاث الدین تربتی ۱۷۴  
غیاث الدین ثانی، ملک ~ ۱۷۶، ۱۷۷،  
۱۹۹  
غیاث الدین (قاضی سبزواری) مولانا ~ ۶۵  
غیاث الدین کرت، ~ ۹۷، ۱۹۶، ۲۱۰  
غیاث الدین محمد دهمدار -- محمد  
دهمدار  
غیاث الدین محمود بن شهاب الدین،  
سلطان ~ ۹۷، ۲۱۰  
غیاث الدین منصور (پدر حسین میرزا) ۵۰  
فاضل هندی ۱۷۵  
فانی -- امیر علی شیرنوی  
فخر الدین علی صفی ۲۰۴  
فخری -- سلطان محمد فخری هراتی  
فرخ ۷۵  
فریدون حسین میرزا ۱۴۸  
فصیح الدین صاحب دارا، مولانا ~ ۷۹،  
۱۳۵، ۱۶۶، ۱۸۹، ۱۹۰
- فصیح الدین محمد نظامی -- محمد  
نظامی  
فصیحی خوافی ۱۹۸  
فضل الله ابواللیثی، خواجه ~ ۶۱، ۶۵،  
۱۷۳  
فضل الله حسینی دشتکی، امیر ~ ۱۷۵  
فغانی ۲۰۹  
فکری سلجوقی ۱۷۳، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲،  
۲۰۹  
فیروز شاه، امیر جلال الدین ~ ۹۷  
قابوس وشمگیر، دارالملک ~ ۹۰  
قاسم خان ۲۶  
قزوینی -- محمد شاه قزوینی  
قطب الدین احمد الامامی، قاضی ~ ۱۰۸  
قطب الدین خوافی، مولانا ~ ۱۲۷، ۲۰۶  
قنبر میرزا (حاکم بلخ) ۲۰۲  
قوام الدین، خواجه ~ ۱۹۳  
قوام بیگ (برادر امیر اردو شاه) ۲۳  
کاترمر ۱۹۱  
کاشفی -- حسین واعظ کاشفی  
کریم الدین حبیب الله ساوجی --  
حبیب الله ساوجی  
کریم الدین دشت بیاضی مولانا ~ ۶۳،  
۱۰۸  
کمال الدین -- آصفی هروی  
کمال الدین حسین الواعظ... -- حسین  
واعظ کاشفی  
کمال الدین سلطان حسین، شاه حسین...

- کمال الدین عبدالواسع -- -- عبدالواسع  
باخزری
- کمال الدین محمود، سید ~ ۱۸  
کیچیک میرزا -- -- محمد سلطان میرزا  
گویا اعتمادی، سرور ~ ۲۸، ۳۴  
گل اندام ۱۸۰  
گلستانی -- -- مسعود گلستانی  
لطفی، مولانا ~ ۶۹، ۷۰، ۱۷۹  
لوبی نهم ۲۰۰  
لی بی کین، سمینون ۱۶۶  
مایل هروی، میر نجیب الله ~ ۱۹۴  
مبارز الدین محمد بهادر ۱۶۴، ۱۸۹  
محدث، هاشم ~ ۲۷، ۲۸، ۳۱  
محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۴۰، ۴۸، ۳۵، ۷۳، ۱۰۰،  
۱۴۵، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۲  
محمد (از چهرگان امیر احمد خارجی) ۱۴۵  
محمد ابوسعید، پهلوان ~ ۷۷، ۱۴۰، ۱۸۵  
محمد اکبر بن شیخ سعد الدین کاشغری  
۲۰۱  
محمد امین عباسی، امیر ~ ۷۸  
محمد باغبان، امیر سید غیاث الدین ~  
۱۰۸  
محمد بایسنغر، میرزا سلطان ~ ۱۹۴  
محمد بایقرا، سلطان ~ ۵۰  
محمد بدخشی، شمس الدین ~ ۷۹، ۱۸۷،  
۱۸۸  
محمد بن اسماعیل بخاری، ابو عبدالله ~  
۱۹۶
- محمد بن امیر یوسف رازی، امیر  
شمس الدین ۱۱۲  
محمد بن حمزه الحسینی (کاتب مکارم  
الاخلاق) ۳۵، ۱۶۷  
محمد بن سام، سلطان ابو الفتح غیاث الدین  
~ ۹۷، ۲۱۰  
محمد تبادکانی، مولانا شمس الدین ~  
۲۰۲، ۲۰۶  
محمد ترکستانی، مولانا ~ ۲۰  
محمد تیمور سلطان ۲۱  
محمد حسین میرزا، شاهزاده ~ ۱۱۱  
محمد خان شرف الدین اوغلی ۲۶  
محمد خان شیبانی ۱۹-۲۲، ۲۹، ۳۳، ۱۷۴  
- ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۰۱ - ۲۰۳، ۲۰۵،  
۲۱۱، ۲۱۲  
محمد خوارزمشاه، میرزا ~ ۱۵۳  
محمد خوفی، قطب الدین -- --  
قطب الدین خوفی  
محمد دهمدار، خواجه غیاث الدین ~ ۱۳۳  
محمد روجی، شمس الدین ~ ۱۰۸، ۲۰۱  
محمد زمان، میرزا ~ ۲۳  
محمد سلطان (کیچیک میرزا) میرزا ~ ۶۳،  
۱۷۸، ۲۰۷  
محمد شاهی بیک -- -- محمدخان  
شیبانی  
محمد شاه قزوینی ۱۹۰  
محمد علی جراحی -- -- جراحی...  
محمد قاسم (پسر سلطان حسین میرزا)

- میرزا ~ ۱۰۸  
 محمد کرمانی، خواجه افضل الدین ~ ۸۳  
 محمد کوکلتاش، امیر ~ ۱۰۸  
 محمد گیلانی، مولانا شمس الدین ~ ۱۶۱  
 محمد محسن میرزا ۱۳۳  
 محمد معماہی، مولانا ~ ۱۲۷، ۲۰۷  
 محمد معین، مولانا ~ ۱۳۶  
 محمد نظامی، مولانا فصیح الدین ~ ۶۱،  
 ۶۳، ۶۴، ۱۶۵  
 محمد نقاش، مولانا ~ ۱۴۲  
 محمد نور ۱۹۳  
 محمد ولی بیک، امیر مبارز الدین ~ ۱۳۷  
 محمد ہدایت حسین ہندی ۱۹، ۲۵، ۲۶،  
 ۲۸، ۳۱  
 محمود بن خواند میر (فرزند خواند میر)،  
 امیر ~ ۲۰، ۲۶  
 محمود سلطان (برادر محمد خان شیبانی)  
 ۲۰  
 محمود میرزا (فرزند ابو سعید گورکان)،  
 سلطان ~ ۱۷، ۱۸۴  
 محمود ولی بلخی ۱۷۲، ۲۰۴  
 محیی، شیخ ~ ۹۲  
 مسعود شروانی، کمال الدین مولانا ~ ۶۵،  
 ۱۰۸، ۱۷۸، ۱۷۹  
 مسعود شیرازی ~ ~ مسعود شروانی  
 مسعود قمی ~ ~ مسعود گلستانی  
 مسعود گلستانی، خواجه ~ ۷۹، ۱۸۶  
 مسیح ۱۲۳
- مشتری ۴۸، ۵۸  
 مظفر برلاس، امیر ~ ۱۲۶  
 مظفر حسین (پسر سلطان حسین بایقرا)  
 ۲۰، ۲۱، ۲۰۵  
 معز الدین حسین، ملک ~ ۹۷، ۲۱۰  
 معین الدین فراہی، مولانا ~ ۱۱۲  
 مقیم الدین ~ ~ آصفی ہروی  
 ملک شاہ سلجوقی ۱۷۶  
 منصور، سلطان غیاث الدین ~ ۵۰  
 مودود عصمتی، خواجه ~ ۱۹۸  
 مہد علیا ۱۶۵  
 مہدوی، عبدالحسین ۳۵  
 میر حسین، مولانا کمال الدین ~ ۷۹  
 میر خواند ۱۷، ۱۸، ۳۰، ۸۵  
 میرزا بیک بن حسن حسینی جنابندی  
 ~ ~ حسینی جنابندی  
 میرزا بیک بن سلطان حسن ~ ۷۶  
 میرزا بیک بن سلطان حسین ارہنگی ۱۱۷  
 میرزا کیچیک ~ ~ محمد سلطان میرزا  
 میر سر برہنہ (شمس الدین اند جانی) ۱۴۴،  
 ۲۰۸  
 میر مرتاض ~ ~ امیر مرتاض  
 میرک نقاش، خواجه ~ ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۱۰،  
 ۲۱۱  
 میر منشی ~ ~ رحمت اللہ  
 ناصر الدین عبید اللہ ~ ~ عبید اللہ احرار  
 ناصر الدین عمر ۱۹  
 نجم الدین کبری ۱۰۷

- نجیب اللہ ماہیل ہروی -- -- ماہیل ہروی...  
 نظام الدین احمد پیر شمس -- -- احمد پیر شمس  
 نظام الدین استر آبادی مولانا ~ ۱۸۹، ۷۹  
 نظام الدین اولیا، خواجہ ~ ۲۵  
 نظام الدین خاموش، مولانا ~ ۱۸۴  
 نظام الدین سلطان احمد، سید ~ ۱۸  
 نظام الدین شیخ بھلول، -- -- شیخ بھلول  
 نظام الدین شیخ -- -- احمد سہیلی  
 نظام الدین قاضی ~ ۱۷۸، ۷۷  
 نظام الملک (وزیر) ۱۷۶  
 نظام الملک؛ قوام الدین ~ ۱۹۷  
 نظامی گنجوی، ۷۲، ۱۸۰، ۱۸۸، ۲۰۹  
 نعمت اللہ، سید ~ ۱۸  
 نعیم الدین نعمۃ اللہ قہستانی، خواجہ، ~ ۲۰۹  
 نوراللہ، شوشتری، قاضی ~ ۱۷۵  
 نوایی -- -- امیر علی شیر  
 نورالدین عبدالرحمان جامی -- -- عبدالرحمان جامی  
 نفیس، مولانا ~ ۶۵  
 واحدی جوزجانی، محمد یعقوب ~ ۳۴  
 ۱۸۲  
 ویس، مولانا ~ ۱۵۹  
 ولی اللہ، مولانا ~ ۲۱۱
- ہاشم محدث، -- -- محدث  
 ہلاکو خان ۲۱  
 ہلالی ۲۰۹  
 ہمام الدین محمد (فرزند برہان الدین) ۱۷  
 ہمایون (پادشاہ مغولی ہند) ۲۵، ۳۰  
 یادگار محمد، میرزا ~ ۵۵  
 یاقوت، خواجہ ~ ۱۵۴  
 یاقوت حموی ۱۷۱  
 یحییٰ بن عبیداللہ احرار ۱۵۴، ۱۵۵  
 یحییٰ بن محمد بن سعد الدین تفتازانی،  
 قطب الدین ~ ۲۰۳  
 یزدگر سوم ۱۷۷  
 یعقوب آق قویونلو، سلطان ~ ۱۸۵، ۱۸۶  
 یعقوب چرخسی، مولانا ~ ۱۸۴  
 یوسف ۱۴۰، ۱۴۴  
 یوسف او غلاقچی، امیر سید ~ ۱۵۴،  
 ۱۵۵  
 یوسف، خواجہ ضیاء الدین ~ ۱۰۸  
 یوسف، (پیر سیصد سالہ) درویش بابا ~  
 ۱۷۸، ۱۸۷  
 یوسف رازی -- -- محمد بن امیر یوسف  
 رازی  
 یوسف ہمدانی، خواجہ ~ ۱۹۲  
 یونس بن رضی الدین عبدالاول، امیر صدر  
 الدین ~ ۱۰۸، ۲۰۲

## ۱۰. نام طایفه‌ها، فرقه‌ها و طریقه‌ها

ائمه اطهار <small>علیهم‌السلام</small> ۱۷۶	آل برمک ۲۰۷
بنجوریان، حکومت ~ ۲۰۵	آل کرت ۱۷۶
بنی آدمی ۱۲۹	آلمانی، زبان ~ ۱۹۴
پارتیان ۱۷۷	ابوداودیان، حکومت ~ ۲۰۵
ترکی ۷۲، ۱۸۲؛ اشعار ~ ۱۸۲؛ ~	ازبک، پادشاه ~ ۱۱۳، ۱۵۵، ۲۰۴
چغتایی ۱۹۰، ۱۹۱؛ زبان ~ ۷۲،	ازبکان، اوزبکان ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۱۷۸؛ ~
۷۳، ۸۳، ۹۱، ۱۷۹، ۱۸۸؛ غزلهای ~	اشترخانی ۱۹۶؛ ~ شیبانی ۱۹ - ۲۱،
۷۲؛ نظم ~ ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۵	۵۵، ۱۷۲، ۲۰۵، ۲۰۹
ترکی چغتایی ۱۹۵؛ زبان ~ ۱۹۰، ۱۹۲	اسلام ۵۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۲۱،
ترکان ۱۸۲؛ ~ صفوی ۱۹۶	۱۷۷، ۲۱۰؛ اهل ~ ۱۲۵؛ حج ~
ترکمانان، ترکمان ۵۶، ۵۷، ۱۸۶؛ ~	۱۰۳؛ دیار ~ ۱۱۸
آق‌قویونلو ۱۸۵	اسماعیلیان ۲۱۰
تسنن ۱۷۵، ۲۰۴، ۲۱۲	اصحاب کهف ۱۷۲
تشیع ۱۷۵، ۲۰۴، ۲۱۲	الوس چغتای ۱۸۹
تیموری ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۲؛	الوس چنگیز خان ۲۱
خاندان ~ ۲۰؛ دولت ~ ۲۱، ۲۳؛	اهل اسلام ۱۲۵ - - - اسلام
عصر ~ ۲۰۹، ۲۱۲؛ دوره ~ ۱۷۹،	اهل سنت و جماعت، مذهب ~ ۱۴۰

- ۱۸۵ -- -- تیموریان  
 تیموریان ۲۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸،  
 ۱۸۵، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹،  
 ۲۱۱؛ ~ هرات ۱۷، ۱۷۵، ۱۷۶؛ ~  
 هند ۱۷ -- -- تیموری  
 جته ۱۵۵  
 جلایر؛ سلسله ~ ۱۸۹  
 جهودان، جهودستان -- -- میمنه  
 جهودان الکبری -- -- میمنه  
 حکومت باختری ۲۰۵  
 -- باکتریایی - بلخی ۲۰۵  
 -- ختل ۲۰۵  
 -- یونان - باختری ۲۰۵  
 ختلان؛ شاهان ~ ۲۰۵  
 خراسانیان ۱۱۳  
 خوارزمشاهیان ۲۰۵، ۲۱۰  
 دری ۷۲  
 روسها ۱۷۸، ۱۹۷  
 زبان پارسی ۱۸۸ -- -- فارسی  
 سادات ۲۹، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۶۳،  
 ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۹۴؛ ~ کمانگیر  
 ۲۱۱؛ ~ ماوراءالنهر ۱۸  
 ساسانیان ۱۷۷  
 سرداران ۱۷۷  
 سغدیان، حکومت ~ ۲۰۵  
 سلجوقیان ۱۷۷  
 سلوکیان ۲۴  
 شاملو؛ طایفه ~ ۲۴  
 شاهان بدخشان ۲۰۵
- تخارستان ۲۰۵  
 -- ختلان (ختل) ۲۰۵  
 شیعه -- -- تشیع  
 شیبانیان ۲۹، ۲۰۲، ۲۱۲  
 صحابه کبار ۶۹  
 صفوی ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۰۰؛ ~ ایران ۱۷۲؛  
 دولت ~ ۱۸۵؛ ~ ان ۲۲، ۲۶  
 صوفیه ۹۱  
 عرب ۱۳۲  
 غزها ۱۷۷  
 فرس، لغت ~ ۱۸۲  
 قاجار ۱۷۸  
 قریشی ۴۰  
 قطب ۱۶۵  
 کرت، شاهان ~ ۱۹۹؛ ملوک ~ ۱۷۲  
 مشایخ -- -- اصطلاحات دیوانی  
 مشایبان ۶۲  
 مغولی، مغولان ۲۴، ۱۷۱، ۱۷۷، ۲۰۴  
 ملامتی، صوفیان ~ ۲۰۲  
 میران -- -- شاهان بدخشان، تخار، ختلان  
 نقشبندان، نقشبندی ۱۸۴، ۲۰۴  
 هراتیان، هرویان ۲۲، ۲۱۰، ۲۱۱  
 هاشمی ۴۰  
 هندی ۳۴، ۲۰۹  
 یونانی ۲۰۴  
 پهود، قوم ~ ۱۷۱  
 یهودان، یهودان بزرگ -- -- میمنه  
 یهودیه -- -- میمنه

## ۱۱. نام جایها

اسکندریه مرو --- مرو ←	آب عمویه --- ← آمویه
اشکمش بدخشان ۱۸۷	آذربایجان ۱۸۵، ۲۱۲
افغانستان ۲۸، ۱۷۲، ۱۸۲، مرز ~ ۲۰۵	آرال ۲۰۵
اکسس، اُکسوس --- ← آمویه	آزادان، روستای ~ ۱۹۶
الکساریا مارگیانا --- ← مرو	آستانه علیه انصاریه ۱۰۷، ۱۰۹
انجمن تاریخ افغانستان ۳۴	آق رباط ۹۳
انجیل ۲۰۱	آگره، شهر ~ ۲۴
اند خود ۱۷۲	آمل، آمو، آمودریا، آموی --- ← آمویه
اندخوی --- ← اندخود	آمویه ۱۱۳، ۱۷۲، ۲۰۴، ۲۰۵
انطاکیه مرو --- ← مرو	آنتیوخیا مارز یانا --- ← مرو
اورگوت ۱۸۵	ابیورد خراسان ۲۰۷
اوقاف گیب ۳۵	اروپا ۲۹
ایران ۲۹ - ۳۱؛ بلاد ~ ۱۳۱؛ ~ باختری	ازبکستان ۲۰۵، ۲۱۲
۲۲؛ ~ خاوری ۲۲	استانبول ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۵،
باختر ۱۷۷	۲۰۶
باخرز ۱۹۴؛ ولایت ~ ۲۰۷	استرآباد ۱۱۱، ۱۵۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۵؛
بادغیس، ولایت ~ ۲۱	ولایت ~ ۱۳۳، ۱۴۶

- بازرگان، شهر ~ ۱۹۷  
 باغ جهان آرای ۱۶۱، ۱۶۲  
 باغ زاغان ۵۷، ۵۸ ~ سلطانی ۱۷۲، ۱۷۳  
 باغ سفید ۱۴۰  
 باغ مرغنی ۹۶، ۱۹۹  
 باکو ۱۹۲  
 بحرین ۱۹۳  
 بخارا ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۱۲  
 بدخشان ۲۰۵  
 بدر، جنگ ~ ۵۰  
 بشت غرچستان ۲۳  
 بطحا ۱۰۳  
 بغداد ۱۰۵  
 بلخ ۲۳، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۹ حکومت ~  
 ۱۷۲، قبةالاسلام ~ ۱۸، ۲۱  
 بند خیرآباد ۹۴  
 بند سلطان ۱۷۷  
 بند طرق ۹۴  
 بنگال ۲۴  
 بوکن — — لنگربوکن  
 بیت الله الحرام ۹۶  
 بیت المقدس ۱۷۱  
 بیستون، کتیبه ~ ۱۷۷  
 بیهق، ولایت ~ ۲۰۴  
 پاریس ۱۹۱  
 پاکستان ۱۷۶  
 پروانه، بلوک ~ ۱۹۸  
 پل باباکمال — — پل تولکی  
 پل بای خواجه ۱۹۳  
 پل ترناب ۹۳  
 پل تولکی ۹۳، ۱۹۹  
 پل جوزجان ۹۴  
 پل چخچران ۹۴  
 پل چهل دختران ۹۳  
 پل خیرآباد ۹۳  
 پل ساقسلیمان ۹۳  
 پل طرق ۹۴  
 پل فوشنج ۹۴  
 پل قازبانان ۹۳  
 پل قلندران ۹۳  
 پل نگار سرمست ۹۴  
 پل نهر عرب ۹۴  
 پوران ۲۰۱  
 تاجیکستان ۲۰۵  
 تاشکند ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۱۲  
 تبریز ۱۸۱، ۱۸۶  
 تربت حافظ ۲۰۷  
 تربت حیدریه ۱۷۴  
 ترکستان ۱۹۵  
 ترکستان چین ۲۱۰  
 ترکمنستان ۱۷۸  
 تری معینی ۲۵  
 تقوز رباط ۲۱، ۹۳، ۱۹۸  
 تقوز رباط — — تقوز رباط  
 توران، بلاد ~ ۱۳۱  
 تهران ۲۸

حوض پهلوی شفقائیه ۹۳	تیر پل ۹۴
حوض چرخه ۹۳	جام ۱۴۵
حوض خواجه کله ۹۳	جبال تبت ۲۰۵
حوض دیزباد ۹۳	جبال بدخشان ۲۰۵
حوض راه خوارزم ۹۳	جوزجان ۱۷۱
حوض زیارتگاه ۹۳	جیحون -- -- آمویه
حوض سرمزار جامی ۹۳	چالدران، جنگ ~ ۲۶
حوض سور پشته ۹۳	چغور رباط -- -- تقوز رباط
حوض شاهان گرماب ۹۳	چار سوق میرزا علاء الدوله -- -- مسجد
حوض صحرای باغند ۹۳	چار سوق میرزا ...
حوض ماهیان -- -- عمارت حوض ماهیان	چناران ۵۶
حوض محاذی قلعه اختیار الدین ۹۳	چهار سوق هرات ۲۰۴، ۲۰۸
حوض محله پای درخت میراثی ۹۳	چهچه ۱۱۷
حوض محله پیر قوام ۹۳	حجاز ۷۱، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۱
حوض محله چهل گزی ۹۳	حظیره سلطان احمد میرزا ۲۰۴
حوض محله شالبافان ۹۳	حلب ۱۳۴
حوض محله قلندران ۹۳	حمام پنج ده ۹۴
حوض مزار حضرت مخدومی حقایق پناهی ۹۳	حمام ترناب ۹۴
خانقاه آستانه علیه انصاریه ۱۰۷، ۱۰۹	حمام تووجی ۹۴
حوض مسجد فوشنج ۹۳	حمام چهل دختران ۹۴
خانقاه اخلاصیه ۶۳، ۶۴، ۶۴، ۹۱، ۱۷۶، ۱۹۵	حمام دره زنگی ۹۴
خانقاه جانب شرقی آستانه انصاریه ۱۰۷، ۱۰۹	حمام زیارتگاه ۹۴
خانقاه جماعتخانه سرمزار ... تبادکانی ۹۱، ۱۹۶	حمام سعد آباد ۹۴
	حمام فیض آباد ۹۴
	حمام محاذی شفقائیه ۹۴
	حنین، حرب، ~ ۶۸
	حوض اندخود ۹۳
	حوض پریان ۹۳

دارالملک قابوس و شمگیر ۹۰	خانقاه خلاصیه -- خانقاه اخلاصیه
دروازه خوش ۲۲	خانقاه خواجه فضل الله ابوالیثی ۶۱، ۱۸۷
دره زنگی -- رباط دره زنگی	خانقاه زیارتگاه ۹۲
دریای آمو -- آمویه	خانقاه سرمزار شیخ... عطار ۹۲، ۱۹۷،
دشت شارخت -- رباط دشت شارخت	۱۹۸
دشتک شیراز ۱۷۵	ختن ۷۳
دفتر املاک هرات ۱۷۳	خراسان ۱۹، ۲۱ - ۲۴، ۲۶، ۲۹ - ۳۱، ۳۳،
ده زریق ۱۷۷	۵۵، ۹۱، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۸،
ده کنار ۱۷۹	۱۳۳، ۱۵۱، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۷،
دهلی ۲۵	۱۹۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰ - ۲۱۲؛ بلاد
دیز آباد -- رباط دیزباد	~ ۱۵۱؛ راه ~ ۱۵۲؛ ولایت ~ ۹۷،
دیار اوزبک ۱۵۵ -- ماوراء النهر	۱۱۶
دیار عجم ۷۳	خرگرد -- رباط خرگرد
دیار عرب ۷۳	خطا، خطای ۷۳، ۲۱۰
دیه لر -- رباط دیه لر	خمچه باد ۹۲
رباط آهوان ۹۳	خواجه کفشیر (کفشی)، قریه ~ ۱۸۵
رباط ابوالولید ۹۳، ۱۹۸	خواجه دوکه -- رباط خواجه دوکه
رباط ادرسکن ۹۳	خوارزم، تعمیر ~ ۱۱۸، ولایت ~ ۱۱۸
رباط اسفراین ۹۳	خواف، ولایت ۹۹
رباط امیر شاه ملک ۱۵۹، ۱۶۰	خیابان هرات ۲۱، ۹۲، ۱۳۱، ۱۶۲، ۱۷۳،
رباط بابا بوری ۹۳	۱۸۴، ۱۹۶، ۲۰۲، صحرای سر ~
رباط بکرآباد ۹۳	۱۶۴
رباط بهره ۹۳	خیر آباد، قرای ~ ۱۳۳
رباط بیغو ۹۳	خیوه ۱۸۰
رباط پایابک ۹۳	دارالحفاظ مشهد ۹۲
رباط پریان ۹۳، ۱۵۹	دارالسیاده سلطانی ۲۰۴
رباط پل احمد مشتاق ۹۳	دارالشفای نوایی ۱۹۵، ۲۰۰
رباط پل غوریان ۹۳	دارالشفای مهد علیاملکت آغا ۱۷۹

- رباط پل نگار ۹۳
- رباط پنچ ده ۹۳
- رباط ترناب ۹۳
- رباط تپیه چوک ۹۳
- رباط تیرپل ۹۳
- رباط جام ۹۳
- رباط جرمجوی ۹۳
- رباط چناران ۹۳
- رباط چهارشنبه ۹۳
- رباط چهل دختران ۹۳
- رباط حظیره ۹۳
- رباط حوضک ۹۳
- رباط خرگرد ۹۳
- رباط خواجه دوکه ۹۳
- رباط خواجه فخرالدین بیتکچی ۷۶
- رباط دره زنگی ۹۳
- رباط دره قورقوش ۹۳
- رباط دشت شارخت ۹۳
- رباط دهنه تخت سلیمان ۹۳
- رباط دیزباد ۹۳
- رباط دیه لر ۹۳
- رباط رونیز ۹۳
- رباط زاهد ۹۳
- رباط سر خیابان ۹۳، ۱۹۸
- رباط سر کوچه علامت ۹۳، ۱۹۹
- رباط سعد آباد ۹۳
- رباط سنکلیدر ۹۳
- رباط سنگ بست ۹۳
- رباط سهیل ۸۹
- رباط شتر خان تیرپل ۹۳
- رباط صحرای باغند ۹۳
- رباط عشق ۹۳
- رباط فرمانشیخ ۹۳
- رباط قتلش مرغاب ۹۳
- رباط کلیدر ۹۳
- رباط کندگی ۹۳
- رباط مروچاق ۹۳
- رباط مزدوران ۹۳
- رباط مشهد مقدسه ۹۳
- رباط یان بولاغ ۹۳
- رباط یبقو — — — رباط بیغو
- روح ۲۰۱
- رود انجیل ۱۹۵
- رود مرغاب ۱۷۷، ۱۷۸
- روسیه ۲۹
- روضه حضرت خاتم ۱۰۳، ۱۰۹
- روضه رضویه ۹۲
- روم ۷۱، ۷۳
- زاوه ۱۷۴ — — — تربت حیدریه
- زمزم ۱۰۳
- زمین داور ۲۰۵
- سبد روان — — — سفید روان
- سبزوار ۶۵، ۲۰۴، قلعه ~ ۱۳۳
- سرجو ۲۵
- سرخس ۱۰۶
- سر خیابان ۱۱۹، ۱۵۲

غور ۱۰۱	سفید روان ۱۴۸
غفور خانہ... مشہد مقدّسہ ۹۲	سمرقند ۳۲، ۶۱، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۵۳،
فارس ۲۰۷	۱۵۵، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۲،
فاریاب ۷۵، ۱۷۲	بلدہ ~ ۱۵۳؛ ولایت ~ ۱۸۵
فرانسہ ۲۰۰	سوروان ۹۸
فرغانہ ۲۱۲	سہ پلک ۹۳
فرنگ ۱۴۲	شادباخ، شہر ~ ۱۹۷
فلورانس ۲۰۰	شام ۷۱، ۱۰۵، ۱۱۳
فنائیہ ۹۲	شترخان تیرپل --- رباط شتر ...
فوشنج ۹۳، ۱۰۱، ۲۰۱ --- پل فوشنج	شبرغان ۱۷۲
و مسجد جامع	شفائیہ ۶۳، ۹۳، --- حوض پهلوی ...
فیض آباد ۹۴	شنب غزانی ۲۰۵
قازان ۱۹۳	شیراز ۱۵۱، ۱۷۵، ۱۸۵
قبر عطار ۱۹۸	صحرائ باغند ۹۳، --- حوض ...
قریہ بہرہ ۱۰۱ --- مسجد قریہ بہرہ	طالقان ۱۷۲؛ --- میمنہ
قریہ سر کوچہ --- رباط سر کوچہ ...	طہوری، کتابفروشی ~ ۲۰۹
قصبہ آمویہ --- آمویہ	عراق ۱۰۵، ۱۱۳، ۲۰۷
قطن ۱۰۰	عربستان (خوزستان) ۲۰۲
قطیف ۱۹۳	عمارت حوض ماہیان ۹۲، ۱۴۳، ۱۴۴
قلعہ اختیار الدّین ۹۳ --- حوض	عمارت سر مزار ... ابوالولید ۹۲، ۱۹۶
محاضی	عمارت سر مزار ... امیر عبدالواحد ۹۲، ۱۹۷
قلعہ سبزوار ۱۳۳ --- سبزوار	عمارت سر مزار مولانا جامی ۹۲
قم ۱۸۶	عمارت سر مزار ... یوسف ہمدانی ۹۲
قندز ۱۹، ۲۰؛ ولایت ~ ۱۸۷	عید گاہ جام ۱۰۱
قندھار ۲۳، ۲۴، ۱۷۵، ۲۰۱	عید گاہ زیارت گاہ ۱۰۱
کابل ۲۸، ۱۷۲	عید گاہ ہرات ۱۶۳، ۲۰۱
کبود جامہ، ولایت ~ ۱۸۹	عین الحیات ۱۱۲
کربلا، واقعہ ~ ۱۹۷	غرجستان ۲۳

- کشمیر، ایالت ~ ۲۶  
 کلکنه ۳۱  
 کمانگیر؛ روستای ~ ۱۸۵  
 کوسویه، قصبه ~ ۱۵۹  
 کوشک جهان نمای ۱۰۱ -- ← مسجد  
 کوشک...  
 کوهستان ۲۰  
 کیهان بوی ۱۰۱  
 گازرگاه ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰  
 گجرات هند ۲۵  
 گرگان ۲۱  
 گلفشان استرآباد ۹۰  
 گنگا ۲۵  
 گوزگان -- ← جوزجان ۱۷۱  
 لاهور ۳۴  
 لکهنو ۱۷۶  
 لنگر بوکن ۵۷  
 لنگر سر مزار شیخ محیی ۹۲  
 لنگر مولانا سری (مرو) ۹۲  
 لندن ۳۵  
 مارژیانا، مارگیانا، ماری -- ← مرو ۱۷۷  
 مازندران ۱۷۸؛ ولایت ~ ۹۰، ۱۳۷  
 ماوراءالنهر ۱۸، ۳۰، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۵۴،  
 ۱۵۵، ۱۷۸، ۲۰۵، ۲۰۸؛ بلاد ~ ۱۸۴  
 محله پای درخت میراثی ۹۳ -- ←  
 حوض محله...  
 محله پیر قوام ۹۳ حوض محله...  
 محله ترخانیان ۱۰۱ -- ← مسجد محله
- محله چهل گزی ۹۳ -- ← حوض محله...  
 محله شالبافان ۹۳ -- ← حوض محله...  
 محله قلندران ۹۳ -- ← حوض محله...  
 محله میر عادل ۱۰۱ -- ← مسجد  
 محله...  
 مدرسه احمد تفتازانی ۲۰۳  
 مدرسه اخلاصیه ۶۳، ۹۱، ۱۳۵، ۱۷۵،  
 ۱۷۸، ۱۹۵  
 مدرسه بدیعیه ۲۰۲  
 مدرسه خسرویه ۶۳  
 مدرسه خواجه فضل الله ابواللیثی ۱۸۷  
 مدرسه سبزبرامان ۲۰۲  
 مدرسه سلطانی -- ← مدرسه سلطانیه  
 مدرسه سلطانیه ۱۷۴ - ۱۷۶، ۲۰۴  
 مدرسه شفائیه -- ← شفاییه  
 مدرسه شیخ الاسلام ۲۱  
 مدرسه غیاث الدین محمد باغبان ۲۰۳  
 مدرسه غیاثیه ۱۷۸، ۲۰۲  
 مدرسه گوهر شاد بیگم ۲۰۳  
 مدرسه نظامیه ۶۳، ۱۷۶  
 مدیریت تبلیغات اطلاعات و کلتور ۲۸  
 مدینه ۱۰۳؛ ~ طیبه ۱۱۴، ~ مکرمه ۱۲۴  
 مرغاب ۱۷۸ -- ← رود مرغاب  
 مرغیانا -- ← مرو  
 مرل ۲۱، ۲۲  
 مرگو، مرگوش، مرگیای بزرگ -- ← مرو  
 مرو ۱۰۶، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۱۲؛ بلده فاخره ~  
 ۹۲، ۱۰۳، ۱۱۸؛ خطه ~ ۷۰؛ سوابق

- تاریخی و جغرافیای ~ ۱۷۷، ۱۷۸؛ قهندز  
 ~ ۱۷۷؛ مرزبان ~ ۱۷۷؛ ~ کهنه  
 ۱۷۸  
 مرو الورد ۱۷۷  
 مرو شاهجان، مرو شاهگان، مرو کهنه  
 -- ← مرو  
 مرو چاق -- ← رباط مرو چاق  
 مزار امیر عبدالواحد بن مسلم ۹۲، ۱۹۷  
 -- ← عمارت سر...  
 مزار امیر علی شیر نوایی ۱۶۳، ۱۶۴  
 مزار پیر سیصد ساله ۱۷۸، ۱۸۷ -- ←  
 درویش بابا یوسف  
 مزار حافظ ۱۸۵  
 مزار خواجه ابوالولید احمد ۱۹۶، ۲۰۴  
 -- ← عمارت سر مزار...  
 مزار خواجه عبدالله انصاری ۹۴، ۱۸۵  
 مزار خواجه یوسف همدانی ۹۲  
 مزار شیخ الاسلام احمد جام زنده پیل ۱۴۶  
 مزار فایض الانوار -- ← مزار امیرعلی  
 شیرنوایی  
 مزار شیخ فرید الدین عطار ۹۲  
 مزار شیخ لقمان پرنده ۲۰۸  
 مزار شیخ نجم الدین کبری ۱۰۷  
 مزار فایض الانوار -- ← مزار امیر علی  
 شیر نوایی  
 مزار مولانا جامی ۹۲  
 مسجد باغ مرغنی ۹۶  
 مسجد تل قطبیان ۱۰۱
- مسجد جامع -- ← مسجد جامع هرات  
 مسجد جامع استرآباد ۸۹  
 مسجد جامع اسفزار ۱۰۱  
 مسجد جامع امیر علی شیر ۲۰۴، ۲۱۲  
 مسجد جامع پل درقرا ۱۰۱  
 مسجد جامع پل کارد ۱۰۱، ۱۹۹  
 مسجد جامع فوشج ۱۰۱  
 مسجد جامع کرات ترشیز ۱۰۱  
 مسجد جامع هرات ۹۷، ۱۳۱، ۱۴۸، ۲۰۳،  
 ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱؛ دارالسلطنه ~  
 ۱۷۵  
 مسجد چهار سوق میرزا علاء الدوله ۱۰۱  
 مسجد حوالی باغ زاغان ۱۰۱  
 مسجد سرپل انجیل ۱۰۱  
 مسجد سرخس ۱۰۱  
 مسجد سرکوچه الغ آتا ۱۰۱  
 مسجد سرکوچه امیر اسلام برلاس ۱۰۱  
 مسجد عیدگاه جام -- ← عیدگاه جام  
 مسجد غور ۱۰۱  
 مسجد فوشنج ۹۳، -- ← حوض  
 مسجد...  
 مسجد قریه بهره ۱۰۱  
 مسجد محله ترخانیان ۱۰۱  
 مسجد محله قلندران ۱۰۱  
 مسجد محله میر عادل ۱۰۱  
 مسجد نواحی کوشک جهان نمای ۱۰۱  
 مسکو ۱۸۱  
 مشهد ۹۲، ۱۷۴، ۲۰۳؛ ~ مقدس ۱۱۲؛ ~

وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان ۳۵	مقدّسه ۱۰۴
ویانا ۱۹۱	مصر ۱۰۵
ویسبادن ۱۹۴	مصرخ، کوچه ~ ۱۳۱
هرات ۱۷، ۱۸، ۲۰-۲۴، ۳۲، ۵۷، ۱۴۲،	مغرب زمین ۷۳
۱۷۱، ۱۷۳-۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۶،	مکه ۱۰۳، ۲۰۹؛ ~ مبارکه ۱۳۴؛ ~
۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۰۲	مکرمه ۱۱۴
- ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲؛ بلده ~	مورو -- مورو
۲۱، ۶۳، ۱۰۸، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۶۱،	موزه بریتانیا ۳۵
۱۶۳، ۱۶۴؛ بلده فاخره ~ ۶۱، ۶۴،	میمنه ۵۷، ۱۷۱، ۱۷۲
۱۳۴؛ بلوکات ~ ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۴۸،	میراث مکتوب؛ دفتر ~ ۳۶
۱۷۳؛ دارالسلطنه ~ ۲۱، ۵۶، ۵۷،	نظامیه ۱۷۶
۶۱، ۷۳، ۹۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۸،	نظامیه هرات ۱۷۷
۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۴؛ سلطنت ~ ۲۱؛	نهر انجیل (رود) ۶۳، ۱۷۳، ۱۹۵
سوقیه ~ ۱۰۸؛ لقب ~ ۱۷۱؛	نیشابور، بلده ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۴،
ولایت ~ ۲۱	۲۰۳؛ بلده ~ ۹۲
	وادی اقدس -- حجاز



## ۱۲. نام کتابها و رساله‌ها

- |  |                                    |
|--|------------------------------------|
| اقتباسات ۸۵، ۱۷۴                           | آبیاری در ترکستان ۱۷۸، ۲۰۵         |
| اکبر نامه ۲۵                               | آثار باستانی خراسان ۱۹۸            |
| الذریعه الی تصانیف الشیعه ۳۰، ۱۸۴،         | آثار هرات ۲۰۴                      |
| ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۰۶                         | احسن التواریخ ۲۴                   |
| الذریعه الی مکارم الشریعه ۳۲               | احوال اولاد امیر المؤمنین ۱۷۶      |
| الاربعون حدیثاً من سید المرسلین فی         | احوال ملوک عجم -- تاریخ احوال      |
| مناقب امیر المؤمنین ۱۷۶                    | ملوک عجم                           |
| الکنی و الالقاب ۱۸۸                        | احوال و آثار خوشنویسان ۱۹۴، ۲۱۱،   |
| امل آمل ۱۷۶                                | ۲۱۲                                |
| امیر علی شیر نوایی ۳۴، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴،      | اخلاق همایونی ۱۷۴                  |
| ۱۹۱- ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰                    | ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری |
| انوار سهیلی ۱۸۸                            | ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۱۷۶                |
| انیس القلوب ۱۹۳                            | اساس الاقتباس ۱۷۴                  |
| اوستا ۱۷۷                                  | اسکندر نامه نظامی ۱۸۱              |
| ایران در روزگار شاه اسماعیل و ...، ۲۱، ۲۳، | اشعه اللمعات ۹۱                    |
| ۲۴، ۲۶، ۱۹۴                                | اشکال العالم ۱۷۲                   |
| با برنامه ۲۹                               | افغانستان ۱۷۴، ۲۰۶                 |
| بحرالابرار -- قصیده بحرالابرار             | افغانستان در پر تو تاریخ ۲۰۵       |

- بحرالابرار (دهلوی) ۱۸۳  
 بحرالاسرار فی معرفة الاخبار ۱۷۲، ۱۷۸،  
 ۲۰۵  
 بخشی از تاریخ هرات، باستان ۱۸۸، ۲۰۱،  
 ۲۱۱  
 بدایع الافکار و صنایع الاشعار ۲۰۶  
 بدایع الوسط ۷۲، ۱۸۱  
 بدایع الوقایع ۱۷۵، ۱۹۰، ۲۰۹  
 بلقیس و سلیمان — — ← مثنوی بلقیس و  
 سلیمان  
 بوستان ۱۷۵  
 بهارستان ۳۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۹۴  
 بهرام و گل اندام — — ← سبعة سیاره ۱۸۰  
 پنج گنج ۷۲  
 تاجیکان ۲۰۵  
 تاریخ احوال ملوک عجم — — ← تاریخ  
 مجمل در بیان احوال ملوک عجم  
 تاریخ ادبی ایران ۱۲  
 تاریخ ادبیات در ایران ۳۰، ۱۷۴، ۱۷۹،  
 ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹  
 تاریخ ادبیات فارسی ۱۹، ۲۲، ۲۷، ۲۹،  
 ۳۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۸  
 تاریخ انبیاء مرسلین ۷۱ — — ← تاریخ  
 مجمل در ذکر انبیاء...  
 تاریخ انبیاء و حکما — — ← تاریخ مجمل  
 در ذکر انبیاء مرسلین  
 تاریخ بدخشان ۲۰۵  
 تاریخ بیضاوی ۱۹۱  
 تاریخ رشیدی ۲۱۱  
 تاریخ روضة الصفا — — ← روضة الصفا...  
 تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب اول  
 ۲۶، — — ← ایران در روزگار شاه  
 اسماعیل...  
 تاریخ شاهی ۱۹۳، ۱۹۴  
 تاریخ عالم آرای عباسی ۲۰۰  
 تاریخ فرشته ۲۵  
 تاریخ فنایی — — ← تاریخ مجمل در بیان  
 احوال ملوک عجم  
 تاریخ مجمل در بیان احوال ملوک عجم  
 ۸۳، ۱۹۱  
 تاریخ مجمل در ذکر انبیاء مرسلین ۸۳،  
 ۱۹۱  
 تاریخ نامه هرات ۱۹۹  
 تاریخ نظم و نثر در ایران: ۲۵، ۳۰، ۱۷۳ -  
 ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹،  
 ۱۹۰، ۱۹۴ - ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۰۹  
 تحفة الاحبَاء ۱۷۶  
 تحفُ الاحرار ۷۸، ۱۸۰  
 تحفه سامی — — ← تذکرة تحفه سامی  
 تذکرة النُّفوس ۶۵  
 تذکرة باغ ارم ۱۹۱  
 تذکرة تحفه سامی ۲۷، ۱۹۴، ۲۰۶  
 تذکرة دولتشاه سمرقندی ۱۸۴، ۱۹۴، ۱۹۷،  
 ۲۰۷، ۲۰۹  
 تذکرة میخانه ۱۹۴  
 ترجمه چهل حدیث ۷۲، ۱۸۲

- ترجمة عربيات نفحات ۶۵  
 ترسل ۷۱  
 ترکستان نامه ۲۰۵  
 تفسير فارسی کاشفی ۶۴  
 تکملة الاخبار ۱۷۲  
 تکمله روضة الصفا ۳۰  
 تنبيه الغافلین ۱۷۳  
 جامع البدایع سلطانی ۱۹۵  
 جامع التواریخ حسنی ۲۰۵  
 جامع حافظ ۱۹۴  
 جغرافیای حافظ ابرو ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۹۸،  
 ۲۰۱  
 جغرافیای شهری در افغانستان ۱۷۲  
 چراغ انجمن ۱۸۸  
 چهل حدیث -- -- ترجمه چهل حدیث  
 حاشیه تلویح ۶۵  
 حاشیه چغمینی ۶۴  
 حاشیه شرح اشکال تأسیس ۶۴  
 حاشیه بر شرح حکمت العین ۶۵، ۱۷۹  
 حاشیه شرح هداية الحكمة ۶۴  
 حاشیه مختصر ۶۴  
 حاشیه مطول ۶۵  
 حاشیه مفتاح ۶۵  
 حاشیه مواقف ۶۴  
 حاشیه شرح موجز مولانا نفیس ۶۵  
 حالات پهلوان محمد ابوسعید -- --  
 رساله در ذکر احوال پهلوان محمد  
 ابوسعید
- حالات حضرت مخدومی (جامی) ۸۵  
 ۱۹۵ -- -- مقامات جامی  
 حبیب السیر ۱۷-۲۴، ۲۸-۳۰، ۵۵، ۱۷۴-  
 ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۴-۱۸۶، ۱۸۸-  
 ۱۹۰، ۱۹۴-۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳،  
 ۲۰۴، ۲۰۶-۲۰۹، ۲۱۱  
 حدیث الاربعین -- -- ترجمه چهل  
 حدیث  
 حیرة الابرار ۱۸۰  
 خاتمه مطلع السعدین ۱۹۵  
 خاتمه خلاصة الاخبار ۳۱ -- -- خلاصة  
 الاخبار  
 خردنامه اسکندری ۷۸  
 خسرو و شیروین مولانا عبدالله ۷۹  
 خسرو و شیرین عبدالله مروارید ۱۹۴  
 خسرو شیرین نظامی ۱۸۰  
 خلاصة الاخبار ۱۹، ۲۷، ۲۸، ۵۶، ۵۸، ۶۴،  
 ۸۵، ۱۷۳-۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۸-  
 ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۷-۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸  
 - ۲۱۲  
 خلد برین ۱۷۲، ۱۸۶، ۲۰۴، ۲۰۹  
 خمسه ترکی ۷۱، ۱۸۰، ۱۸۱ -- --  
 خمسه المتحرین  
 خمسة المتحرین ۸۳، ۱۹۲  
 خیابان ۱۷۳  
 دایرة المعارف فارسی ۱۷۸، ۱۸۶، ۲۱۲  
 دایرة المعارف بزرگ اسلامی ۲۰۵، ۲۱۰  
 در ذکر انبیاء مرسلین -- -- تاریخ مجمل

- در ذکر انبياء مرسلين  
دستور الوزراء ۲۹، ۳۰، ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰
- ديوان آصفى ۲۰۹  
ديباچه گواشاني ۲۱۱  
ديوان اهلى ۱۸۶  
ديوان قصايد و غزليات فارسى امير على شير ۷۳، ۱۸۲، ۱۸۳
- ديوان امير نظام الدين على شيرنوايى ۱۸۳  
رساله در احوال پهلوان محمد ابوسعيد  
— — رساله در ذكر اطوار پهلوان محمد ابوسعيد  
رساله در بيان احوال امير سيدحسن ۸۳، ۱۹۲
- رساله در ذكر اطوار پهلوان محمد ابوسعيد ۸۳، ۱۸۵، ۱۹۲  
رساله در صنايع و بدايع شعرى ۷۸  
رساله در علم فراست ۶۵  
رساله در علم موسيقى جامى ۸۵  
رساله قافيه ۷۸
- رساله مزارات هرات — — مزارات هرات  
رساله معما، شمس الدين محمد بدخشى ۷۹، ۱۸۸
- رساله معما، كمال الدين مير حسين ۷۹  
رساله مفردات در فن معما ۷۳، ۱۸۴  
رشحات عين الحيات ۱۷۳، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۰۴
- روح القدس — — قصيده روح القدس
- روضه الاحباب فى سيرة النبى و الاصحاب ۶۴، ۱۷۶  
روضات الجنات فى اوصاف مدينة هرات ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۹، ۲۱۱  
روضه السلاطين ۱۷۸، ۲۰۶، ۲۱۲  
روضه الصفاء فى سير الانبياء و الملوك والخلفاء ۱۷، ۳۰، ۸۵، ۲۰۶  
روضه الصفويه ۲۶  
ريحانة الادب ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۴  
زبدة التواريخ ۱۷۳  
زندگانی سياسى مير على شير نوايى ۱۸۸، ۲۰۰  
سبحه الابرار ۷۸  
سبعه سياره ۱۸۰  
سته ضروريه ۱۸۲، ۱۸۳  
سحر حلال ۷۹  
سد سكندرى ۱۸۰، ۱۸۱  
سرزمينهاى خلافت شرقى ۱۷۲  
سمریه ۱۸۵  
سير تاريخى كتابخانهها در افغانستان ۱۹۶  
شرح اربعين امام نوا وى ۶۴  
شرح فرايض ۶۴  
شرح مائة العامل ۶۴  
شرح مشکاة ۶۴  
شرح موجز مولانا نفيس ۶۵  
شمس و قمر — — مثنوى شمس و قمر  
شناسنامه افغانستان ۱۷۲

- شواهد النبوة ۸۵  
شیرین و خسرو دهلوی ۱۸۰  
ضابطه معما ۱۸۸  
ظفرنامه ۱۵۵، ۱۷۳، ۱۷۹، ۲۰۵  
عدل و جور ۱۷۴، ۱۷۵  
عین الحیات (قصیده ~) ۱۸۳  
غرایب الصغر ۷۲، ۱۸۱  
غزلهای ترکی نوایی -- -- غرایب الصغر،  
نوادر الشباب، بدایع الوسط، فواید  
الکبر  
فرقان -- -- قرآن  
فرهاد و شیرین ۱۸۰  
فرهنگ تاریخی سنجشها و ارزشها ۲۰۰  
فرهنگ سخنوران ۱۸۴  
فصول اربعه، قصاید ۱۸۳  
فواید الکبر ۷۲، ۱۸۱  
فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی ۳۰  
فهرست نسخ خطی کتابخانه موزه بریتانیا  
۳۵  
قانون بوعلی ۱۵۹  
قانون همایونی ۱۹، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱  
قرآن ۶۸، ۹۷، ۱۱۵، ۱۶۴، ۱۹۴  
قصاید امیر کمال الدین حسین جلایر ۷۹  
قصیده بحرالابرار ۷۰، ۱۸۳  
قصیده تحفة الافکار ۱۸۳  
قصیده جلاء الروح ۱۸۳  
قصیده روح القدس ۱۸۳  
قصیده شیخ احمد سهیلی ۷۹  
قصیده فصیح الدین صاحب دارا ۷۹  
قصیده قوت القلوب ۱۸۳  
قصیده مرآت الصفای امیر خسرو ۱۸۳  
قصیده مصنوع اهلی شیرازی ۷۹، ۱۸۵،  
۱۸۶  
قصیده مصنوع سلمان ۲۰۸  
قصیده منهج النجات ۱۸۳  
قصیده نسیم الخلد ۱۸۳  
قصیده نسام الهدا ۱۸۳ -- -- قصیده  
نسیم الخلد  
قصیده نظام الدین استر آبادی ۷۹  
کتاب آرایبی در تمدن اسلامی ۲۱۱  
کشکول سلیمی ۲۱۲  
گلستان ۱۷۵  
گلستان هنر ۲۱۱  
گلشن ابراهیمی -- -- تاریخ فرشته  
لجة الاسرار، قصیده ۱۸۳  
لسان الطیر ۹۱، ۱۹۵  
لطایف نامه -- -- مجالس النفایس  
لیلی و مجنون جامی ۷۸، ۱۸۰  
لیلی و مجنون سهیلی ۱۸۸  
لیلی و مجنون مولانا عبدالله ۷۹  
لیلی و مجنون نظامی ۱۸۸  
لیلی و مجنون نوایی ۱۸۰  
مآثر الامرا ۲۷  
مآثر الملوک ۱۹، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۱۷۳، ۲۰۴،  
۲۰۷، ۲۱۱  
متنویات علاء الدین کرمانی ۷۹

- مثنوى بلقيس و سليمان ١٨٩  
 مثنوى سحر حلال ١٨١  
 مثنوى شمس و قمر ١٨٧  
 مثنوى شمع و پروانه ١٨٥  
 مثنوى منطق الطير ١٩٥  
 مثنوى يوسف و زليخا ١٨٦، ١٨٧  
 مجالس المؤمنين ١٨٦  
 مجالس النفايس ٣٥، ١٧٣ - ١٧٥، ١٧٨،  
 ١٧٩، ١٨١، ١٨٤، ١٨٧ - ١٨٩، ١٩٢،  
 ١٩٤، ١٩٦، ١٩٨، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٦،  
 ٢٠٧، ٢٠٨  
 مجالس النفايس تركى ٨٣، ١٩١  
 مجلة آريانا ٢٨، ١٧٢، ١٨٢  
 مجله ادبى كابل ٣٤  
 مجلة اورينتال كالج ميگزين ٣٤  
 مجلة تحقيقات تاريخى ١٧٨  
 مجمل فصيحى ١٩٨  
 مجنون و ليلي دهلوى ١٨٥  
 محاكمة اللغتين ١٨٢ - ١٨٤، ١٩١  
 محبوب القلوب ٨٣، ١٩٣  
 مختار الاختيار ١٧٤  
 مختصر تلخيص ٢٠٨  
 مخزن الاسرار آصفى ٢٠٩  
 مخزن الاسرار نظامى ١٨٥  
 مدارس نظاميه ١٧٧  
 مرآة العالم ٢١٢  
 مزارات هرات ١٧٧، ١٨٥، ١٩٦ - ١٩٩،  
 ٢٠١، ٢٠٢، ٢١١  
 مسالك و ممالك اصطخرى (ترجمه) ١٧٢  
 مطلع الانوار امير خسرو ١٨٥  
 معميات جامى ٧٣ - ٧٦  
 معجم البلدان ١٧٢  
 مفتاح التواريخ ٢٥، ١٨٤ - ١٨٦، ٢١٥  
 مقامات جامى ١٨٧، ١٩٥، ١٩٦، ٢٠١،  
 ٢٠٣  
 مقدمه هدايت حسين بر قانون همايونى  
 — — قانون همايونى  
 مقامات حسينى ١٧٤  
 مقصد الاقبال ١٩٧  
 مكارم الاخلاق ٣١، ٣٢، ٣٤، ٣٥، ٤٢، ١٨٩  
 مناقب هنروران ١٩٤  
 منتخب اللباب ٢٥  
 منتخب التواريخ ٢٥، ٣٥  
 منتخب ديوان فارسى نوابى ١٨٣  
 منشأ الانشاء ١٧٣، ١٧٦، ١٩٤، ٢٠٤، ٢٠٦  
 منشآت تركى ٨٣، ١٩٢  
 منشآت مرواريد ١٩٣  
 منطق الطير ٩١، ١٩٥  
 منهج النجات ١٨٣  
 مونس الاحباب ١٩٣  
 ميزان الاوزان ٧٢  
 نامه نامى ٣٥  
 نزهة القلوب ٢٠٥  
 نسايم المحبة ٩١، ١٩٥  
 نسيم الخلد — — قصيده نسيم الخلد  
 نفحات الانس ٩١، ١٨٥، ١٩٥، ١٩٧

همگامی نقاشی با ادبیات در ایران ۲۱۱	نوادر الشباب ۷۲، ۱۸۱
همایون نامه — — قانون همایونی	هفت اقلیم ۲۵، ۲۷، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷،
یوسف وزلیخای جامی ۷۸	۱۹۴
یوسف وزلیخای گلستانی ۷۹، ۱۸۷	هفت کشور — — سبعة سیارة
	هفت منظر — — سبعة سیاره



### ۱۳. واژه‌نامه

زر و سیم ۱۴۶	آب تشوق ۱۲۲، ۱۶۰
اخچگی، (شمع دو ~): ۱۴۶	آبگیر ۱۲۳
اخراجات، ج اخراج: خرجی، هزینه، وجه	آراستگی: ۹۹
معاش، وجه گذران ۱۳۶	آش ۱۶۴، ۱۶۵
ادوار، (فن ~): دوایر نودویک گانه	آه ندامت کشیدن ۸۴
موسیقی مرکب از هفت ذوالاربع:	ابدانی، آبادانی ۱۱۸
۱۴۶	ابرام: استوار کردن ۱۴۷
اربطه جمع رباط: کاروانسراها ۹۱	ابره، (کیش ~): داخل زیرین قبا و کلاه و
ارتسام: فرمان بردن ۹۵	مانند آن ۱۰۷
ارتفاع پذیرفتن ۳۹	ابکار، ج بکر: تازه، نوآیین، اندیشه و تفکری
ارتفاع گرفتن: به دست آوردن ۲۵	که پیش از این در ذهن کسی خطوط
ارتیاب: شک کردن، گمان داشتن ۳۵، ۱۱۰	نکرده باشد: ۶۹
ارم ذات العماد ۹۰	اَتسام یافتن: نام یافته، شهرت یافته ۷۲
ازار: تنبان، شلوار ۹۱	احراز: جمع کردن، فراهم آوردن، دستیابی
ازاره: آن قسمتی از دیوار اطاق و یا ایوان که	۵۳
از کف طاقچه تا روی زمین باشد ۹۹	احرام بستن: آهنگ کردن، قصد و نیت کردن
استحسان فرمودن: نیکو داشتن ۵۶، ۵۷	۱۱۱
استحصال: طلب حصول ۶۱	اخچه: واحد پول، ریزه زر، سکه زر، مطلق

- استدامت: دوام چیزی را خواستن ۱۱۰  
 استضائت: طلب روشنی کردن ۶۰  
 استقامت، (حدیث ~): پایداری پافشاری،  
 ایستادگی ۵۱  
 استکشاف: جستجو کردن، تجسس، طلب  
 کشف کردن ۶۱  
 استکمال پذیرفتن: طلب تمامی کردن ۷۱  
 استیلا یافتن، (بر ~): ظفر یافتن بر، چیره  
 شدن بر ۵۶، ۵۲، ۱۵۵  
 اسره ۴۹  
 اسعاد: نیک بختی، بهروزی ۱۱۰  
 اسقام، جمع سقم: بیماریها ۹۰  
 اشتغال داشتن ۶۳، ۱۳۵، ۱۴۸  
 اشراق، اشراقیان: تابیدن. فلسفه‌ای که در  
 اسلام مروج آن شیخ شهاب الدین  
 سهروردی است ۶۲، ۱۴۱  
 اصدار یافتن: صادر کردن، روانه گردانیدن،  
 فرستادن ۱۱۱  
 اصغا: گوش دادن، شنیدن ۱۱۸  
 اضائت: روشن کردن، روشنایی ۴۸  
 اضطرار: درماندگی، بیچارگی، بیچاره شدن  
 ۴۴  
 اعتساف: ستم کردن، بیراهه رفتن ۴۶، ۸۹  
 اعتقاد، (فساد ~): ۱۴۱  
 اعطاف: جمع عاطف و عطوف: مهربانی  
 کنندگان ۴۶  
 افاضت: در سخن وارد شدن، فیض  
 رسانیدن، بهره دادن ۱۲۳  
 اقتصار نمودن: کوتاه کردن، بسنده کردن  
 ۱۶۷  
 اکتساب: حاصل کردن، کسب کردن،  
 اندوختن ۶۱، ۸۱  
 التقاط: برگرفتن، برچیدن، اقتباس مضمون  
 و مطلب ۶۲  
 الوهیت: خدایی، مقام الهی ۵۳، ۵۹  
 الیق: سزاوارتر، در خورتر ۱۲۱  
 أمارت ۴۹، ۵۰، ۸۹، ۹۰  
 امانی ج امنیه: مرادها، آرزوها ۹۵، ۱۳۰  
 امجاد، (اولاد ~) ج ماجد: بزرگواران ۱۱۹،  
 ۱۵۱  
 امضا: گذرانیدن، جایز داشتن ۹۱، ۱۱۲  
 انانیت: خودبینی، خودستایی ۱۲۵  
 انتظام داشتن: به سامان بودن، سامان گرفتن  
 ۸۹، ۱۲۷  
 اندمال: بهبود یافتن زخم، سر به هم آوردن  
 جراحت ۱۱۶  
 اندودن: پوشیدن چیزی بوسیله مالیدن  
 ماده‌ای بر روی آن ۱۰۰  
 اندوهناک ۱۶۰  
 انعطاف یافتن ۵۵  
 انگشت قبول بر دیده نهادن ۸۳، ۱۴۹  
 انوار: روشنی‌ها، نورها، فروغها ۴۰، ۴۱  
 اولاغ، الاغ ۱۴۷  
 ایلغار کردن: هجوم آوردن ۵۷  
 ایوان: صفه، طاق، پیشگاه ۹۲، ۱۴۶: ~ها  
 ۹۹: ~ مقصوره ۹۸

- کیوان: کنایه از آسمان ۱۶۲
- ایهام: به شک انداختن، پندار، پنداشت ۶۸
- باد بی نیازی ۲۳
- بار سر سبک کردن: مجازاً به معنی کشتن ۱۴۱
- باز پرداختن ۴۳، ۱۱۹، ۱۴۹
- باشش: جای سکونت، جای آرامش ۱۵۸
- بایستنی ۱۳۰
- بیچگان ۱۱۹
- بخردان: خردمندان، هوشمندان ۵۴
- بخش فرستادن: حصه، بهره ۱۰۲
- بدایع، ج بدیعه: تازه‌ها، نوآیینها ۴۴
- بدرقه دادن: پاسبانی کردن، راهنما و رهبر شدن ۱۱۱
- براعت، (جواهر ~): ۶۷
- برافراختن: برافراشتن، بلند کردن، بنا کردن ۱۵۵، ۵۷
- برافروخته گردیدن ۵۳
- برایا، ج بریه: آفریدگان، خلاق ۶۰
- برج شرف ۴۸
- برزیان، (—): راندن ۱۳۳، ۱۵۹
- بر (—) گذارنیدن ۵۷، ۱۰۵، ۱۴۵، ۱۵۳
- بر زبر یکدیگر انداختن ۱۰۰
- بر نپذیرفتن ۸۵
- بشره: روی، چهره، صورت ۴۹
- بقعه ج بقاع: سرای‌ها، خانه‌ها ۶۳، ۹۶، ۹۹، ۱۰۲
- بنات النعش: هفت اورنگ، دو صورت
- فلکی ۱۵۸
- بنگاه: منزل، مسکن، مقام، مرکز ۵۴
- به تقدیم رسانیدن ۱۰۱
- به غور مهم (—) رسیدن ۱۲۷
- بیاض: دفتر نانوخته، دفتر سپید ۴۲؛ به ~ بردن ۴۳
- بیت القصیده ۷۰
- بی پروایی: بی باکی، تهور ۴۶
- بیلاک: منشور، فرمان، دستور ۵۷
- پایمردی: توسط، وسیله، دستیاری ۵۳
- پرامن، پیرامن ۴۸، ۱۶۳
- پرداخته شدن: آماده شدن، حاضر شدن، تمام شدن، به انجام رسیدن ۹۹
- پستان ۸۴
- پشت خم کردن ۹۸
- پرورده، (به مشک ~): آماده و مهیا کرده ۴۳
- پروین: ثریا، دسته شش تایی از ستارگان درخشان در صورت فلکی ثور ۸۲
- پگاه‌تر: زودتر، صبح زود ۱۶۰
- پلاس ماتم ۱۶۲، ۱۶۳
- پویدن: به نرمی رفتن ۴۰، ۷۳
- پیشکش نمودن: تقدیم کردن کوچکتر به بزرگتر ۱، ۱۳۶
- پیل پایه: ستونی که از گچ سازند و بر بالای آن پایه‌های طاق را گذرانند ۹۸
- تافتن: آزرده شدن، مکدر شدن، برافروختن ۴۱، ۶۲، ۱۶۰

تمشیت پذیرفتن: سرو سامان دادن، به راه‌انداختن ۹۵	تبا شیرصبح: سپیده دم، سپیدی صبح ۱۱۸، ۱۲۶
تمهید: مقدمه چیدن، هموار کردن ۱۴۰، ۱۵۸	تبسم نسیم: لبخند بهاری ۳۹
تنسیق: نظم دادن امور ۶۱	تثُّق: چادر، پرده ۴۰
تنفیذ: نفوذ کردن، امضا کردن ۸۹	تجرید: پیرایش، عاری شدن بنده از قیود مادی ۸۸
تنقیح: پاکیزه کردن، خالص کردن ۶۱	تخا قوی‌ئیل: سال مرغ، دهمین سال از دورهٔ دوازده سالهٔ ترکان ۴۹
توارد ۱۵۴	ترجیح نهادن: برتری دادن، فزون شمردن ۹۰
تواضع ۱۲۵، ۱۲۸	ترکانه ۱۶۸
توره‌ای: شاهزادگی، راه و روش چنگیزی ۱۲۶	ترویج: آسایش، آسایش دادن، آسوده کردن ۱۶۳
تهتک: رسوا شدن، دریده شدن پرده ۱۲۷	تزین: آراسته شدن ۸۱
تیر: ستارهٔ عطارد ۸۳	تسنیم: چشمه‌ای است در بهشت ۸۸
تیسیر پذیرفتن: آسان شدن، سهل گردیدن ۸۷	تشحیذ: تیز کردن، تند کردن، روشن کردن ۱۳۵
ثاقب: روشن، فروزان ۶۲	تشید: استوار کردن، مستحکم کردن ۹۸
ثریا: پروین، کنایه از آسمان ۴۴	تصاریف، ج تصریف: پیشامدها ۵۴
ثری: خاک، زمین ۴۴	تصلّف، (غایلهٔ ~): گزاف گفتن، چاپلوسی کردن ۷۳
جانقی فرمودن: مشورت کردن ۵۷	تفاؤل گرفتن: فال زدن ۵۰
جلاء وطن: آوارگی، آواره شدن، تبعید ۱۱۸	تفوق: برتری یافتن، برتری ۸۱
جولانگه ۶۹	تکفل: کفالت کردن ۶۱
چهار حمال: کنایه از چهار عنصر ۱۶۱	تکلف: رنج بردن، رنج برخود نهادن ۱۱، ۷۳، ۹۲، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶
چهرگان ۱۴۵	تکمه، دکمه: گوی گریبان ۱۰۷
چنگه ۱۶۷ (آرایهٔ ادبی در زبان ترکی) ۱۸۲	تمادی: به نهایت چیزی رسیدن ۱۰۶
چندگاه ۱۴۱	
حجله نشینان ۱۳۶	
حدّت: تسدی و تیزی، برّندگی ۱۴۰؛ ~	
ذهن ۱۴۶	

- حرقه دل: سوختن دل ۱۱۶  
 حرمان (بنای ~): ۹۸  
 حظایر قدسی: کنایه از بهشت ۴۲  
 حضرت قدس: خداوند ۵۳  
 حکمت: عدل، داد، دانش، حلم، بردباری  
 ۴۸، ۶۲، ۸۵  
 حوراوشان ۴۳  
 حوت: ماه دوازدهم فلکی، معادل اسفندماه  
 ۱۱۹  
 حور: سیاه چشم، سیه چشمی ۸۸  
 حیزیبیان: کرانه هر چیز، مکان محل، در  
 گفتار، بر زبان ۸۵، ۱۰۶، ۱۱۳  
 خاکسار ۸۵؛ ~ ان ۸۴، ۱۲۶  
 خالق البرایا: آفریننده مخلوقات ۵۷  
 خامه ۱۲۹؛ ~ دوزبان ۷۷، ۸۲؛ ~  
 سریع‌السیر ۷۹؛ ~ فطرت ۳۹؛ ~  
 لطایف نگار ۴۲؛ ~ مشکین عمامه  
 ۴۳؛ ~ نسیان ۴۴  
 خدنگ کبیری: پیکانی که به شکار اندازند  
 ۷۵  
 خراب آباد: کنایه از دنیا ۱۵۸  
 خرگاه: خیمه بزرگ، سراپرده ۱۱۹  
 خسرو سیارگان: کنایه است از آفتاب ۱۱۹  
 خصال رضیه ۳۶  
 حضرت: سبزی، کندمگونی ۴۵، ۴۸، ۱۲۳،  
 ۱۳۰  
 خلخال: پای زیب، پای اورنجن، حلقهای  
 فلزی که زنان به مچ پای اندازند ۶۷  
 خلیفه اعظم: آدم ۱۲۲  
 خوانق، ج خانقاه: محل سکونت درویشان  
 ۹۱  
 خواطرخاطر ۷۳  
 خواقین، ج خاقان: پادشاهان ۹۵  
 خیابان ۱۵۲  
 خیال، (خال ~): نقطه اندیشه، و هم،  
 گمان: ۵۵، ۶۷، ۱۰۴  
 خیرالانام، (شریعت ~): بهترین مردم ۵۳،  
 ۹۵  
 خیل جهالت، بنگاه ~ ۵۴  
 دأب: خو، خصلت ۱۲۵  
 داد خواه پرسیدن: به ظلم رفته گوش دادن  
 ۱۲۷  
 داد خواهان: شکایت کنندگان ۱۲۷  
 دارالملامه = دارملامت، کنایه از دنیا ۴۶  
 داعیه: سبب، مورد، اراده، خواهش ۷۱،  
 ۱۱۳  
 - فرمودن ۵۵  
 - کردن ۱۳۷  
 دامن در چیدن: احتراز کردن، اجتناب کردن  
 ۸۹  
 دانگ: شش یک هر چیزی ۱۱۹  
 دبیر، (تیر ~) ۸۳  
 دثار: جامه رویین، روپوش، لباس رویی  
 ۱۲۵  
 درآک، (طبع ~): میل نیک دریابنده ۶۹  
 درگاه: آستانه در، دروازه، باب ۴۵، ۴۷، ۹۱؛

راست نگرستن ۱۳۴	صمدیت ۹۵؛ ~ عبودیت ۵۳
راقم حروف -- خواند میر	در گذشتن: از حقی چشم پوشیدن ۵۵،
راقم کلمات -- خواند میر	۱۶۰، ۱۰۳
راکعان: فروتنی کنندگان، نمازگزاران ۹۸	در ماندگان: بیچارگان، بینوایان ۸۴
راهوار، (اسبان ~) ۱۰۶	در نوردیدن = در نوشتن. در هم پیچیدن ۸۴
رب الارباب: خداوند خداوندان، خدای	در هم نوشتن ۶۹
بزرگ ۳، ۴۷	دریافتندی ۶۹
ربوبیت، (جناب ~): پروردگاری ۵۳	در یوزه: تهی دستی، گدایی ۱۰۸
ردع: باز داشتن، منع کردن ۷۵، ۸۷	دستار: مندیله، عمامه ۱۴۱
رزانت ۵۵	دستار خوان: سفره ۱۰۱
رسول -- -- محمد ﷺ	دستوری: اجازه، رخصت، اذن ۱۰۲
رشحات، ج رشحه: تراوش آب، قطره‌ها	دمسازی کردن: همدمی کردن، همرازی،
۹۵، ۱۳۰، ۱۶۳	مصاحبت کردن ۴۳
رصانت: محکم بودن، محکمی، استواری	دوات ۴۶، ۱۵۲، ۱۵۴
۹۹	دو چار خوردن ۱۴۰
رضیّه، (خصال ~): پسندیده ۴۸	دو سرای ۵۴
رضیع دولت: نمک خور دولت ۱۱۰	دولتخواهی ۱۰۵، ۱۰۶
رفاهیت: آسودگی، آرامش ۹۱، ۱۰۴	دولقه، غلاف ~ ۱۵۲
رقبه: گردن، زمین، ملکی که به کسی داده	دهر: روزگار، زمانه، عهد، اسماء الحسنی
شود ۱۱۵	۴۴، ۹۰
روزی خور ۱۳۱	دیوان قضا ۵۱
روضه حضرت خاتم -- -- مدینه	دیوانه وشی: دیوانگی، شیدایی ۸۴
رونده: ۱۰۰	ذاهل: فراموش کننده، فراموشکار ۹۱
روی پوشان: زنان مستوره، زنان حرم ۱۰۷	رأفت: مهربانی ۱۱۵، ۱۱۶
زبر ۹۸، ۱۰۰	راتبه ۱۵۷
زربفت = زربافت، پارچه ای که در آن رشته	راجع دانستن ۱۰۵
طلا به کار برده باشند ۱۰۷	راست ساختن: بلند بردن، استوار کردن،
زدودن: پاک کردن، پاکیزه کردن ۴۷	درست کردن ۹۸

- زشت سیرتی ۱۳۲  
 زنهار ۱۲۵  
 سابق الانعام: آنکه از دیر باز انعام و بخشش داشته، ولی نعمت دیرین ۴۰  
 ساجدان، ج ساجد: سجده کنندگان ۹۸  
 ساعت قیام ۴۲  
 سالکان: روندگان ۷۷، ۸۷، ۱۲۱؛ ~ طریق  
 یقین ۱۳۹  
 سایلان، ج سایل: پرسش کنندگان، گدایان ۱۳۱  
 سیه چرده ۱۴۵  
 سبز آرنگ ۱۴۴  
 سپهر ۴۱، ۸۹، ۱۰۸؛ ~ اشتباه ۱۱۹؛ ~ بی مهر ۴۴؛ ~ کبود ۹۷؛ ~ لاجوردی ۴۰؛ ~ نیلوفری ۱۲۱  
 ستاندن: چیزی را از کسی گرفتن ۱۴۰، ۱۴۷  
 ستم ظریفان: در پرده ظرافت ستم کردن ۱۴۷  
 ستودن ۴۷، ۶۱  
 ستیزه کار؛ فلک ~ ۱۵۷  
 ستیزیدن ۸۵  
 سحر پردازان ۶۸، ۱۲۹  
 سختدلی ۱۱۶  
 سرافراز گردانیدن ۴۷  
 سرانجام یافتن ۵۷  
 سراپرده عصمت: کنایه از حرم ۱۰۷  
 سر رضا جنبانیدن ۱۰۹  
 سر در پیش انداختن ۱۴۳  
 سرور ثوابت و سیار: کنایه از آفتاب ۱۵۱  
 سریر، (زبان ~): قلم ۴۴  
 سفلی، (مخلوقات ~): ۳۹  
 سلک: رشته، صف: ۴۴، ۶۸، ۷۵، ۸۹، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۴۲  
 سلوک نمودن ۵۷، ۱۴۱  
 سمات: نشانیها، داغها ۴۷، ۶۲  
 سمو: بلندی، رفعت ۶۸  
 سنیه: مقامات عالی ۱۲۱، ۱۲۵  
 سواد: سیاهی ضد بیاض ۴۲، ۴۳  
 سوز میز: کلام ما، سخن ما ۱۰۹  
 سوقیه: اهل بازار ۱۰۸  
 سویدای خاطر ۱۰۹  
 سید المرسلین -- -- محمد ﷺ  
 سیر فرمودن: گردش کردن ۱۴۰  
 شاه مردان -- -- علی ؑ  
 شب قدر ۵۰  
 شتافتندی ۶۹  
 شعله: پراکنده شدن نور آفتاب ۹۵  
 شکیب سوز ۴۳  
 شگفتن ۷۴  
 شمایم ۴۰  
 شمه: ۴۸  
 شواعل، ج شاغله: گرفتاریهایی مادی و جسمانی ۹۱  
 شوکت ۱۱۰، ۱۵۴  
 شهور، ج شهر: ماهها ۵۴، ۷۰  
 شیخوخت: پیری، رهبری معنوی ۱۰۷

عارف جام — — عبدالرحمان جامی	شیره ۱۰۱
عالم اصغر ۱۶۲	شیلان: سفره طعام، مجازاً به معنی طعام
عالم بالا ۴۰	۱۴۰، ۱۰۲
عالم عقبی ۱۵۹	شیم، ج شیمه: خلقها، عادت‌ها ۸۳؛ ~
عالم فانی ۱۵۷	مرضیه ۴۲
عالم کون و مکان ۱۳۰	صبا ۸۸
عالمیان ۱۲۳	صفاحت ۱۴۶
عباد، ج عابد: عبادت کنندگان ۹۶	صفه: ایوان ۹۸، ۹۹، ۱۵۹؛ ~ مقصوره ۹۸
عباد، ج عبد: بندگان ۹۶، ۱۰۱	صلبی ۱۶۵
عجوزه: زن پیر، کهنسال ۱۴۳	صنادید، ج صدید: مهتران، سروران ۴۱
عدیم المثل: بی مانند ۹۵	صندوق ساعت ۱۴۲
عذار ۵۷؛ ~ کافوری ۴۳	صوف، (فرجیهای ~): ۱۰۰
عرصه گاه: میدان، کشادگی میان سرای که در آن بنا نباشد ۱۵۸	صیت: آوازه، شهرت ۴۱، ۵۱
عرض گاه: جای عرض، محل عرضه ۱۵۸	صیحه: بانگ، فریاد ۱۶۲
عطارد: تیر ۸۲، ۱۱۲	صیرفیان: صرافان ۶۷
عقل درآک ۵۳	طاق مقصوره: سقفی به شکل قوس که روی
عقل دوراندیش ۴۶؛ ~ دوربین ۵۵، ۵۸	اطاق: درگاه، پل سازند ۹۸
علی الدوام: همیشه، پیوسته ۸۸ - ۹۱	طاقیه: نوعی کلاه بلند مخروطی شبیه به
علی الصباح: بامدادان، هنگام صبح ۱۵۹، ۱۶۱	کلاه درویشان ۹۱
علوی، (مخلوقات ~): ۳۹	طراز: زینت پارچه ۸۱؛ معجز ~ ۷۷
عمیم: هر چیزی که عام باشد ۴۸؛ لطف ~	طرفة العینی: به یک چشم زدن ۱۶۳
۵۱	طغرا: خطی که بر صدر فرمانها بالای بسم
عورت: زن، شرمگاه ۱۴۲	اللّه نوشته اند به شکل قوس شامل نام
عیاذاً باللّه: پناه بر خدا ۸۵	و القاب سلطان وقت ۸۱
عیال مند: عیال وار، کسی که دارای عیال	طلعت، صفای ~ ۱۰۸، ۱۴۵
باشد ۱۳۱	طوی: جشن، شادمانی ۱۰۰
	طینت: خلقت، سرشت ۱۲۲، ۱۲۴
	ظرافت: زیرکی، مهارت ۱۴۶

- غاشیه بر دوش گرفتن: اطاعت کردن ۱۱۷  
 غایله: دشواری، سختی ۸۱؛ ~ تصلف ۷۳  
 غربا، (خطه ~): زمین ۴۰  
 غمّازی: سخن چینی ۴۴  
 غمام: ابر، سحاب ۱۱۰، ۱۳۰  
 غنودن: آرمیدن، آسودن، در خواب شدن  
 ۱۶۳  
 فرّ ۸۳، ۱۵۹  
 فاخره، خلع ~ ۱۶۵؛ خلعت ~ ۱۶۴  
 فایض البرکات: منشأ سخاوتها ۶۱  
 فرزین بند ۱۴۷  
 عوالم کون و مکان ۹۷  
 فاخره، خلع ~ ۱۶۵؛ خلعت ~ ۱۶۴  
 فارغ البال: خاطر آسوده ۷۷، ۱۲۶  
 فایض البرکات: منشأ سخاوتها ۶۱  
 فایض الجود: سرچشمه بخشش ۱۲۳  
 فرّ: فروغی است ایزدی، شوکت، شأن ۸۳،  
 ۱۱۳، ۱۵۹  
 فراخور ۱۰۲، ۱۱۳  
 فرجی صوف: جبه صوفیان ۱۰۰  
 فردوس اعلیٰ ۸۸  
 فرزین بند: نوعی از منصوبه‌های شطرنج  
 ۱۴۷  
 فرمانبران ۱۰۰  
 فرمان دادن: حکم کردن، دستور دادن ۱۰۰،  
 ۱۰۸، ۱۴۶  
 فروتنی: تواضع، افتادگی ۱۲۱، ۱۲۵  
 فصاحت انتما: ۶۷  
 فصد کردن ۱۶۱  
 فضایح، ج فضیحت: رسواییها ۸۴  
 فضیلت گستر ۱۲۲  
 فطرت: آفرینش، ابداع ۳۹  
 فقاقت: عالم احکام شرع شدن ۶۱  
 فلک اخضر ۵۱  
 فنا، (طریق ~): نیست گردیدن؛ زوال شعور  
 سالک است بر اثر استیلاهی ظهور حق  
 بر باطن وی ۹۱  
 فوز: رستگار شدن، رستگاری، پیروزی ۷۰  
 قابض ارواح: گیرنده جانها، ملک الموت،  
 عزرائیل ۱۶۲  
 قاطبه: همه، تماماً ۱۵۷  
 قبای قطنی ۱۰۰  
 قدوه: پیشوا، مقتدا ۴۱  
 قدوه ارباب یقظه و انتباه -- ←  
 ناصرالدین عبیدالله احرار  
 قرابتان: نزدیکان ۵۰، ۱۶۴  
 قصب السبق: پیش افتادن، سبقت گرفتن ۵۱  
 قصر شریعت ۴۰  
 قصور ۱۳۶  
 قضا و قدر، قلم ~ ۵۹  
 قطع: اندازه کتاب، اندازه طول، عرض ۱۵۴  
 قلاید: ج قلاده، گردن بندها، گلوبندها ۸۱  
 قلم ۱۵۴  
 قلمی فرمودن: نوشتن ۸۴  
 قنوات: ج قنات، کاریز. ۱۳۶  
 قیام نمودن ۴۱، ۴۹، ۶۱، ۹۲، ۱۰۸، ۱۲۰،

لطايف الحيل : چاره اندیشیهایی لطیف	۱۶۵، ۱۶۴
۱۶۱، ۱۱۳، ۴۳	کاه گل ۱۰۰
لمحه: مدتی اندک ۱۶۲	کامگار: کامروا، کامران ۱۰۶
مأثر: اعمال نیک، کارهای پسندیده ۴۱،	کپنک: بالاپوش نم‌دین ۹۱
۱۱۶، ۶۷	کتابه: خطی که به قلم جلی در روی
ماتمکده: خانه غم و اندوه ۱۵۸	ساختمان یا بنا می‌نویسند، کتیبه ۱۴۸
مالایعنی: بیهوده، بی فایده ۱۴۶	— نوشتن ۱۴۹
ماندگی: خستگی سفر ۱۵۱	گرامند، مبلغ ~: با اهمیّت: ۱۱۳، ۱۰۲
مأوی گزیدن ۴۲	کرت: مرتبه، دفعه ۱۱۸، ۱۳۶
مائده: طعام ۱۰۲، ۱۳۱، ۱۳۶؛ ~ کش ۴۰	کریه: زشت ۱۴۲
مباح: حلال داشته شده، حلال، جایز، روا	کشتزار ۱۳۰
۱۴۰	کشتگاه ۹۲
مبتهج: شادمان، مسرور ۱۰۸، ۱۳۳، ۱۴۹	کلاه نوروزی ۱۲۷
مبّرا: پاک شده ۶۸	کن فیکون: کارگاه آفرینش ۴۷، ۱۵۹
مبّرات، ج مبرت: نیکی‌ها، اعمال خیر ۹۸،	کوچانیدن ۱۱۸
۱۰۲	کوفت راه: خستگی طول راه ۱۵۱
مبرهن ۴۷، ۵۳	کیش ابره: نوع پارچه ظریف و قیمتی ۱۰۷
متانت: پایداری، استواری، ثابت قدم ۴۰،	گرداناد ۷۱
۷۵، ۹۸، ۵۵	گذرانیدن، (بر ~): ۹۴، ۹۵
متبسم گشتن ۱۴۲	گرانبار ساختن: سنگین کردن ۱۰۷
متحتّم: لازم، ضرور ۱۱۵	گردون توان، (اسبان ~): ۱۳۶
متغیّر گشتن ۱۱۸	گردون دون ۴۴
مئبّت ۱۱۵؛ ~ گردانیدن ۴۶	گراف ۸۱، ۱۰۶، ۱۲۲
متعسر: مشکل، سخت، دشوار ۱۱۱	لازم الاحترام: کسی که احترامش لازم است
متملکات، ج متملکه: املاک، دارایی،	۱۲۴
ثروت ۱۳۳	لامع: درخشان، تابنده ۴۱، ۷۰
متمولان، ج متموله: دارنده مال، پر ثروت	لالی بلاغت — — بلاغت
۱۳۷	لجه‌ای خاطر: سویدای دل ۸۲

- متون ۱۲۴، ۱۲۹  
 متوهم شدن ۱۲۰  
 مجبول: آفریده شده، فطری قرار داده شده  
 ۸۴  
 مجتبی: برگزیده شده ۴۰  
 مجتمع گشتن ۵۷، ۹۸، ۱۰۱  
 مجتنب: دوری کننده ۱۴۱  
 مجد: بزرگی، بلندی ۴۱  
 مجمع انس ۵۳  
 محاسن: نیکوییها، خوبیها ۱۲۹  
 — آداب ۴۲  
 — اوصاف ۳۹  
 — شیم ۴۹  
 محترز: پرهیز کننده، دوری کننده ۱۴۱  
 محلی: زیور داده، آراینده ۱۱۱، ۱۴۹  
 محجوب: در پرده، در حجاب، پوشیده ۱۱۰  
 محرر حروف: — — خواند میر  
 محفه: هودج ۱۶۰، ۱۶۱  
 محنت اندوز ۴۳  
 مخافت: ترسیدن، خوف ۱۰۵، ۱۵۸  
 مختفی: پوشیده، پنهان ۴۰  
 مخدوم ۱۳۳  
 مخدوم زاده — — بدیع الزمان میرزا  
 مخدوم زاده ۱۵۲  
 مخدوم زادگان ۱۳۶  
 مدبّر: صاحب اندیشه، دارای تدبیر، تدبیر  
 کننده ۷۳، ۱۲۹  
 مدّقق: صاحب معرفت ۹۸
- مذهب ۵۰؛ سوء ~ ۱۴۱  
 مرتب گردانیدن ۷۸، ۸۳  
 مرثیه ۱۶۷  
 مرتبه: مقام، منزلت، رتبه ۱۱۳  
 مرشد ۴۱  
 مردم چشم ۱۲۹  
 مرضیه: پسندیده ۱۲۹  
 مرمت ۹۷  
 مزاج: کیفیتی در بدن که از آمیزش عناصر و  
 اجزای اصلیه پدید آید ۱۰۴، ۱۲۵  
 مزکی: پاک کرده شده ۴۰  
 مزین: آراسته ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۵۳  
 مستتر: پوشیده، پنهان ۴۰  
 مستجمع: جامع، گرد آورنده ۴۱  
 مستمندان ۱۳۱  
 مستهام، (دل ~): سرگشته، حیران ۴۳  
 مسلوک داشتن: انجام دادن، عمل کردن ۱۴۸  
 مشتبهات، ج مشتبه: خوردنیها ۸۷  
 مشحون: مملو، آکنده، سرشار ۱۲۴  
 مشرف گشتن ۱۰۲  
 مشغولی فرمودن ۶۳، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۲،  
 ۱۴۲  
 مشیت: اراده، خواست ۳۵  
 مشید: برافراشته، مرتفع ۱۱۲  
 مصباح: چراغ ۶۰  
 مصحف: ۱۵۴  
 مصحوب: یار، همراه، رفیق هم صحبت  
 ۱۵۱، ۱۵۵

مگر/الّا ۶۱	مصدّع ۱۴۶؛ ~ شدن ۱۴۷؛ ~ گشتن ۱۱۸
ملّت بیضا: دین، آیین شریعت ۹۵	مطاوعت: فرمان بردن، اطاعت کردن ۹۵
ملتمس ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۴۹	مطوی گشتن: درنوردیده شدن ۱۴۷
ملقن: تلقین کننده فهماننده ۱۱۰	مطهره ۱۵۲
ممارست: ورزشی در کار، تمرین کردن	مطایبه، مطایبات ۱۳۹، ۱۴۱
۵۴، ۶۹، ۸۲	معاش، ۱۴۳، ۱۵۵
ممتنعات: ناممکنها، ناشدنیها ۵۶	معالی، ج معلات: مقامات، منزلها،
مناقب، ج منقبت: آنچه مورد ستایش قرار	خصلتهای برجسته ۴۱
گیرد ۴۱، ۱۲۴	معامله ۱۳۰
منتظم: نظم یافته ۷۵	معاندان: دشمنان منافقان ۴۴، ۶۸
منتقم: کینه کش، انتقام گیرنده ۸۴	معزّز ۸۲؛ ~ گردانیدن ۱۲۴
منثورات ۸۳	معلى: بلند، رفیع، بلند مقام، والا ۴۰
منجلی گشتن: آشکار شدن، روشن شدن ۵۵	مغیبه ۷۵
مندمل: بهبود یافته ۹۰	مفاخر ۴۱، ۱۲۴
منزل گزیدن ۸۹	مفتاح: کلید ۳۹
منشور: نامه دولتی، فرمان ۸۱	مفتوح گردیدن ۷۱
منصوبه: یکی از بازیهای نرد ۱۴۷	مقبّل: خوشبخت نیکبخت ۷۳، ۱۲۹، ۱۴۰
مورخ — — خواند میر	مقتضی: لازم، طلب شده، لازمه ۴۷، ۴۸
مسوداواراق — — خواند میر	مقتدی: پیشوا ۴۰
موشح گردیدن: آراسته شدن ۱۱۱	مقرّر فرمودن ۸۴
موضّح گردیدن ۱۱۱	مقرون گردانیدن، (به ~): ۱۰۶
مؤکد ۴۸	مقفای مردّف ۷۲، ۷۳
مؤید ۴۸	مکارم الاخلاق ۳۹ - ۴۲، ۴۷، ۵۱، ۱۲۹
مهام، ج مهم: کارهای دشوار ۱۰۹	مکاره، ج مکره: ناپسندها ۷۴
مهبط: جای فرود آمدن ۹۸	مکرمات دثار ۷۲
مهر زدن ۱۲۷	مکنونات، ج مکنونه: پنهان داشتهها ۷۱؛ ~
مهر عالم گرد: کنایه از آفتاب ۱۱۲	طبیعت ۵۰
مهزل ۱۴۲	مکاید، ج مکیده: مکرها، خدعهها: ۶۲

- نقشبند قضا ۱۱۲  
نگار کردن ۱۲۳  
نهضت کردن: حرکت کردن ۵۵  
نهمت: همت و اهتمام در رسیدن به مقصود ۹۹  
وادی تحیر ۴۳، ۱۱۰  
واسطة العقده: دانه درشت وسط گردن ۷۰  
واصل گردیدن: رسیدن، پیوستن ۱۴۲  
واهب العطیات: بخشنده بخششها ۴۹، ۱۲۲، ۱۵۲  
وثاق: خیمه، خرگاه، اتاق، خانه ۱۱۷  
ودایع، ج ودیعه: امانتها ۱۱۱  
ورد: دعایی که همه روزه بخوانند ۸۸  
وقاد: روشن ضمیر، تیز هوش ۶۲  
وقوف، (سن ~): سن بلوغ، آگاه شدن ۱۳۲  
ولا ۷۴، ۱۰۴  
ولا ۱۰۶، ۱۱۰  
هزار دستان: نوع از بلبل ۴۴، ۱۳۶  
هزل انگیز ۱۳۹  
همآوازی ۴۴، ۱۲۲  
همداستان گشتن: موافقت کردن ۹۰  
همایان قدسی: ملایک ۷۰  
همگنان: ج همگن، همه ۴۹، ۷۱، ۸۵، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۵۳، ۱۶۲  
همگی ۶۱، ۹۸، ۱۴۶  
هوان، (کنج ~): گوشه خلوت ۶۹  
هیولا: ماده اولیه عام را که همه متصور به صورت و متقلب به احوال و اشکال
- مهما امکن: به اندازه توانایی، تا وقتی که ممکن باشد ۷۸، ۱۲۶  
مهوس: صاحب هوس، خل، آنکه حدیث نفس کند ۱۲۲  
مهیمن منان: ایمن کننده از خوف، گواه صادق، یکی از نامهای خداوند ۹۶  
میامن: ج میمنت، برکتها ۵۴، ۵۵  
میزبان ۱۳۲  
میسر گشتن ۱۵۴  
میلان: خم شدن رغبت کردن ۱۲۶  
نابوده انگاشتن ۱۳۲  
ناظمان: نظم دهندگان، آرایش کنندگان ۶۷  
ناوجه ۱۳۷  
نایره شوق: آتش آرزو ۷۱  
نحاریر، ج نحیریر: زیرکان، آزموده کاران، نرم گویی ۶۲  
نزول فرمودن، (در ~): ۱۰۶  
نسایم، ج نسیم: باد ملایم، بوی خوش ۴۰  
نضارت: تازگی، شادابی، خرمی ۴۵، ۴۸، ۹۵، ۱۲۳، ۱۳۰  
نفس اماره: نفس فرودین، که تابع هوا و هوس است بر حسب دشواریهای مهلک، انسان را وادار به کارهای زشت می‌کند ۸۷، ۸۸  
نفس مسیح ۱۲۳  
نفس، (نفس ~): ۱۰۳  
نقابت پناه — — برهان الدین عطاء الله  
نقاوه: برگزیده، منتخب ۵۰

یساولی: پاسبانی، چوبداری ۱۰۸  
یقظه ۷۷  
یکبارگی: ناگهانی، دفعة، ۴۳

وهیات مختلف است ۱۲۲  
هیئات ۱۳۲  
یبوست مزاج ۱۲۲

## مشخصات مراجع

- آبیاری در ترکستان؛ و. و بار تولد، کریم کشاورز. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۰
- آثار باستانی خراسان: ابنیه تاریخی جام و نیشابور و سبزوار؛ عبد الحمید مولوی. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵. ج ۱
- آثار هرات: تذکره شاعران و هنرمندان؛ خلیل الله خلیلی. هرات: مطبعه فخریه سلجوقی، ۱۳۰۹-۱۰. ج ۳
- الجائع الصغیر فی احادیث البشیر التذیر: جلال الدین بن ابی بکر السیوطی، لبنان: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۱ هج ۱-۲.
- احادیث مشنوی؛ به جمع و تدوین بدیع الزمان فروزانفر. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۲۴.
- احسن التواریخ؛ حسن بیگ روملو، به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات بابک، ۱۳۵۷
- احوال و آثار خوشنویسان؛ مهدی بیانی. چ ۲. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳. ج ۲
- ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری؛ یو. ا. بر گل. یحیی آرین پور، سیروس ایزدی، کریم کشاورز، تحریر احمد منزوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲. ۲ بخش.
- اشکال العالم؛ ابوالقاسم بن احمد، علی بن عبدالسلام، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصور. تهران: شرکت بهنشر، ۱۳۶۸
- افغانستان: آریانا دایرة المعارف. کابل: مطبعه عمومی کابل، ۱۳۳۴.
- افغانستان در پرتو تاریخ: مجموعه مقالات تاریخی؛ احمد علی کهزاد. کابل: مؤسسه طبع کتاب، ۱۳۴۶

- الکنى و اللقب؛ شيخ عباس قمى. تهران: منشورات مكتبة الصدر، ۱۳۹۷ هـ.ج. ۳ جلد.
- امير على شير نوایى «فانى»: مشتمل بر شرح زندگانی، آثار عمرانی، مؤلفات و نمونه نظم و نثر او، به کوشش محمد يعقوب واحدى جوزجانی. کابل: انجمن تاريخ، ۱۳۴۶
- امل الآمل؛ شيخ محمد بن الحسن (الحر العاملى) تحقيق السيد احمد الحسينى. قم: دارالكتاب الاسلامى، بی تا، ۲ ج
- ايران در روزگار شاه اسماعيل و شاه طهماسب صفوى؛ امير خواند بن خواندمير، به کوشش غلامرضا طباطبايى. تهران: بنياد موقوفات افشار يزدى، ۱۳۷۰
- بحرالاسرار فى مناقب الاخيار: بخش بلخ؛ محمود بن امير ولى بلخى، تصحيح و تعليق ميرغلامرضا مايل هروى. کابل: اکادىمى علوم. جمهورى دموکراتىک افغانستان، ۱۳۶۰
- بحرالاسرار فى معرفة الاخيار؛ محمود بن امير ولى کتابدار، تدوين حکيم محمد سعيد، سيد معين الحق، انصار زاهد خان. کراچى: پاکستان هستارىکل سوسائتى، ۱۹۸۲. ج اول. بخش اول
- بخشى از تاريخ هرات باستان: فکرى سلجوقى. کابل: اکادىمى علوم جمهورى دموکراتىک افغانستان، ۱۳۶۲.
- بدايع الوقایع؛ زين الدين محمود واصفى، تصحيح الکساندر بلدروف. تهران: بنياد فرهنگ ايران، ۵۰-۱۳۴۹. ۲ ج
- بهارستان جامى؛ مولانا عبدالرحمان جامى، به تصحيح اسماعيل حاکمى. تهران: اطلاعات، ۱۳۷۵
- تاجيکان: تاريخ قديمترين، قديم و قرون وسطى، بابا جان غفورف؛ جلال الدين صديقى و روشن رحمان. کابل: گروه تاريخ عمومى، دانشکده علوم اجتماعى ۱۳۶۳. کتاب يکم، قسمت ۱-۲
- تاريخ ادبى ايران؛ ادوارد براون، على اصغر حکمت. تهران: اميرکبير، ۱۳۵۷. ج ۳
- تاريخ ادبيات در ايران: از پايان قرن هشتم تا اوایل قرن دهم هجرى؛ ذبيح الله صفا، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۶۳. ج ۴
- تاريخ ادبيات فارسى؛ هرمان اته، رضا زاده شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱
- تاريخ بدخشان و تتمه تاريخ بدخشان؛ ميرزا سنگ محمد بدخشى، با تصحيح و تحشيه منوچهر ستوده. تهران: مؤسسه فرهنگى جهانگيرى ۱۳۶۷
- تاريخ شاه اسماعيل و شاه طهماسب صفوى؛ امير محمود خواندامير، تصحيح و تحشيه محمد على جراحى. تهران: نشر گستره، ۱۳۷۰

- تاریخ عالم آرای عباسی؛ اسکندر بیگ منشی. تهران: امیرکبیر، کتابفروشی تأیید ۱۳۳۴. ج ۲
- تاریخ فرشته: یا گلشن ابراهیمی؛ محمد قاسم هندوشاه. لکهنو: نولکشور، ۱۲۸۱/۱۸۶۴ م.
- تاریخ نامه هرات؛ سیف بن محمد بن یعقوب الهروی، به تصحیح محمد زبیرالصدیقی. ج ۲. تهران: کتابخانه خیام، ۱۳۵۲
- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری؛ سعید نفیسی. تهران: انتشارات فروغی، ۱۳۶۳. ج ۲
- تاریخ نویسی فارسی در هندو پاکستان: تیموریان بزرگ از بابر تا اورنگ زیب؛ آفتاب اصغر، لاهور: خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۴
- تتمه تاریخ بدخشان؛ میرزا فضل علی بیگ سرخ افسر — — ← تاریخ بدخشان
- تذکره الشعراء دولتشاه؛ دولتشاه سمرقندی، به تصحیح و تحقیق محمد عباسی تهران: کتابخانه بارانی، ۱۳۳۷
- تذکره تحفه سامی؛ سام میرزای صفوی، تصحیح و مقدمه رکن الدین همایون فرح. تهران: علمی، بی تا.
- تذکره جغرافیای تاریخی ایران؛ و. و. بار تولد، حمزه سردادور. تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۲
- تذکره روضه السلاطین؛ فخری هروی، به تصحیح و تحشیه ع. خیامپور. تبریز: دانشکده ادبیات، ۱۳۴۵.
- تذکره میخانه؛ ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی، احمد گلچین معانی. تهران: اقبال ۱۳۶۲
- تذکره مجالس النفایس؛ سلطان محمد هراتی و حکیم شاه محمد قزوینی. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: منوچهری، ۱۳۶۳
- ترکستان نامه: ترکستان در عهد هجوم مغول، و. و. بار تولد، کریم کشاورز. تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۶.
- ترکستان نامه: من الفتح العربی الی الغزو المغولی؛ و. و. بار تولد، صلاح الدین عثمان هاشم. الكويت: ۱۴۰۱/۱۹۸۱ م.
- تکملة الاخبار؛ عبدی بیگ شیرازی (نویدی)، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات عبدالحسین نوایی. تهران: نشرنی، ۱۳۶۹.
- جامع التواریخ حسنی: بخشی تیموریان پس از تیمور (سالهای ۸۵۵-۸۵۸ هـ)، تاج الدین حسن بن شهاب یزدی، به کوشش حسین مدرسی طباطبایی و ایرج افشار. کراچی: مؤسسه تحقیقات علوم آسیای میانه و غربی، ۱۹۸۷ م.

- جریده بلخ: تاریخ و جغرافیای بلخ باستان و بخشی از بحرالاسرار، محمد مؤمن، تصحیح و تحشیه میرغلامرضا مایل هروی. کابل: اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۷
- جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو؛ شهاب الدین عبدالله خوافی، تصحیح و تعلیق غلامرضا ورام. تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰
- جغرافیای حافظ ابرو: قسمت ربع خراسان هرات، —، به کوشش غلامرضا مایل هروی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- جغرافیای شهری در افغانستان؛ اروین گروتس باخ، سید محسن محسنیان. مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی ۱۳۶۸.
- حبیب السیر؛ خواندمیر، زیر نظر دکتر دبیر سیاقی. تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲. ۴ج
- چراغ انجمن؛ عبدالحکیم و لوالجی رستاقی، باهتمام ابوالعرفان عبدالغنی. هند: بی نا، ۱۳۰۹، جزء اول
- خلاصه الاخبار — — مآثرالملوک
- خلدبرین؛ محمد یوسف واله اصفهانی، به کوشش میرهاشم محدث. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۲.
- خیابان؛ فکری سلجوقی. کابل: انجمن جامی، ۱۳۴۳.
- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ زیر نظر کاظم بجنوردی. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷. جلد اول و دوم.
- دیوان امیر نظام الدین علی شیر نوایی «فانی»؛ امیر علی شیرنوایی، به سعی و اهتمام رکن الدین همایون فوخ. تهران: اساطیر ۱۳۷۵.
- دیوان فارسی —، منتخب؛ —، به کوشش علی محمدی، دوشنبه: نشریات عرفان، ۱۹۹۳.
- الدریعة الی تصانیف الشیعة؛ محمد محسن مشهور به آغا بزرگ. بیروت: دار لاضواء، ۱۴۰۳/۱۹۸۳. ۲۵ جلد.
- الدریعة الی مکارم الشریعة؛ العلامة الراغب الاصفهانی، تقدیم و تحقیق الدكتور سید علی میرلوحی. اصفهان: جامعة الاصفهان، ۱۳۷۶ ش.
- رجال کتاب حبیب السیر: از حمله مغول تا مرگ شاه اسماعیل اول؛ عبدالحسین نوایی. تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۴ ش.
- رسالة مزارات هرات: مقصد الاقبال سلطانیه، مزارت مولانا عبیدالله ابوسعید، با حواشی فکری سلجوقی. کابل: مطبعة دولتی، ۱۳۴۵

- رشحات عين الحيات؛ فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی، با مقدمه و تصحیحات علی اصغر معینیان، تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی ۱۳۵۶. ج ۲
- روضه السلاطین — — ← تذکره روضه السلاطین
- روضه الصفا، میر محمد بن برهان الدین خاوند شاه، الشهیر به خواندمیر. تهران: مرکزی، خیام، بیروز، ۱۳۳۸. ج ۸
- ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب یا کنی و القاب، میرزا محمد علی مدرس. تهران کتابفروشی خیام، ۱۳۷۴. ج ۸
- مآثر الملوك، خاتمه خلاصة الاخبار و قانون همايوني؛ غياث الدين بن همام الدين حسيني؛ به تصحيح مير هاشم محدث. تهران: رسا، ۱۳۷۲.
- مثنوی شمس و قمر: به انضمام غزلیات و اشعار پراکنده خواجه مسعود قمی به تصحیح سید علی آل داود. پاکستان: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۴۰۹هـ/۱۳۷۷ش.
- مثنوی یوسف و زلیخا و شمس و قمر؛ خواجه مسعود قمی، تصحیح و تدوین علی آل داود تهران: آفرینش، ۱۳۶۹.
- مجالس النفايس — — ← تذکره مجالس النفايس
- مجمعل فصیحی، فصیح الدین احمد بن جلال الدین خوافی، به تصحیح و تحشیه محمود فرخ. مشهد: کتابفروشی باستان، ۴۱-۱۳۳۹. ج ۳.
- محاکمة اللغتين، امیر نظام الدین علی شیر نوایی، ترجمه تورخان گنجه‌ای. ج ۲. پشاور: انجمن فرهنگی اتحادیه اسلامی ولایات شمال افغانستان، ۱۹۸۴.
- مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، نورالله کسایبی. تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳.
- مزارت هرات، مولانا عبیدالله ابوسعید هروی — — ← رساله مزارات هرات
- معجم البلدان، شهاب الدین ابی عبدالله، تحقیق فرید عبدالعزیز الجندی. بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا. ج ۷.
- مفتاح التواریخ، طامس و یلیم بیل. هند: مطبع منشی نولکشور، ۱۲۸۴/۱۸۶۷م.
- مقامات جامی، عبدالواسع باخرزی، مقدمه، تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی. تهران: نشر نی، ۱۳۷۱.
- مقصد الاقبال، سید اصیل الدین عبدالله واعظ، به کوشش مایل هروی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.

مقصد الاقبال — — رساله مزارات هرات

مناقب هنروران، مصطفی غالب، توفیق سبحانی. تهران: سروش، ۱۳۶۹.  
منتخب اللباب، محمد هاشم خافی خان، تصحیح مولوی کبیرالدین و غلام قادر. چ ۲. آلمان  
غربی: اوسنابورگ، ۱۹۸۳. حصه اول.

منتخب التورایخ، عبدالقادر بن ملوک شاه بداونی، به تصحیح مولوی احمد علی صاحب، به  
اهتمام کبیر الدین احمد. چ ۲. آلمان غرب: اوسنابورگ، ۱۹۸۳. ج اول  
منشأ الانشاء، ابوالقاسم شهاب الدین احمد خوافی متخلص به منشی، به کوشش و اهتمام رکن  
الدین همایون فرح. تهران: دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۷. حصه اول.

مؤلفات امیر علی شیرنویسی، محمد یعقوب واحدی جوزجانی — — امیر علی شیرنویسی  
«فانی»

نامه‌های دستنویس جامی، تهیه و تنظیم عصام الدین اورنبايف، به همکاری مایل هروی. کابل:  
آکادیمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان و آکادیمی علوم جمهوری ازبکستان  
۱۳۵۶.

نفحات الانس من حضرات القدس، نورالدین عبدالرحمان جامی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات  
محمود عابدی. تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰.

نزهة القلوب، حمد الله مستوفی، به اهتمام گای لسترانج. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.  
وزیر معروف افغانستان در قرن نهم هجری، سید محمد عبدالله هندی — — امیر علی شیرنویسی  
(فانی)

هفت اقلیم، امین احمد رازی، با تصحیح و تعلیق جواد فاضل. تهران: کتابفروشی علی اکبر علمی  
و کتابفروشی ادبیه، بی تا. ج ۳.

همگامی نقاشی با ادبیات در ایران، م.م. اشرفی، روبین پاکباز. تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۶۷.  
هنر تیموریان و متفرعات آن، عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.

یادداشت‌های مولوی محمد شفیع راجع به تیموریان و عهد او، جمع و ترتیب سید وزیرالحسن  
عابدی، به سعی و اهتمام احمدربانی ایم‌ای. لاهور: مجلس ترقی ادب، ۱۳۸۷ هـ/ ۱۹۶۷ م.

### مجلات

مجله آریانا؛ کابل: انجمن تاریخ، ۱۳۲۴ ش / ۱۹۴۵ م. سال سوم نشراتی.

مجله آریانا؛ کابل: انجمن تاریخ، ۱۳۲۵ ش / ۱۹۴۶ م. سال چهارم نشراتی.

- مجله آریانا؛ انجمن تاریخ، ۱۳۴۶ش / ۱۹۶۷م. سال بیست و چهارم نشراتی.
- مجله آریانا؛ انجمن تاریخ، ۱۳۵۴ش / ۱۹۷۵م. سال سی و دوم نشراتی.
- مجله تحقیقات تاریخ (مرو نامه). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، (پژوهشگاه)،  
۱۳۷۱.
- مجموعه رسائل فارسی، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴.

### **In the Name of God, the Compassionate, the Merciful**

Like a very large sea, the rich Islamic culture of Iran has produced countless waves of handwritten works. In truth these manuscripts are the records of scholars and great minds, and the hallmark of us Iranians. Each generation has the duty to protect this valuable heritage, and to strive for its revival and restoration, so that our own historical, cultural, literary, and scientific background be better known and understood.

Despite all the efforts in recent years for recognition of this country's written treasures, the research and study done, and the hundreds of valuable books and treatises that have been published, there is still much work to do. Libraries inside and outside the country preserve thousands of books and treatises in manuscript form which have been neither identified nor published. Moreover, many texts, even though they have been printed many times, have not been edited in accordance with scientific methods and are in need of more research and critical editions.

Responsibility of the revival and publication of manuscripts is a researchers and cultural institutions. The Written Heritage Publication Centre, in pursuing its cultural goals, has sponsored these goals through the efforts of researchers and editors and with the participation of publishers, it may have a share in the publication of this written heritage, presenting a valuable collection of texts and sources to the friends of Islamic Iranian culture and society.

**The Written Heritage Publication Centre**

AN ĀYENE-YE MIRĀS BOOK

In Collaboration with the Written Heritage Publication Centre

© Ayene-ye Miras Publishing Co. 1999

First Published in Iran by Ayene-ye Miras

ISBN 964-6781-28-4

All rights reserved. No part of this book  
may be reproduced, in any form or by any  
means, without the prior permission of the publisher.

P R I N T E D     I N     I R A N

# MAKĀREM AL-AXLĀQ

Ĝeyās al-Din ibn Homām al-Din Xwāndmir

Edited & Introduced

by

Moḥammad Akbar ‘Ašiq



Āyene-ye Mirās

Tehran, 1999